

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بحثی پیرامون

رأیات سود

(پرچم‌های سیاه)

نجم الدین طبسى

Tabasi, Najm al-Din - ۱۳۳۴	طبیسی، نجم الدین - ۱۳۳۴	سرشناسه
: حنی پیامون رایات سود / نجم الدین طبیسی؛ ویراستار محمد رضا غفوری.		عنوان و نام پدیدار
: قم؛ مرکز تخصصی مهدویت، ۱۴۰۱.		مشخصات نشر
: ۱۶۰ ص، ۵/۲۱x۵/۱۴ س.م.		مشخصات ظاهری
978-600-8372-92-9:		شایلک
: فیبا		وضعیت فهرست نویسی
: زبان: فارسی-عربی.		یادداشت
: کتابنامه: ص ۱۶۰-۱۵۸.		یادداشت
: محمدين حسن (عج) ، امام دوازدهم، ۳۵۵ق. - -- احادیث		موضوع
Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Hadiths		موضوع
مهدویت -- احادیث		
Mahdism -- Hadiths		
مهدویت -- پرچهار و نشان ها -- احادیث		
Mahdism -- Flags-- Hadiths		
مهدویت -- انتظال -- احادیث		
Mahdism -- Waiting -- Hadiths		
مهدویت -- احادیث -- نقد و تثبیت		
Mahdism -- Hadiths -- Criticism and interpretation		
: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت		
B1 ۲/۲۲		شناسه افزوده
۲۹۷/۴۶۲:		رد پندی کنگره
۸۹۲۴۴۴۲ :		رد پندی دیوبی
شماره کتابشناسی ملی		شماره کتابشناسی ملی
اعلانات رکورد کتابشناسی : فیبا		اعلانات رکورد کتابشناسی

بحی پیامون رایات سود



مرکز تخصصی مهدویت

نجم الدین طبیسی
محمد رضا غفوری

انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم

عباس فریدی
رضا فریدی

دیجیتال / زمستان ۱۴۰۲
۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۹۲-۹

۲۰۰۰۰ تومان

مؤلف
وی اسatar
ناشر
طایم جلد
صفحه آیا
نوبت چاپ
شایلک
قیمت

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان، پ ۲۴
تلفن: ۰۲۰ و ۰۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۰۳۷۸۳۳۷۰ (داخلی ۱۱۷) / نماینده: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۱۶۰

- www.mahdi313.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

دفاتر بنیاد حضرت مهدی در استان ها یا سخنگوی درخواست های مقاضیان کتاب
و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می باشد.

فهرست مطالب

۸	مقدمه پژوهش
۱۰	مقدمه
۱۳	جلسه اول
۱۷	روایات نبوی پیرامون رایات سود
۱۷	روایت اول
۲۰	روایت دوم
۳۳	جلسه دوم
۳۳	تعدد روایات پیرامون رایات سود
۳۳	روایت سوم
۴۰	روایت چهارم
۴۴	روایت پنجم
۵۰	روایت ششم
۵۴	جلسه سوم
۵۴	دو دیدگاه مختلف درباره رایات سود
۵۴	دیدگاه نخست: انطباق رایات سود بر حادث گذشته
۵۶	دیدگاه دوم: انطباق رایات سود با انقلاب اسلامی ایران
۵۷	دیدگاه انتقادی مرحوم صدر بر نظریه انطباقی رایات سود
۶۱	جلسه چهارم
۶۱	ادامه بررسی دیدگاه مرحوم صدر

۶۵.....	تطبیق رایات سود بر عباسیان توسط مرحوم صدر.....
۶۶.....	دو اشکال بر نظریه انطباق روایات رایات سود بر عباسیان و پاسخ آن
۷۰.....	جلسه پنجم.....
۷۱.....	دو روایت معارض مورد اشاره مرحوم صدر.....
۷۴.....	اشکال ما بر کلام مرحوم صدر.....
۷۵.....	نتیجه‌گیری مرحوم صدر از روایات رایات سود
۷۹.....	جلسه ششم.....
۸۳.....	روایت هفتم.....
۸۳.....	روایت هشتم.....
۸۷.....	روایت نهم.....
۹۳.....	جلسه هفتم.....
۹۳.....	روایت دهم.....
۹۶.....	روایت یازدهم.....
۹۸.....	روایت دوازدهم.....
۱۰۰.....	جلسه هشتم.....
۱۰۰.....	روایت سیزدهم.....
۱۰۳.....	روایت چهاردهم.....
۱۰۵.....	روایت پانزدهم.....
۱۰۹.....	جلسه نهم.....
۱۰۹.....	روایات اهل بیت ﷺ پیرامون رایات سود.....
۱۰۹.....	روایت شانزدهم.....
۱۱۳.....	روایت هفدهم.....
۱۱۴.....	روایت هجدهم.....
۱۱۵.....	روایت نوزدهم.....
۱۱۸.....	جلسه دهم.....
۱۱۸.....	روایت بیستم.....

۱۲۴.....	جلسه پازدهم
۱۲۴.....	روایت بیست و یکم
۱۲۵.....	روایت بیست و دوم
۱۲۹.....	روایت بیست و سوم
۱۳۱.....	جلسه دوازدهم
۱۳۱.....	روایت بیست و چهارم
۱۳۵.....	روایت بیست و پنجم
۱۴۳.....	جلسه سیزدهم
۱۴۳.....	محور اول: بیان ادعای تواتر درباره روایات رایات سود
۱۴۵.....	محور دوم: بیان معنای تواتر
۱۴۹.....	محور سوم: تطبیق ادعای تواتر با واقع
۱۵۰.....	جلسه چهاردهم
۱۵۰.....	جمع‌بندی از روایات گذشته
۱۵۷.....	تحلیلی نهایی از روایات رایات سود
۱۵۸.....	فهرست منابع

مقدمه پژوهش

ضرورت تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون مسئله عالیم ظهور امام مهدی علیه السلام و به ویژه «رایات سود» و پرداخت علمی و روزآمد به این موضوعات که از مباحث قابل اهمیت و مورد سؤال مرتبط با ظهور شمرده می‌شود و گاه مورد سوء استفاده مدعیان و یا گروه‌های انحرافی قرار می‌گیرد، به منظور تبیین صحیح اندیشه مهدویت با رویکرد شیعی و زدودن پیرایه‌های موهوم و موهون از ساحت این حقیقت، از رسالت‌های اصلی حوزه‌های علمیه و علمای بزرگوار به ویژه مرکز تخصصی مهدویت است.

مرکز تخصصی مهدویت که در راستای تحقیق و تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است، به تأسیس درس خارج مهدویت اقدام کرد تا با بهره‌گیری از تلاش‌های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق‌های جدیدی را فراوی علاقه‌مندان بگشايد.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طبسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون گردیده و به صورت کتاب در اختیار علاقمندان قرار گفته است.

در اینجا، فرصت را مغتنم می‌شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت‌الاسلام والملسمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آورده، و نیز جناب حجج

اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یاوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می دارم. انتظار می رود انتشار این اثر به شکل حاضر، گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و انجام پژوهش های دیگر در این حوزه باشد. امید آن دارم انتشار این کتاب مورد رضایت امام مهدی علیه السلام قرار گیرد و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

حوزه علمیه قم

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآلته الطاهرين سيمما امام زماننا
روحى فداء.

در طول چهارده سال درس خارج، بیش از هزار درس در عناوین متعدد همراه بررسی سندي و دلالی و ميزان اعتبار کتاب و منابع انجام شده است. خداوند متعال را شاکرم که اين توفيق را در اين سالها به اين حقير عنایت نموده است.

در خصوص علامات ظهور نيز بحث ها و تحقیقات گستره ای انجام گرفت. از جمله بحث هايی که به تفصيل مورد مناقشه قرار گرفت موضوع رایات سود(پرچم های سیاه) بود. و به سؤالات ذيل پرداخته شد:

- آيا رایات سود ارتباطی به ظهور امام عصر^{علیه السلام} دارد؟ يا این که همان پرچم های بنی العباس بود؟

- آيا این پرچم ها همان جريان خراسانی است و يا جريان ديگري است؟
- آيا روایت صحیحی در این موضوع از طریق امامان معصوم به ما رسیده است؟

- آيا رایات سود از نشانه های حتمی ظهور است و يا علائم غیر حتمی است؟ آيا در صورتی که این علامت هنوز تحقق نیافته، جزء پرچم های حق

و دعوت‌کننده به امام عصر^{علیه السلام} است و یا جریانی است که دشمن از آن سوء استفاده می‌کند؟

در حال حاضر این مطالب به عنوان کتاب «رایات سود» تقدیم مشتاقان حضرت مهدی^{علیه السلام} می‌شود. اینجانب از مرکز تخصصی مهدویت کمال تقدیر و تشکر را دارم که به رغم گرفتاری‌ها به‌ویژه مشکل آتش‌سوزی که برای این مرکز محترم رخ داد و طبعاً سبب تأخیر در روند انتشار کتاب می‌شود؛ ولی بحمدالله با جذب تمام کارها را دنبال نمودند. بنده از حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم آن مرکز، حجت‌الاسلام و المسلمین مصلحی و سایر عزیزان به‌ویژه آقای توسلی خواه تقدیر و تشکر را دارم و آرزوی سرافرازی و دوام توفیقات آنان را خواستارم، ان شاء الله.

نجم الدین طبسی

قم المقدسه، ۱۵ خرداد ۱۴۰۱

مطابق ۵ ذی القعده ۱۴۴۳

جلسه اول

مقدمه

موضوع محوری مباحث مطرح شده در این کتاب پاسخ‌های درخوری برای این سؤالات است: روایات رایات سود از چه کسی صادر شده است؟ چند روایت در این باره داریم؟ روایات مذکور از چه مضمونی برخوردار و بر چه کسی منطبق آند؟

ما در کتاب معجم احادیث الامام المهدی^{علیه السلام} ^ع فصلی را تحت عنوان «أهل المشرق و خراسان في عصر ظهور المهدی^{علیه السلام}» آورده‌ایم که در آن هرچه روایت از پیامبر^{علیه السلام} در ارتباط با ایران، ایرانی و فارس آمده، جمع آوری شده است. سعی کردیم در آن با سعه مشرب، علاوه بر روایات رایات سود، هر روایتی را که درباره ایران و فارس بوده انعکاس بدھیم؛ چون رایات سود غالباً از شرق و ایران است. به عنوان نمونه از ابوهریره – که به پیامبر^{علیه السلام} نسبت می‌دهد – چنین روایت شده است:

«لُوْكَانَ الدِّينُ عَنْ التُّرْيَى لَذَهَبَ إِلَيْهِ رَجَالٌ مِّنْ أَبْنَاءِ فَارسٍ حَتَّى يَتَنَاوَلُوهُ؛ اگر دین در ثریا باشد مردانی از سرزمین فارس به سوی آن خواهند رفت تا بدان دست یابند.»

این روایت در منابع زیادی ذکر شده است که در ذیل به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. مصنف عبدالرّزاق (ج ۱۱، ص ۶۶، ح ۱۹۹۲۳)؛ «عن عمر، عن جعفر الجوزي، عن يزيد ابن الأصمّ، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:....»

۲. سنن سعيد بن منصور؛ بنا بر آنچه در الدّر المنشور است. ما آن را در نسخه‌ای که در نزدمان هست، نیافتنیم.

۳. مصنف ابن أبي شيبة (ج ۱۲، ص ۲۰۶، ح ۱۲۵۶۱)؛ «حدثنا ابن عيينة، عن ابن أبي نجح، عن قيس بن سعد، رواية، قال: لو كان الدين معلقاً بالثريّا لتناوله ناس من أبناء فارس». همچنین در (ص ۲۰۷، ح ۱۲۵۶۲) «حدثنا مروان بن معاوية، عن عوف، عن شهو، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:.... وفيه: ... معلقاً بالثريّا لتناوله ناس من أبناء فارس».

۴. مسنند احمد (ج ۲، ص ۲۹۶ و ۲۹۷)؛ با سند دیگر؛ «عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لو كان العلم بالثريّا لتناوله أنس من أبناء فارس». همچنین در (ص ۳۰۸ و ۳۰۹) از عبدالرّزاق و با کمی تفاوت. همچنین در (ص ۴۱۷) با سند دیگر؛ «عن أبي هريرة، أنه قال: كَتَأْ جَلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ نَزَّلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا قَرَا (وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ) قال [رجل]: من هؤلاء يا رسول الله؟ فلم يراجعه صلى الله عليه وسلم، حتى سأله مرتين أو ثلاثا، وفيما سلمان الفارسي، قال: فوضع النبي صلى الله عليه وسلم يده على سلمان، وقال: لو كان الإيمان عند الثريّا لثالثه رجال من هؤلاء». علاوه بر آن در (ص ۴۲۰، ۴۲۲ و ۴۶۹) همانند آنچه در روایت اول بوده که با سند‌هایی دیگر از ابوهریره آمده است.

۵. عبد بن حميد؛ همانند آنچه در الدّر المنشور و روح المعاني است.

۶. صحیح بخاری (ج، ص ۱۸۸)؛ همانند آنچه در روایت سوم احمد بوده که با دو سند دیگر از ابوهریره است.

۷. صحیح مسلم (ج، ص ۱۹۷۲، ب ۵۹، ح ۲۵۴۶)؛ همانند آنچه در مصنف عبدالرزاق آمده است. البته با کمی تفاوت و اینکه سندش ختم به ابوهریره است. همچنین همانند آنچه در روایت سوم احمد است که با سند دیگر از ابوهریره آمده است.

۸. مسند برّار (ج، ص ۱۹۵، ح ۳۷۴۱)؛ همانند آنچه در روایت ابن‌ابی شیبیه البته با کمی تفاوت است. در آنجا این‌گونه آمده است: «... معلق... وربما قال: من بنی الحمراء من بنی الموالى.»

۹. سنن ترمذی (ج، ص ۳۸۴، ب ۴۸، ح ۳۲۶۱)؛ با سندی دیگر از ابوهریره: «أَنَّهُ قَالَ نَاسٌ مِّنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ هُؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ إِنْ تُوَلِّنَا اسْتَبْدِلُوا بِنَا ثُمَّ لَمْ يَكُونُوا أَمْثَالُنَا؟ قَالَ: وَكَانَ سَلْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَضَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَذَ سَلْمَانَ قَالَ: ...». همانند آنچه در روایت سوم احمد البته با کمی تفاوت آمده است. در آنجا این‌گونه آمده است: «... هَذَا وَأَصْحَابُهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الإِيمَانُ مُنَوْطًا بِالثَّرِيَّا لِتَنَاوِلِهِ رِجَالٌ مِّنْ فَارِسٍ.»

همچنین در (ص ۴۱۳، ب ۶۳، ح ۳۳۱۰ و ص ۷۲۵، ب ۷۱، ح ۳۹۳۲)؛ همانند آنچه در روایت سوم احمد، البته با کمی تفاوت و با سندهایی دیگر از ابوهریره آمده است: (وقال: هَذَا حَدِيثُ حَسْنٍ، وَقَدْ رُوِيَ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ عَنْ أَبِي هَرِيرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).»

۱۰. تفسیر نسائی (ج ۲، ص ۴۲۸)؛ همانند آنچه در روایت سوم احمد است.
و...^۱

البته این روایت با مضامین دیگری نیز نقل شده است؛ مثل روایتی که پیامبر ﷺ دست خود را بر شانه سلمان می‌گذارد: «فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى كِتَافِ سَلْمَانَ وَقَالَ لَوْكَانَ الدِّينُ فِي الشُّرَيْأَةِ لَتَالَّهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ؛ أَكْرَدِينْ در ثریا باشد مردانی از اینان (قوم فارس) بدان دست خواهند یافت».

این روایت ربطی به بحث رایات سود ندارد؛ بلکه اهمیت قوم فارس را می‌رساند. عجیب این است که این‌گونه روایات را بیشتر اهل سنت و چند نفر از مؤلفان صحاح مثل بخاری، مسلم و ترمذی نقل کرده‌اند. ما آن را از قدیمی‌ترین کتاب اهل سنت (مصنف عبدالرزاق (م ۲۱۱) ج ۱۱، ص ۶۶، ح ۱۹۹۲۳) نقل می‌کنیم. اولین کسی که از شیعه آن را نقل کرده مرحوم طبرسی در مجمع البيان است.^۳ دیگرانی مثل ابوالفتوح رازی، ملافتح الله، فیض کاشانی و حویزی، همگی از او نقل کرده‌اند.^۴

۱. برای دیدن منابع بیشتر در اینباره به کتاب معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۹ تا ۱۹۶ رجوع کنید.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۱.

۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۰۸.

۴. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین، ج ۸، ص ۳۵۶؛ فیض کاشانی، ملامحمد محسن، صافی، ج ۵، ص ۳۲؛ حویزی، عبد‌علی، نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۶، ح ۸۹.

روايات نبوی پیرامون رایات سود

روايت اول

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ، وَجَرِيرٌ عَنْ يَهْيَةِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: يَئِنَّمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَ فِتْيَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فَغَيَّرَ لَوْنَهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَزَلَ، نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرُهُهُ؟ فَقَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ احْتَازَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هُوَلَاءُ سَيْلَقُورَنَ بَعْدِي بَلَاءَ وَنَطْرِيدَا وَشَرِيدَا، حَتَّى يَأْتِي قَوْمٌ مِنْ هَاهُنَا مِنْ تَحْوِي الْمَشْرِقِ، أَصْحَابُ رَأْيَاتِ سُودٍ، يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ، مَرَّتِينَ أَوْ ثَلَاثَةَ، فَيَقَاتُلُونَ فَيُنْصَرُونَ، فَيُعَظَّنُ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبِلُوهَا حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلُؤُهَا عَذَّلًا كَمَا مَلَأُوهَا ظُلْمًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلَيَأْتِيهِمْ وَلَوْ حَبُّوا عَلَى التَّلْجِ، فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ». ^۱

عبدالله بن مسعود گفت: هنگامی که ما نزد رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام بودیم، ناگهان گروهی از جوانان بنی هاشم نمایان شدند. وقتی آن حضرت به آنان نظر انداخت، رنگ چهره مبارکش تغییر کرد. عبدالله گوید: من گفتم: ای رسول خدا، ما همچنان در چهره شما چیزی را می‌بینیم که دوست نداریم شما بدین سان باشید. فرمود: ما خاندانی هستیم که خدا به جای این دنیا آخرت را برای ما برگزیده است. خاندان من پس از من گرفتار بلاها و آوارگی ها و بی خانمانی ها خواهند شد تا آنکه طایفه ای از طرف مشرق پیدا شوند که

پرچم‌های سیاه با خود همراه دارند. آنان دو یا سه مرتبه درخواست خیر و نیکی می‌کنند؛ ولی آن را به آنها نمی‌دهند. از این‌رو می‌جنگند و پیروز می‌شوند. سپس آنچه را که آنان می‌خواستند به آنان داده می‌شود؛ ولی آن طایفه، دیگر نمی‌پذیرند تا آنکه آن پرچم‌ها [و یا امارت و حکومت] را به مردمی از خاندان من می‌سپرند. آنان زمین را از عدل و داد پر می‌کنند، چنان که قبلاً از جور و ستم پر شده بود. پس هرکسی از شما آن روزگار را دریابد، باید به سوی آنان بشتاید، اگرچه افتخار و خیزان بر روی برف باشد. همانا او مهدی صلوات‌الله‌علی‌ہی است.»

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد (ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۸۹۵)؛ قبل‌گفتیم که کتاب مذکور نزد خود اهل سنت نیز دارای مشکل بوده و بی اعتبار است.
۲. مصنّف ابن ابی شیبہ (ج ۱۵، ص ۲۳۵، ح ۱۹۷۳)؛ «معاویة بن هشام، عن علی بن صالح، عن یزید بن أبی زیاد، عن ابراهیم، عن علقمة، عن عبد الله بن مسعود، قال: ...فمن أدرك ذلك منكم فليأئتهم ولو حبوا على الثلوج.» اعتبار کتاب ابن ابی شیبہ و حتی جایگاه خود او نزد اهل سنت از فتن ابن حماد و خودش بیشتر است.
۳. سنن ابن سری؛ بنا بر آنچه در ینابیع المودّة آمده است.
۴. سنن ابن ماجه (ج ۲، ص ۱۳۶۶، ب ۳۴، ح ۴۰۸۲)؛ همانند آنچه در مصنّف ابن ابی شیبہ البته با کمی تفاوت و با سندی دیگر از عبد الله آمده است. در آنجا چنین آمده است: «... فیسأّلُونَ الْخَيْرَ... حَتَّى يَدْفَعُوهَا...»
۵. سنن ابی داود؛ بنا بر آنچه در سند کتاب ییان شافعی است و

من آن را در آنجا نیافتم. نکته قابل توجه آنکه این روایت در صحاح اهل سنت نیامده و فقط در سنن ابن ماجه و سنن ابوداود آمده است. سنن ابن ماجه در رده ششم است و نقل از سنن ابوداود رانیز طبق بیان شافعی آورده‌یم.

۶. کتاب السنّة (ص ۱۱۹، ح ۱۴۹۹)؛ همانند آنچه در روایت ابن ابی شیبہ است. به همراه سندش به او تا آنجا که می‌گوید: «وطریدا».

۷. مسنّد بزار (البحر الرّخار) (ج ۴، ص ۳۵۴، ح ۱۵۵۶)؛ همانند آنچه در روایت ابن حماد البته با کمی تفاوت وجود دارد. در آنجا این گونه آمده است: «...أثرة وطریدا في البلاد حتى يبعث الله... فيظهورون حتى يرفعوها...». این عبارات در آنجا نیامده است: « أصحاب رایات سود»، «فیعطون ما سأّلوا فلا يقبلوها»، «فإنه المهدى» و «من أهل بيته».

۸. فتن زکریا؛ بنا بر آنچه در ملاحم ابن طاووس است.

۹. الکنی والاسماء (ج ۲، ص ۲۶)؛ همانند آنچه در روایت ابن ابی شیبہ البته با سندی دیگر از عبدالله است.

۱۰. کتاب الضعفاء (ج ۴، ص ۳۸۱)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد البته با کمی تفاوت و با سندی دیگر از عبدالله آمده است. در آن این گونه آمده است: «... فلیأتها».

۱۱. مسنّد الصحابة هیثم بن کلیب (ص ۴۱)؛ با سندی دیگر از ابن مسعود که در آن این گونه آمده است: «بینا نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ قال: يجيء قوم من هاهنا - وأشار بيده نحو المشرق - أصحاب رایات سود يسألون الحق». همچنین در (ص ۴۳) همانند آنچه در مصنّف ابن ابی شیبہ البته با کمی تفاوت درج شده است.

علاوه بر آن با سندی دیگر نیز از ابن مسعود که در آن این گونه آمده است: «... فیقاتلون فیظهرون فیعطون ما سأّلوا».

۱۲. مسنند شاشی (ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۳۲۹): همانند آنچه در روایت ابن حماد است. همچنین به سند او و با کمی تفاوت که در صدر حدیث تا قولش که می‌گوید: «وقطريدا» نیست. در آن این گونه آمده است: «يَجِيءُ قومٌ مِّنْ هَاهُنَا...»؛ در آن این عبارت نیست: «فإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ». همچنین در (ص ۳۶۲، ح ۳۵۱) همانند آنچه در روایت ابن حماد و به سندش و با کمی تفاوت آمده است. در آن این عبارات نیست: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا... بَلَاءٌ... قَوْمٌ مِّنْ هَاهُنَا... وَالْحَقُّ فَلَا يَعْطُونَهُ مَرْتَبَتِينَ أَوْ ثَلَاثَاتٍ... فَلَا يَقْبِلُوهُنَا... فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ».

۱۳. ملاحم ابن منادی (ص ۱۹۳): همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت و با سندی دیگر از ابن مسعود آمده است.

۱۴. المعجم الأوسط طبراني (ج ۶، ص ۳۲۷، ح ۵۶۹۵): همانند آنچه در روایت ابن حماد است که با سند او و با تفاوت آمده است. در آن این گونه آمده است: «... يَجِيءُ... نَحْوُ... جُورًا... الزَّمَانُ...». در آن این عبارات نیست: «بَلَاءٌ»، «فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبِلُوهُنَا» و «فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ».

۱۵. مستدرک حاکم (ج ۴، ص ۴۶۴): با سندی دیگر از عبدالله بن مسعود. «قال: أتينا رسول الله صلى الله عليه وسلم، فخرج إلينا مستبشرًا يعرّف السّرور في وجهه، فما سأله عن شيء إلا أخبرنا به، ولا سكتنا إلا ابتدأنا، حتى مررت فتية من بنى هاشم، فيهم الحسن والحسين، فلما رأهم التزمهن وانهملت عيناه، فقلنا... وإنّه سيلاقى أهل بيته من بعدي تطريداً وتشريداً في البلاد، حتى ترفع رايات سود من المشرق، فيسألون

الحق فلا يعطونه، ثم يسألونه فلا يعطونه، ثم يسألونه فلا يعطونه، فيقاتلون
فينصرون... فمن أدركه منكم أو من أعقابكم فليأت إمام أهل بيتي ولو
جروا على الشّلح... فإنّها رايات هدى يدفعونها إلى رجل من أهل بيتي
يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي^۱، فيملك الأرض فيملؤها قسطاً و
عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.» خلاصه اينکه بسياری دیگر از اهل
سنت این روایت را نقل کرده‌اند.^۲ ما در ادامه به منابع شیعه که این
روایت را نقل کرده‌اند، اشاره می‌کنیم.

۱۶. مناقب امیرالمؤمنین علی‌الله‌کوفی (ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۵۹۹)؛ همانند
آنچه در روایت ابن حماد با سندش و با کمی تفاوت وجود دارد. در آن
این گونه آمده است: «يحيىء» بدل «يأتبىء»، «فليأتها» به جای «فليأتهم».
همچنین در آن این گونه آمده است: «قسطاً» و در آن این عبارت
نیست: «فإنه المهدى».

۱۷. دلائل الإمامه (ص ۲۳۳)؛ «وحدثني أبو إسحاق إبراهيم بن أحمد
الطبرى، قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن زيد بن علي الخفري
بالكوفة، قال: حدثنا محمد بن الحسين بن حفص، قال: حدثنا
إسماعيل بن إسحاق بن راشد، قال: حدثنا يحيى بن سالم، عن مطر
بن خليفة وصباح بن يحيى المزنى ومندل بن علي، كلهم عن يزيد بن
أبي زياد، عن إبراهيم النخعى، عن علقمة، عن عبد الله بن مسعود،
قال: كتّا جلوسا عند النبي ذات يوم فأقبل فتية منبني عبد المطلب،

۱. در روایات ما این جمله «اسم أبيه اسم أبي» نیامده است؛ ولی در بعضی روایات اهل سنت آمده
که معمولاً سند آن به زائده منتهی می‌شود. درباره زائده گفته‌اند: «انه يزيد في الحديث».

۲. برای دیدن منابع بیشتر در این باره به کتاب معجم احادیث الامام المهدی علی‌الله (ج ۲، ص ۲۰۰)
رجوع کنید.

فلما نظر إليهم رسول الله أغروقت عيناه بالدموع، فقلنا: يا رسول الله، أرأيت شيئاً تكرهه؟ قال: ... همانند آنچه در فتن ابن حماد البته با کمی تفاوت است. در آن این گونه آمده است: «... ولا يزالون كذلك حتی... فمن أدركه فليأته».

همچنین در (ص ۲۳۵)؛ «وحدثني أبو المفضل محمد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن إسحاق بن البهلوان القاضي، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا سمرة بن حجر، عن حمزة النصيبي، عن زيد بن ربيع، عن أبي عبيدة، عن عبد الله بن مسعود، قال: كنت عند النبي إذ مرفقية من بنى هاشم، كأنّ وجوههم المصايبخ، فيكى التبّي، قلت: ما يبكيك، يا رسول الله؟ قال: إنّا أهل بيّت قد اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإنّه سيصيب أهل بيّتي قتل وتطريد وتشريد في البلاد، حتّى يتّبع الله لنا راية تجيء من المشرق، من يهزّها يهتزّ، ومن يشاّقها يشاّق، ثمّ يخرج عليهم رجال من أهل بيّتي، اسمه كاسمي، وخلقّه كخلقّي، تّوب إلىه أمتّي كما تّوب الطير إلى أوكارها في ملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً».

همچنین در آن این گونه نیز آمده است: «وحدثني أبو المفضل، قال: حدثنا إسحاق بن محمد بن مروان الكوفي الغزال ببغداد، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا يحيى بن سالم الفراء، عن صباح بن يحيى ومطر بن خليفة، عن يزيد بن أبي زياد، عن إبراهيم التخعي، عن علقة بن قيس، عن عبد الله بن مسعود، قال: ... همانند آنچه در روایت اول البته با کمی تفاوت است: «وقال: قال أبو المفضل: ورواه عمرو ابن قيس الملازي، عن الحكم بن عبيدة، عن إبراهيم، عن عبيدة السلماني، عن عبد الله، وكلاهما صحيح».

در (ص ۲۳۵ و ۲۳۶) نیز این گونه آمده است: «وحدثنا محمد بن الحسين بن حفص الخثعمي، ومحمد بن جعفر ابن رباح الأشعجي، قال: حدثنا

عبد بن يعقوب الأنصي، قال: أخبرنا حنان بن سدير، قال: كنت أختلف إلى عمرو بن قيس الملائقي أتعلم منه القرآن، وكان الناس يجيئونه ويسألون عن هذا الحديث حتى حفظته منه، فحدثني عمرو بن قيس الملائقي، عن الحكم ابن عيينة، عن إبراهيم، عن أبي عبيدة، عن عبد الله، قال: أتينا رسول الله فخرج إلينا مستبشرًا يعرف السرور في وجهه، فما سأله عن شيء إلا أخبرنا، ولا سكتنا إلا ابتدأنا حتى مرت فتية من بني هاشم فيهم الحسن والحسين، فلما رأهم خثر لهم وانهملت عيناه بالدموع، فقلنا: يا رسول الله، خرجت إلينا مستبشرًا تعرف السرور في وجهك، فما سألك (سألناك) إلا أخبرتنا، ولا سكتنا إلا ابتدأنا حتى مرت بك الفتية، فخترت لهم وانهملت عيناك. فقال...». همانند آنچه در مستدرک حاکم البته با کمی تفاوت وجود دارد که در آن این گونه آمده است: «... ويعطون الذي سألوا، أو من أبنائهم».

۱۸. ملاحم ابن طاووس (ص ۱۱۸، ب ۹۴، ح ۱۱۱); از ابن حماد با کمی تفاوت؛ «قال: فما ذكره نعيم من حديث المهدى ونصرته لمن يخرج من خراسان». در آن این گونه آمده است: «حریز... فیمَا الْأَرْضُ عَدْلًا». همچنین در (ص ۳۱۴، ب ۱۴، ح ۴۴۵); همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت از فتن ذکریا آمده است: «وقال: بإسناده عن عبد الله». همچنین در آن این گونه آمده است: «... سیصیبهم بعدي... حتى يخرج قوم من هاهنا وأواماً بيده... فیقاتلون ويصبرون... وقال: وروي نحوه من عدّة طرق».

۱۹. الدر النظيم (ص ۷۹۸ و ۷۹۹); «قال علي بن الحسين بن محمد الكاتب: حدثنا جعفر بن محمد بن مروان، قال: حدثنا أبي، حدثنا إبراهيم بن هراسة، عن حمزة، عن الجزي، عن زيد بن رفيع، عن أبي عبيدة، عن عبد الله بن عباس، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وآله

جالس إذ مرتّفية منبني هاشم كأنّ وجوههم المصابيح، فبكى، فقلنا: يا رسول الله، ما يبكيك؟ قال: إنّا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإنّ أهل بيتي سيلقون من بعدي قتلاً وتطريدًا، وتشريداً في البلاد حتى يفتح الله لهم راية تخرج من قبل المشرق فيها رجل منّي، اسمه كاسمي، وخلقه كخليقي، يؤوب الناس إليه كما تؤوب الطير إلى أوّل كارها، وكما تؤوب النحل إلى يعسوبيها، يملأها عدلاً كما ملئت جوراً».

همچنین در (ص ۷۹۹)؛ همانند آنچه در دلائل الإمامة، روایت چهارم، به همراه سند و با کمی تفاوت درج شده است. در آن این گونه آمده است: «... ثم يسألون فلا يعطونه... فلا يقبلونه... أو من أبناء أبنائكم، أو من أبناء أبناء أبنائكم، أو من أبناء أبناء أبناء أبنائكم...».

علاوه بر آن در (ص ۸۰۰)؛ قال أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّرِّيُّ، قال: حَدَثَنَا يَحْيَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْحَرِيْرِيَّ، قال: حَدَثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلَى الْحَرِيْرِيَّ، قال: حَدَثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الْأَسْلَمِيِّ، قال: حَدَثَنَا شَرِيكُ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ تَمِيمٍ بْنِ حَذْلَمَ، وَعَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ ذَكْرَهُ، عَنْ أَبْنَى عَبَاسٍ، وَذَكْرُهُ جَابِرٌ، عَنْ زَيْدٍ بْنِ حَسْنٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الْمَظْلَبِ، وَكُلُّهُمْ ذَكَرُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَنْمَا هُوَ جَالِسٌ إذ مرتّفية منبني هاشم فتغيّر لونه، واغرورقت عيناه بالدموع، فقال له بعض أصحابه: يا رسول الله ما تراك نرى في وجهك تغيّراً يسوقنا؟ فقال: إنّا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وإنّ أهل بيتي سيلقون بعدي بلاءً شديداً وتشريداً، ثم يبعث الله قوماً في آخر الزمان من أطراف الأرض يجتمعون كما يجتمع قزع السحاب خريفاً فيبايعون رجالاً متّي، فيملأ الله به الأرض عدلاً كما ملئت جوراً».

۲۰. كشف الغمّه (ج ۳، ص ۲۶۲)؛ همانند آنچه در مصنف ابن ابی

شیبه البته با کمی تفاوت است که از اربعین ابونعمیم نقل کرده است.
همچنین در (ص ۲۶۸) از بیان شافعی.^۱

۲۱. العدد القویّه (ص ۹۰ و ۹۱، ح ۱۵۶)؛ به صورت مرسل از ابن عباس، همانند آنچه در الدر النظیم است. همچنین در (ص ۹۱ و ۱۵۷) همانند آنچه در روایت سوم دلائل الإمامة البته با کمی تفاوت از عبدالله بن مسعود نقل شده است که در آن این‌گونه آمده است: «... او من أبناء أبنائكم فليأتوا».

۲۲. إثبات الهداه (ج ۳، ص ۵۹۵، ب ۳۲، ف ۲، ح ۳۴)؛ به نقل از کشف الغمّه که در آن این عبارت نیست: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ اخْتِارِ اللَّهِ لَنَا الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا... وَقَالَ: وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ عَلَى مَا نَقَلَهُ عَلَيِّ بْنِ عَيْسَى أَيْضًا».

۲۳. غایة المرام (ج ۷، ص ۱۰۳ و ۱۰۴، ب ۱۴۱، ح ۹۸)؛ همانند آنچه در مصنف ابن ابی شیبه البته با کمی تفاوت از اربعین ابونعمیم نقل شده که در آن این‌گونه آمده است: «... فَمَنْ أَسْتَطَعَ مِنْكُمْ فَلِيأَتِهِمْ وَلَوْ جَبَوا».

۲۴. حلیة الأبرار (ج ۵، ص ۴۶۲، ب ۵۲، ح ۶۲)؛ همانند آنچه در مصنف ابن ابی شیبه از اربعین ابونعمیم نقل شده است.

۲۵. بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۸۲، ب ۱، ح ۳۷)؛ از کشف الغمّه از روایت اول. همچنین در (ص ۸۷) از روایت دوم کشف الغمّه.

۲۶. ملحقات احقاق الحق (ج ۲۹، ص ۱۳۱)؛ از جامع الأحادیث.

همچنین در (ص ۱۴۱)؛ از المهدی المنتظر، تألیف مغربی، در (ص ۱۸۵) از برهان متّقی، در (ص ۸۶) از جامع الاحادیث و در (ص ۱۸۷) همانند آنچه در سنن ابن ماجه به صورت مرسل از عبدالله بن مسعود البته با کمی تفاوت وجود دارد که در آن این عبارت نیست: «وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيُلْقَوْنَ بَعْدِي بِلَاءً وَتَشْرِيدًا وَتَطْرِيدًا». علاوه بر آن‌ها در (ص ۲۳۵ و ۲۳۶)؛ از جامع الاحادیث، در (ص ۲۳۶ و ۲۳۷) از ابن ماجه، در (ص ۴۱۳) از عقد الدرر و در (ص ۴۱۴) از جامع الاحادیث. در این مورد این گونه آمده است: «عن ابن حماد».

همچنین در (ج ۳۳، ص ۱۰۵)؛ همانند آنچه در روایت ابن حماد با سند او و با کمی تفاوت وجود دارد. در آن این گونه آمده است: «كَتَّا جلوسا... قريش... يجيء... وأوْمأ بيده... ملئث... وجورا... فليأته...». در آن این عبارت نیست: «فِإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ».

۲۷. منتخب الاشر (ص ۱۵۱ و ۱۵۲، ب، ح ۳۱)؛ از ابن ماجه و در (ص ۱۷۰، ف ۲، ب ۱، ح ۸۶ و ۸۷) از دلائل الامامة. نتیجه اینکه بسیاری از اهل سنت این روایت را نقل کرده‌اند. از شیعه نیز بسیاری آن را نقل کرده‌اند.

بررسی سند روایت

روایات رایات سود در اثر کثرت واستفاضه و قوت متن شاید نیاز به بررسی سندی نداشته باشند، علاوه بر اینکه شاید داعی بر جعل آنها کم باشد. از طرفی در خصوص این روایت - نه روایات رایات سود - اگر روایات

دیگر به آن اضافه و استفاضه^۱ ثابت گردد، روایات رایات سود اصل و مسلم می شود. هرچند بنی عباس سوءاستفاده هایی از این روایات کرده اند، اما از همین سوءاستفاده ها معلوم می شود که این روایات قبلًا بوده است. به عنوان مثال جمله «لا مهدی إلا عیسیٰ» طبق نقل سلیلی از سوءاستفاده ها و شبههای معاویه^۲ به مسأله مهدویت است. پس مسأله مهدویت امر مسلمی بوده که آنها با القای شبهه، به دنبال ایجاد تحریف یا مصادره به نفع خودشان بوده اند.

بنابراین، اگر روایات رایات سود به حد استفاضه رسید ما از بحث سندي درباره آن ها بی نیاز هستیم. اگر به استفاضه نیز نرسد در خصوص این روایت، متن آن قوی است؛ هرچند ما نسبت به ابن مسعود نظر مثبتی نداریم. درباره او گفته شده است: «ما والی علیاً والی القوم ومال اليهم؛ با على عَلِيِّاً نبُوْد بلکه تا آخر نیز با دیگران بود». پس ثابت نیست که از على عَلِيِّاً تبعیت کرده و قائل به حق باشد.^۳

علقمة بن قيس

علقمة بن قيس قبل از ابن مسعود شخصی به نام است. او تحت تأثیر

۱. مسئله استفاضه مبنایی است که مرحوم خوبی حداقل در سه جا به آن اشاره می کند: یکی درباره ابن عباس (ج ۱۰، ص ۲۳۳)؛ دیگری درباره زید شهید (ج ۷، ص ۳۴۵)؛ و سومی درباره عمرو بن حمق (ج ۱۳، ص ۹۱). ایشان می گوید: روایاتی که در تأیید زید شهید آمده است هرچند از نظر سندي ضعیف باشند؛ ولی چون به حد استفاضه می رسید ما رابی نیاز از بررسی سندي می کند.

۲. ر. ک: مروج طبیعی، محمدرضا، الشیعه والرجوعی، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳. خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

حکومت علی علیہ السلام قرار گرفت، اگرچه وی قبل از آن با حکام مدینه بود، ولی در جنگ صفين با امیرالمؤمنین علیہ السلام بود و جزو معلومان گشت. او تا آخر عمر نيز با آن حضرت بوده و از راویان مقبول الطفین است. مرحوم خویی درباره علقمه می فرماید: «ذکره الشیخ فی أصحاب امیر المؤمنین علیه السلام مرتبین؛ شیخ طوسی او را دو بار در زمرة اصحاب امیرالمؤمنین علیہ السلام ذکر کرده است». سپس مرحوم خویی این مطلب را نقل می کند:

«روی یحیی الحمانی، قال: حدثنا شريك، عن منصور، قال: قلت لإبراهيم: أَشَهِدُ عَلْقَمَةَ صَفَيْنِ؟ قال: نعم، وَخَضَبَ سَيْفَهُ دَمًا، وَقُتِلَ أَخْوَهُ أَبْيَ بن قيس يوم صفين، قال: وكان لأبي بن قيس حصن من قصب ولوفرسه، فإذا غزا هدمه وإذا رجع بناء، وكان علقة فقيها في دينه، فارئاً لكتاب الله، عالما بالفرايض، شهد صفين، وأصيّبت إحدى رجليه فخرج منها، وأما أخوه أبي فقد قتل بصفين، وكان الحارت جليلاً فقيها، وكان أعنور. ومر في الأصيغ عده من ثقات أمير المؤمنين عليه السلام، كما مر في جنديب ابن زهير عده من التابعين الكبار ورؤسائهم وزهادهم». ^۱

«منصور می گوید: از ابراهیم [نخعی] پرسیدم آیا علقمه در جنگ صفين شرکت کرد؟ گفت آری و شمشیرش را به خون دشمن آغشته کرد و برادرش ابی بن قيس کشته شد. این برادر، خانه‌ای از نی ساخته بود. هر وقت اراده جنگ داشت آن را ویران می کرد و چون بازمی گشت دوباره می ساخت [برای اینکه هنگام جنگیدن تعلق خاطری نداشته باشد]. اما علقمه آشنا به دین و قاری قرآن و عالم به تکالیف بود. در جنگ صفين شرکت کرد و از ناحیه پا آسیب دید و یک پای او از کار افتاد. اما برادرش که یک چشم

داشت در جنگ شهید شد. در شرح حال اصیغ، یادی از او شد و جزو ثقات شمرده شد. در شرح حال جندب بن زهیر نیز اشاره شد که علقمة بن قیس از بزرگان تابعین و سران آنها و جزو زهاد شمرده می‌شد.»

بنابراین مرحوم خوبی علقمه بن قیس را از ثقات می‌داند.

اما در کتب اهل سنت، ذہبی - که از متعصبان سلفی است - درباره

علقمه می‌گوید:

«فَقِيهُ الْكُوفَةِ، وَعَالِمُهَا، وَمُفْرِنُهَا، الْإِمَامُ الْحَافِظُ الْمُجَتَهُدُ الْكَبِيرُ أَبُوشَبِيلٌ عَلْقَمَةُ بْنُ قَيْسٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ بْنِ عَلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَانَ بْنِ كَهْلٍ وَقَبْلَ أَبْنِ كَهْلٍ بْنِ بَكْرٍ بْنِ عَوْفٍ وَيَتَّلَ: أَبْنُ الْمُتَشَرِّبِينَ التَّخَعُّبِيُّ الْكُوفِيُّ الْفَقِيهُ عَمَّ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدٍ وَأَخِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَحَالُ فَقِيهِ الْعِرَاقِ إِبْرَاهِيمَ التَّخَعُّبِيِّ. وُلِدَ فِي أَيَّامِ الرِّسَالَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ، وَعَدَادُهُ فِي الْمُخْضُرِمِينَ، وَهَاجَرَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَالْجِهَادِ، وَنَزَّلَ الْكُوفَةَ وَلَازَمَ ابْنَ مُسَعُودَ حَتَّى رَأَسَ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَتَفَقَّهَ بِهِ الْعُلَمَاءُ وَبَعْدَ صِيَّتِهِ... وَقَالَ شَبَابٌ شَهَدَ عَلْقَمَةَ صِفَيْنَ مَعَ عَلَيِّ... عَنْ شَقِيقٍ قَالَ: كَانَ أَبُنْ زِيَادٍ يَرَانِي مَعَ مَسْرُوقٍ، فَقَالَ: إِذَا قَدِمْتَ، فَالْقُنْيَى. فَاتَّئِثْ عَلْقَمَةً فَقَالَ: إِنِّي لَمْ تُصِبْ مِنْ دُنْيَا هِمْ شَيْئًا إِلَّا أَصَابُوا مِنْ دِيْنِكَ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ، مَا أُحِبُّ أَنْ لِي مَعَ الْفَقِيْهِ أَكْفَيْنِ وَأَيْ أَكْرَمُ الْجُنْدِ عَلَيْهِ. وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: كَتَبَ أَبُو بُرْدَةَ عَلْقَمَةً فِي الْوَفْدِ إِلَى مُعاوِيَةَ فَقَالَ لَهُ عَلْقَمَةُ: أَمْخُنِي أَمْخُنِي. وَقَالَ عَلْقَمَةُ: مَا حَفِظْتُ وَأَنَا شَابٌ، فَكَانَيَ أَنْظُرُ إِلَيْهِ فِي قِرْطَاسِ. قَالَ إِبْرَاهِيمُ، عَنْ عَلْقَمَة: أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِرْذُونُ يُرَاهِنُ عَلَيْهِ. الْأَعْمَشُ، عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ، قُلْنَا لِعَلْقَمَةَ: لَوْ صَلَّيْتَ فِي الْمَسْجِدِ وَجَلَّسْنَا مَعَكَ فَتَسْأَلَ قَالَ: أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ: هَذَا عَلْقَمَةُ. قَالُوا: لَوْ دَخَلْتَ عَلَى الْأَمْرَاءِ. قَالَ: أَخَافُ أَنْ يَنْتَقُصُوا مِنِّي أَكْثَرَ مِمَّا

آن‌تَقِصُّ مِنْهُمْ.»^۱

او جزو فقهاء، عالمان، قاریان اهل کوفه، امام و مجتهد بزرگی بود. وی در ایام حیات پیامبر اکرم ﷺ به دنیا آمد و برای جهاد و کسب علم مهاجرت کرد. به کوفه آمد و جزو ملازمان و اصحاب ابن مسعود شد. او بالاخره شهرت علمی یافت و سرآمد علم‌گردید. وی در جنگ صفين در کنار حضرت علی علیه السلام بود. روزی شخصی را که می‌خواست نزد ابن زیاد برود، نصیحت کرد که ممکن است چیزی از دنیا به تو بدهند، ولی به دین تو آسیب می‌زنند. ابوبده نام علقمه را جزو کسانی نوشت که قرار ملاقات با معاویه داشتند. همین که اطلاع یافت، گفت نام مرا خطر بزنید [از شهرت پرهیز داشت]. به او پیشنهاد کردند بر خلفاً و استانداران وارد و ملاقات کند؛ گفت: بیش از آنکه از دنیای آنان بهره ببرم، به دینم لطمہ می‌زنند».

نتیجه

اگر سنده تا علقمه مشکل نداشته باشد، ظاهراً باقی سنده روایت مشکلی ندارد؛ مگر ابن مسعود. علاوه بر اینکه این روایت از قوّت متن برخوردار است.

روایت دوم

«حَدَّدَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنَ مَرْوَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ عُثْبَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ بَلَاءً يَلْقَاهُ أَهْلُ بَيْتِهِ حَتَّىٰ يَبْعَثَ اللَّهُ

۱. ذهبي، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۳.

۲. اگر منظور حسن بصری باشد، او پیامبر ﷺ را ندیده است؛ از همین رو روایت مذبور، مرسل و دارای مشکل است.

رَأِيَةً مِنَ الْمَشْرِقِ سَوْدَاءَ، مَنْ نَصَرَهَا نَصَرَهُ اللَّهُ، وَمَنْ حَذَلَهَا حَذَلَهُ اللَّهُ،
حَتَّىٰ يَأْتُوا رَجُلًا أَسْمُهُ كَاسِمٍ، فَيُؤْلِيهِ أَمْرُهُمْ، فَيُؤْيِدُهُ اللَّهُ وَيَنْتَصِرُهُ»^۱

حسن از رسول خدا^{علیه السلام} نقل کرده است که ایشان فرمود: اهل بیت من به سختی و بلاها و گرفتاری ها دچار می شوند. آنگاه خداوند پرچم های سیاهی را از طرف مشرق می فرستد. هر کس آنها را یاری کند خدا را یاری کرده است و هر کس آنها را خوار سازد، خدا را خوار ساخته است. [این پرچم ها در اهتزاز خواهند ماند] تا با مردی که همنام من است بیعت و او را به رهبری خود انتخاب کنند. خدا او را تأیید کرده و یاری اش می کند.

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد (ج، ص ۳۱۳، ح ۹۰۴)؛ «حدثنا عبد الله بن مروان، عن العلاء بن عتبة، عن الحسن، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم...»
۲. عقد الدرر (ص ۱۷۳، ب ۵)؛ از ابن حماد که در آن این گونه آمده است: «... فيولونه أمرهم..»
۳. عرف سیوطی، الحاوی (ج ۲، ص ۶۸)؛ از ابن حماد که در آن این گونه آمده است: «... فيولونه أمرهم...».
۴. برهان متقی هندی (ص ۱۴۹، ب ۷، ح ۱۰)؛ از عرف سیوطی.
۵. المهدی المنتظر (ص ۶۴)؛ از فتن ابن حماد؛ «من قوله: حتى يبعث الله...».
۶. ملاحم ابن طاووس (ص ۱۲۱، ب ۱۰۱، ح ۱۱۷)؛ از ابن حماد که در آن

این گونه آمده است: «... فیولوه أمرهم.»

۷. ملحقات احراق الحق (ج ۲۹، ص ۴۲۲)؛ از عقد الدرر که در آن آمده است: «عن ابن حماد.» همچنین در آن این گونه آمده است: «عن المهدی المنتظر.»

همان طور که ملاحظه شد اولین کسی که این روایت را نقل می کند ابن حماد در فتن است. عقد الدرر و عرف سیوطی و برهان متقی هندی، همگی از ابن حماد نقل می کنند. برخلاف روایت پیشین که منابع شیعی زیادی آن را نقل کرده اند، از شیعه فقط ابن طاووس به نقل از ابن حماد و آنگاه ملحقات احراق الحق در سه جا این روایت را ذکر می کنند. گویا شیعه این روایت را تلقی به قبول کرده است. البته باید بررسی شود که منظور از رایات سود چیست؟

نظر علامه مجلسی درباره رایات سود

مرحوم مجلسی ذیل روایت نعمانی درباره رایات سود بیانی دارند که از آن استفاده می شود که ایشان رایات سود را بر دولت صفویه تطبیق می دهد:

«بيان: لا يبعد أن يكون إشارة إلى الدولة الصفوية شيدها الله تعالى ووصلها بـ دولة القائم عليه السلام; بعيد نisـt كـه مقصود اـz رـaiـat سـod هـمان دـولـت صـفوـيـه باـشـد كـه اـميـد اـسـت خـداـونـد اـين دـولـت رـا به دـولـت قـائـم عليـهـالـلهـطـلاقـهـ مـتصـل فـرمـاـيد.»

۱. ذیل روایت: «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَانَى بَقَنْمَ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَسْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُوْنَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطُوْنَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَانِقِهِمْ فَيُعْطُوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُوْنَهُ حَتَّى يَقُولُوْا وَلَا يَدْعُوْنَهُ إِلَيْهِ صَاحِبُكُمْ شَهَدَاءً أَمَا إِنِّي لَوْ أَذْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَبْقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ» (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳، ح ۱۱۶).

جلسه دوم

تعدد روایات پیرامون رایات سود

روایات رایات سود متعدد، اما از نظر مضامین با هم متفاوت است؛ بعضی روایات مقام مدح مثل «خلیفة الله المهدی»، بعضی ذم مثل «اولها فتنه» و بعضی درباره عباسیان است. باید منبع هر روایت در منابع اهل سنت و شیعه بررسی شود. هرچند خواهیم دید که اکثر روایات رایات سود از کتب اهل سنت بوده و نقل شیعه نیز به استناد کتب اهل سنت است. حتی بعضی علمای شیعه مثل مرحوم مجلسی به این‌گونه روایات اعتنایی نداشته و با وجود دست اول بودن منابع، آنها را نقل نمی‌کند؛ در چند موردی نیز که نقل می‌کند آنها را تطبیق می‌دهد.

روایت سوم

«حَدَّثَنَا حَرْمَلٌ بْنُ يَحْيَى الْمِصْرِيُّ، وَابْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدٍ الْجَوْهَريُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحَ عَبْدُ الْغَفارِيُّ بْنُ دَاؤِدَ الْحَرَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِيَعَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ عَمْرُو بْنَ جَابِرِ الْحَضْرَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَرْءِيِّ الرَّبِيِّيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيُوَطِّئُونَ لِلْمَهْدِيِّ.»^۱

«عبدالله بن حارث زبیدی گفت که رسول خدا فرمود: مردمانی از مشرق خروج می‌کنند که زمینه را برای (خروج) مهدی هموار (آماده) می‌سازند.»

این روایت می‌گوید: عده‌ای از مشرق برای زمینه‌سازی حکومت مهدی خروج می‌کنند. البته باید بحث شود که منظور از مشرق کجاست؟

منابع روایت:

۱. سنن ابن ماجه (ج ۲، ص ۱۳۶۸، ب ۳۴، ح ۴۰۸۸)؛ «حرملة بن يحيى المصري، وإبراهيم بن سعيد الجوهري، قالا: ثنا أبو صالح عبد الغفار بن داود الحراني، ثنا ابن لهيعة، عن أبي زرعة عمرو بن جابر الحضرمي، عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزبيدي، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم...». بعضی از اهل سنت معتقدند که از سنن ابن ماجه فقط هفت روایت صحیح است.
۲. المعجم الأوسط طبراني (ج ۱، ص ۲۰۰، ح ۲۸۷)؛ «أحمد بن رشدين، قال: حدثنا محمد بن سفيان الحضرمي، قال: حدثنا ابن لهيعة، عن أبي زرعة عمرو بن جابر، عن عبد الله بن الحارث بن جزء الزبيدي، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم.» همانند آنچه در سنن ابن ماجه البته با کمی تفاوت وجود دارد.
۳. بیهقی؛ بنا بر آنچه در عقد الدرر است.
۴. مصباح الزجاجه (ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۱۴۴۵)؛ همانند آنچه در سنن ابن ماجه است.
۵. بیان شافعی (ص ۴۹۰، ب ۵)؛ با سندش که به ابن ماجه می‌رسد.

«وقال: قلت: هذا حديث حسن صحيح روطه الثقة والأثبات،
أخرجه الحافظ أبو عبد الله بن ماجة القزويني في سننه كما
أخرجناه.»

٦. عقد الدرر (ص ١٦٧، ب ٥)؛ «وقال أخرجه الحافظ أبو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني في سننه، والحافظ أبو بكر البهقي». در آن این گونه آمده است: «...أناس من المشرق.»
٧. التذكرة قرطبي (ص ٦٩٩)؛ از ابن ماجه.
٨. فرائد الس冇طين (ج ٢، ص ٣٣٣، ح ٥٨٤)؛ همانند آنچه در سنن ابن ماجه با سندش به او است.
٩. خريدة العجائب (ص ٢٥٧)؛ «وقال: وروي فيه عن عباس بن عبد المطلب أنه قال: إذا أقبلت الرياحات السود من المشرق، يوطئ أصحابها للمهدي سلطانه.»
١٠. تحفة الأشراف (ج ٤، ص ٣٠٧، ح ٥٢٣٧)؛ همانند آنچه در سنن ابن ماجه است.
١١. المنار المنير (ص ١٤٥، ف ٥٠، ح ٣٣٢)؛ از ابن ماجه که در آن این گونه آمده است: «من أهل المشرق.»
١٢. فتن ابن كثیر (ج ١، ص ٤)؛ از ابن ماجه.
١٣. جامع المسانيد والسنن (ج ٧، ص ٤١٥، ح ٥٣٥١)؛ همانند آنچه در روایت ابن ماجه با سند خودش و با کمی تفاوت آمده است. در آن این گونه آمده است: «...أناس... سلطانه.»
١٤. مجمع الروايد (ج ٧، ص ٣١٨)؛ همانند آنچه در سنن ابن ماجه است. «وقال: ورواه الطبراني في الأوسط.»

١٥. مقدّمه ابن خلدون (ص ٣٢٠ و ٣٢١، ف ٥٢)؛ از سنن ابن ماجه.
١٦. زوائد ابن ماجه (ص ٥٢٨، ح ١٣٧٣)؛ از سنن ابن ماجه.
١٧. عرف السیوطی للحاوی (ج ٢، ص ٦٠)؛ از سنن ابن ماجه.
١٨. جمع الجوامع (ج ١، ص ٩٩٧)؛ از طبرانی.
١٩. جواهر العقدين؛ بنا بر آنچه در ینایع المودة است.
٢٠. جامع الأحادیث (ج ٨، ص ٧٠، ح ٢٨٤٥)؛ همانند آنچه در سنن ابن ماجه به صورت مرسلاً از عبد الله بن حارث بن جزء با کمی تفاوت آمده است. در آن این گونه آمده است: «... سلطانه». همچنین در (ج ٩، ص ٥٧٢، ح ٣٤١٢٠) همانند آنچه در روایت سابق به لحاظ سند و متن وجود دارد.
٢١. الصواعق المحرقة (ص ١٦٤، ب ١١، ف ١)؛ از ابن ماجه.
٢٢. قول المختصر (ص ٣٤، ب ١، ح ١٧)؛ به صورت مرسلاً و همانند آنچه در سنن ابن ماجه با کمی تفاوت وجود دارد.
٢٣. کنز العمال (ج ١٤، ص ٢٦٣، ح ٣٨٦٥٧)؛ از ابن ماجه.
٢٤. برهان متنقی (ص ١٤٧، ب ٧، ح ٢)؛ از ابن ماجه.
٢٥. ینایع المودة (ج ٣، ص ٢٦٦، ب ٧٣، ح ٢٠)؛ از ابن ماجه.
٢٦. الإذاعة (ص ١٢٣ و ١٢٤)؛ از ابن ماجه و همچنین از طبرانی در الأوسط.
٢٧. ذخائر المواريث (ج ١، ص ٢٩٢، ح ٢٦٤١)؛ از ابن ماجه.
٢٨. إبراز الوهم المكنون (ص ٥٥٥)؛ از ابن خلدون. «وقال: أقول: الحديث صحيح، ومحمد بن مروان ثقة، كما نقله الطاعون عن يحيى بن معين، وأبى داود، وابن حبان، على اختلاف عباراتهم

وتنوّعها في توثيقه. وقول أبي زرعة غير مقبول، إذ لم يبيّن سببه مع ثبوت العدالة والتوثيق له من غيره، بل ممّن هو أشدّ منه في الرجال وهو يحيى بن معين، وكذا ترك عبد الله بن أحمد الرواية عنه، وأمّا قول البزار: «لا نعلم أنّه تابعه عليه أحد»، فإنّ كان مراده المتابعة التامة عن شيخه فيمكن، وإنّ كان مراده مطلق المتابعة وغير مسلم ما ادعاه، فقد توبع على ذلك.».

٢٩. المسند الجامع (ج ٨، ص ٢٣٥، ح ٥٧٧٠)؛ از ابن ماجه.
 ٣٠. كشف الغمة (ج ٣، ص ٢٦٧)؛ از يیان شافعی.
 ٣١. اثبات الهدأة (ج ٣، ص ٥٩٩، ب ٣٢، ف ٢، ح ٥٩)؛ از سنن ابن ماجه. همچنین در (ص ٦٢٠، ب ٣٢، ف ٣٢، ح ١٨٩)؛ از سنن ابن ماجه.
 ٣٢. غایة المرام (ج ٧، ص ٨٨ و ٨٩، ب ١٤١، ح ٢٨)؛ از فائد السمعطین. همچنین در (ص ١٠٨، ب ١٤١، ح ١٢٣)؛ از يیان شافعی.
 ٣٣. حلية الأبرار (ج ٥، ص ٤٦٩، ب ٥٣، ح ٨٧)؛ از يیان شافعی.
 ٣٤. بحار الانوار (ج ٥١، ص ٨٧، ب ٥، ح ٣٨)؛ از كشف الغمة.
 ٣٥. منتخب الأثر (ص ٣٠٤، ف ٢، ب ٤٠، ح ١)؛ از سنن ابن ماجه، يیان شافعی، ينایع المودّة و منتخب کنز العمال.
 ٣٦. ملحقات احراق الحق (ج ٢٩، ص ٤٥٧)؛ از عقد الدرر که در آن این گونه آمده است: «عن جامع الأحاديث». همچنین در (ج ٣٣، ص ٩٢٨)؛ همانند آنچه در سنن ابن ماجه به صورت مرسل از عبدالله بن حارث بن جزء است.
- همان طور که ملاحظه شد این روایت از جمله روایاتی است که بسیاری از اهل سنت آن را نقل کرده‌اند؛ ولی در شیعه کمتر به آن توجه شده است.

بررسی سند روایت

در حال حاضر قصد تضعیف و بررسی سندی روایت مزبور را ندارم؛ چون روایات متعددی به این مضمون داریم. عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی روایت را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند؛ یعنی او از صحابه است. ولی ما چنین اسمی را در کتاب‌هایی که اسم صحابه را ذکر می‌کنند، نیافتنیم.^۱ آری ابن حجر او را جزو صحابه دانسته و بحث مختصراً نیز درباره او دارد که می‌تواند از پیامبر اکرم ﷺ حدیث شنیده باشد. در هر صورت این مبنای هر صحابی موصوف به عدالت است، نزد ما مردود است.

البته، ذهبي در سیر اعلام النبلاء در ترجمة عبدالله بن حارث می‌نویسد: «عبد الله بن الحارث بن جزء» (د، ت، ق) الصّحابيُّ العالم المُعَمِّرُ، شَيْخُ الْمُصْرِيَّينَ، أَبُو الْحَارِثِ الزَّيْدِيِّ الْمُصْرِيِّ. شَهَدَ فَتْحَ مَصْرَ وَسَكَنَهَا، فَكَانَ آخرَ الصّحابَةِ بِهَا مَوْتًا. لَهُ جَمَاعَةٌ أَحَادِيثٌ، رَوَى عَنْهُ أَئْمَمٌ». ^۲ براین اساس او

پیغمبر اکرم ﷺ

۱. کتبی که اهل سنت در ذکر نام صحابه نوشته‌اند عبارت اند از: «أسد الغایة» از ابن الأثیر (م ۶۳۰)، «الاستیعاب» از ابن عبد البر (م ۴۶۳) و «الإصابة» از ابن حجر (م ۸۵۲).

۲. در مراجعه بعدی که صورت گرفت، ترجمه این شخص در کتاب الاصحابه ابن حجر چنین آمده است: «عبد الله بن الحارث بن جزء بن عبد الله بن مديكرب بن عمرو بن عسم، بمهمتين، وقيل بالصاد بدل السين، ابن عمرو بن عويج بن عمرو بن زييد الزبيدي. حليف أبي وداعه السهمي، وابن أخي محمية بن جزء الزبيدي. قال البخاري: له صحبة، سكن مصر. روی عن النبي صلى الله عليه وسلم أحاديث حفظها، وسكن مصر، فروی عنه المصريون، ومن آخرهم يزيد بن أبي حبيب. قال ابن يونس: مات سنة ست وثمانين بعد أن عمي. وقيل سنة خمس. وقيل سبع. وقيل ثمان، وكانت وفاته بسقوط القدور، قاله الطحاوي. وحكى الطبرى أنه كان اسمه العاصي فسماه رسول الله صلى الله عليه وسلم (عبد الله). وهو آخر من مات بمصر من الصحابة. ووقع لابن مندة فيه خطب فاحش، فإنه حکی عن ابن يونس أنه شهد بدر، وأنه قتل باليمامة، وهذا أظنه في حق عمه محمية بن جزء، فالله أعلم» (الإصابة، ابن حجر، ج ۴، ص ۴۱).

۳۸

۳. ذهبي، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

صحابی بوده و عمر طولانی داشته است. وی بزرگ اهل مصر بود و در فتح مصر شرکت داشت. او آخرین صحابی است که در مصر فوت شد. با توجه به مطلب فوق، ذهبی وجود چنین صحابی را تأیید می‌کند.

ویژگی کتاب اسد الغابة

اسد الغابه یکی از کتاب‌های تراجم اهل سنت است که نام بیش از هفت هزار تن از صحابه را نقل می‌کند. هرچند تعداد صحابه بیش از این مقدار بوده^۱، ولی ما در حال حاضر طبق مشی آنان سخن می‌گوییم. از اشکالاتی که بر شان نزول سوره معراج در مورد جابر بن نضر بن حارث می‌گیرند این است که نام نظر در کتاب‌هایی که اسم صحابه را آورده، نیامده است. پس ما این اشکال را به آنان وارد می‌کنیم که نام زبیدی در کتب شما نیامده است. هرچند اشکال وارد نیست؛ چون استقرای تام در مورد صحابه انجام نشده است. از همین رو نیامدن نام صحابه در کتب رجالی اینها دلیل بر نبودن او نیست. این تعداد ذکر شده یک پانزدهم صحابه هستند. در نتیجه در مورد زبیدی می‌توان گفت که مجھول است. ولی با توجه به سخن ذهبی و عسقلانی اصل این اشکال برطرف می‌شود؛ چون او را جزو صحابه ذکر کرده‌اند.

ابن لہیعہ

ابن لہیعہ نیز در سند مذبور وجود دارد.^۲ اهل سنت او را تضعیف می‌کنند.

۱. در جریان غدیر بیش از صد هزار صحابه حضور داشته است.

۲. سال گذشته در بحث‌های مرکز تخصصی در مورد ایشان بحث کردیم.

از شیعه نیز کسی را نیافتم که وی را توثیق کند. هرچند تضعیف اهل سنت نیز به خاطر مذهبی است. ابن لہیعہ جزو شیعیان بود. حکومت وقت برای تغییر فرهنگ و عقاید مصر که محبت اهل بیت ﷺ بودند تلاش بسیاری کرد و موفق نیز شد. از افرادی که برای این مأموریت فرستاده شد، لیث بن سعد بود. در مصر سه خانواده با او موافقت نکردند که یکی از آنها همین ابن لہیعہ بود. بنابراین لیث اورا با کتف از مسجد بیرون می‌کرد؛ چون مخالف اموی‌ها و محب حضرت علی علیہ السلام بود.^۱ ابن عدی در مورد لہیعه می‌گوید: «انه شدید الافراط فی التشیع»^۲ او در اعتقاد به شیعه‌گری زیاده روی می‌کرد.

نتیجه

زبیدی از نظر ما مجھول است. ابن لہیعہ را نیز خودشان تضعیف می‌کند. ولی ما از اشکال سندی اغماض می‌کنیم؛ چون این روایات نظایر زیادی دارد.^۳

روایت چهارم

«عَنْ ثُوبَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَجْيِيُّ الرِّبَابَاتُ السَّوْدَ مِنْ قِبْلِ الْمَشْرِقِ، كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ، فَمَنْ

۱. جرجانی، ابواحمد، الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۴۵ و ج ۴، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۴۰.

۳. با توجه به اینکه ترجمه زبیدی در دو کتاب عمده تراجم اهل سنت به عنوان صحابی آورده شده، زبیدی از مجھول بودن خارج می‌شود. در این صورت نتیجه استدلال تغییر می‌کند. ولی طبق مبنای ما مجھول یا مهممل است.

سِمْعٍ بِهِمْ فَلْيُأْتِيهِمْ، فَلْيُبَايِعُهُمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الشَّلْجِ.»^۱

«پرچم‌های سیاهی از سوی مشرق [به اهتزاز] درآید گویا دل‌هایشان چون پاره‌های آهن است. هرکسی از خروج آن اطلاع یافت به سویش بشتابد و با آن بیعت کند. هرچند افتان و خیزان بر روی برف باشد.»

منابع روایت:

۱. مسنند حسن بن سفیان؛ بنا بر آنچه در عرف سیوطی است.
۲. صفة المهدی، ابونعمیم؛^۲ بنا بر آنچه در عقد الدرر است.
۳. عقد الدرر (ص ۱۷۳، ب ۵)؛ از ابونعمیم در صفة المهدی از ثوبان. «قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ...».
۴. بیان شافعی (ص ۴۹۰، ب ۴)؛ عبدالعزیز بن مختار از خالد الحذاء. همانند آنچه در عقد الدرر البته با کمی تفاوت نقل شده است. در آن، این‌گونه آمده است: «... حتیّاً يأتوا مدینة دمشق فيهدموها حجراً حجراً، ويقتلون بها أبناء الملوك». همچنین در آن عبارت «فيبياعهم» وجود ندارد.
۵. عرف سیوطی، الحاوی (ج ۲، ص ۶۴)؛ همانند آنچه در عقد الدرر است. «وقال: وأخرج الحسن بن سفیان وابونعیم، عن ثوبان.»
۶. برهان متنقی (ص ۱۴۸، ب ۷، ح ۵)؛ همانند آنچه در عقد الدرر به صورت

۱. جمعی از نویسندهای، معجم أحاديث الإمام المهدی، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲. ابونعمیم جد مادری مرحوم علامه مجلسی است. او فرد متعصبی بوده و تعصیش را از کتاب الامامة ایشان می‌توان فهمید. البته چند کتاب نیز درباره امام زمان دارد: صفة المهدی، نعمت المهدی، الاربعون فی المهدی. مرحوم اربیلی تمام روایات اربعون را در کشف الغمہ نقل می‌کند.

- مرسل از ثوبان از پیامبر ﷺ نقل شده است.
٧. ينابيع المودة^١ (ج ٣، ص ٣٩١، ب ٩٤، ح ٣٢)؛ از غایه المرام.
 ٨. کشف الغمّه (ج ٣، ص ٢٦٣)؛ همانند آنچه در عقد الدرر البته با کمی تفاوت از اربعین ابونعیم نقل شده است. در آن، این‌گونه آمده است: «...لیبایهم».
 ٩. إثبات الهداة (ج ٣، ص ٥٩٦، ب ٣٢، ف ٢، ح ٤٠)؛ از کشف الغمّه.
 ١٠. حلية الأبرار (ج ٥، ص ٤٦٤، ب ٥٣، ح ٦٨)؛ همانند آنچه در عقد الدرر البته با کمی تفاوت از اربعین ابونعیم نقل شده است. در آن این‌گونه آمده است: «...من حديد». همچنین در آن، عبارت «فیبایهم» وجود ندارد.
 ١١. غایة المرام (ج ٧، ص ١٠٤، ب ١٤١، ح ١٤٠)؛ همانند آنچه در حلية الأبرار از اربعین ابونعیم نقل شده است.
 ١٢. بحار الانوار (ج ٥١، ص ٨٤، ب ١، ح ٣٣)؛ از کشف الغمّه.
 ١٣. ملحقات احراق الحق (ج ٢٩، ص ٤١٦)؛ همانند آنچه در عقد الدرر با کمی تفاوت با سندش آمده است که در آن عبارت «فیبایهم» نیست. همچنین در (ص ٤١٧) همانند آنچه در عقد الدرر است.
- همان طور که ملاحظه شد مدارک این روایت خیلی زیاد نیست. شاید

۱. «ينابيع المودة للذوي القربي» از قندوزی (م ١٢٩٤) است. امروزه وهابی‌ها از قندوزی بهستوه آمده اند. از همین رو خیلی تلاش دارند او را شیعه جلوه دهند. در همان ایامی که حرکت وهابیت بر ضد مسلمانان آغاز شد، حرکات و کتاب‌های زیادی نیز از طرف مسلمانان، به خصوص در ترکیه، در برابر وهابیت نوشته شد که یکی از آنها همین ينابيع المودة در فضایل اهل بیت ﷺ است.

اولین مدرک چاپی که در دسترس ما وجود دارد عقد الدربوده که مربوط به قرن هشتم است؛ اما از شیعه مرحوم اربلی در کشف الغمّه از اربعین ابونعیم، *إثبات الهداة از کشف الغمّه*، حلیة الأبرار و غایة المرام از اربعین ابونعیم، بحار الانوار از کشف الغمّه و ملحقات احراق الحق، همگی این روایت را نقل کرده‌اند.^۱

بورسی سند روایت

در سند روایت مذبور شخصی به نام ثوبان وجود دارد که از صحابه است. طبق مبنای اهل سنت همه صحابه هرچند شراب خوار باشند، عادل اند. شیعه این مبنا را قبول نداشته و معتقد است که صحابه نیز باید جرح و تعذیل شوند. طبق این مبنا نمی‌دانیم ثوبان کیست؟ ماقناني مفصل تراز بقیه درباره ثوبان بحث کرده است. او می‌گوید: ثوبان برده بود و رسول خدا ﷺ او را خرید و آزادش کرد و سپس فرمود: «إن شئت تلحق بمن أنت منهم وإن شئت تكون من أهل البيت، فثبت على ولاء النبي ﷺ ولم يزل معه سفراً وحضر إلى وفاته، فخرج إلى الشام وتوفي بحمص سنة ٥٤ وشهد فتح مصر»^۲; چنانچه می‌خواهی به طایفه خودت ملحق شوی [برو]; و اگر مایلی جزو ما خاندان اهل بیت قرار بگیری [نzd ما بمان]. او برخلاف پیامبر ﷺ ثابت ماند (ملحق شدن به پیامبر ﷺ را انتخاب کرد) و همیشه در حضرو سفر در رکاب آن حضرت بود. وی بالاخره در مصر در سال ٥٤ وفات کرد.

۱. جمعی از نویسنده‌گان، معجم احادیث الإمام المهدي ﷺ، ج ۲، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۲. ماقناني، عبدالله، ترقیح المقال، ج ۱۳، ص ۴۱۲.

البته اسمی از ثوبان در جنگ صفين و جریانات امام حسن ع نیامده است؛ به همین دلیل فرزند مرحوم مامقانی می‌گوید: «این شخص برای من مجهول است.» پس وجود ثوبان در سند روایت می‌تواند سند را خدشه‌دار کند؛ ولی به خاطر تعدد روایت به این موضوع، می‌توانیم از مشکل سندی اغماض کنیم.

روایت پنجم

«عَنْ ثُوَّبَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الرِّيَاتِ السُّودَ حَرَجْتُ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ فَأُثْوِرُهَا وَأَنُوْحُبُّوا، فَإِنْ فِيهَا خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ». ^۱

«ثوبان روایت کرده است که پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم فرمود: هرگاه دیدید که پرچم‌های سیاه از طرف خراسان خارج شد، پس شما به سوی آنها بستایید اگرچه افتان و خیزان بر روی برف باشد؛ زیرا خلیفه خدا مهدی صلوات الله عليه و آله و سلم در میان آنهاست.» این روایت عبارت «فَإِنْ فِيهَا خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ» را اضافه دارد. اگر این گونه باشد رایات سود مورد مدح هستند. با تمام توطئه‌ها برای حذف اهل بیت صلوات الله عليه و آله و سلم باز این گونه روایات به دست ما رسیده است. بنابراین نمی‌توان به آسانی آنها را کنار گذاشت.

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد (ج ۱، ص ۳۱، ح ۸۹۶)؛ «حدثنا أبو نصر الخفاف، عن مخلد، عن أبي قلابة، عن ثوبان، قال:....». وی روایت را به پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم نسبت نداده است.

۲. مسنند احمد (ج، ۵، ص ۲۷۷)؛ «حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا وكيع، عن شريك، عن علي ابن زيد، عن أبي قلابة، عن ثوبان، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ...». همانند آنچه در فتن ابن حماد نقل شده که در آن این گونه آمده است: «... قد جاءت». همچنین در آن عبارت «لو حبوا على الشَّلْجِ» وجود ندارد.
۳. ملاحم ابن منادی (ص ۱۹۴، ح ۱۳۸)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد با سندی دیگر از ثوبان آمده است: «وقال: هكذا حدثنا أبو قلابة، فلم يذكر بين أبي قلابة وبين ثوبان أباً أسماء الرحيبي».
۴. البدء والتاريخ (ج، ۲، ص ۱۷۴)؛ با سندی دیگر از ثوبان از پیامبر ﷺ: «إذا رأيتم الرياحات السّود من قبل خراسان فاستقبلوها مشيا على أقدامكم، لأنّ فيها خليفة الله المهدىّ».
۵. مستدرک حاکم (ج، ۴، ص ۵۰۲)؛ با سندی دیگر از ثوبان. همانند آنچه در فتن ابن حماد است که در آن عبارت «على الشَّلْجِ» وجود ندارد. «وقال: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه».
۶. اربعون ابونعیم؛ بنا بر آنچه در کشف الغمّه است.
۷. صفة المهدی؛ بنا بر آنچه در عقد الدرر است.
۸. دلائل النبوة (ح ۶، ص ۵۱۶)؛ با سندی دیگر از ثوبان: «إذا أقبلوا برياحات السّود من عقب خراسان، فأتواها، ولو حبوا، فإنّ فيها خليفة الله المهدىّ. وقال: ورواه عبد الوهاب بن عطاء، عن خالد الحذاء، عن أبي قلابة، عن أبي أسماء، عن ثوبان [به صورت موقوف] قال: إذا رأيتم الرياحات السّود خرجت من قبل خراسان فأتواها، فإنّ فيها خليفة الله المهدىّ».
۹. فردوس (ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۳۴۷۰)؛ به صورت مرسل از ثوبان: «ستطلع

عليکم رایات سود من قبل خراسان، فأنوها ولو حبوا على الثلوج، فإنّه
خليفة الله المهدى.»

١٠. موضوعات (ج، ٢، ص ٣٩)؛ بنا بر آنچه در روایت ابن حماد با کمی تفاوت از عبدالله آمده است که در آن عبارت «رأيتم، ولو حبوا على الثلوج» وجود ندارد.
١١. العلل المتناهية (ج، ٢، ص ٨٦٠ ح ١٤٤٥)؛ همانند آنچه در روایت ابن حماد با کمی تفاوت با سندی دیگر از ثبوان آمده که در آن به جای عبارت «قد جاءت» عبارت «خرجت من قبل» نقل شده است. همچنین در آن عبارت «لو حبوا على الثلوج» وجود ندارد.
١٢. عقد الدرر (ص ١٦٨، ب ٥)؛ «وقال أخرجه الحافظ أبو نعيم في صفة المهدي هكذا، وأخرجه الحافظ أبو عبد الله الحاكم في مستدركه بمعناه، ورواه الإمام أبو عمرو الداني في سننه، والحافظ أبو عبد الله نعيم بن حمّاد في كتاب الفتنة ولم نجد في سنن الداني إلا فقرة مشابهة له من حديث في (ج، ٥، ص ١٠٣١ و ١٠٣٢، ح ٥٤٧). ولعلّ صاحب عقد الدرر يقصده، لأنّ السند الذي ذكره سنته، وقد أورده في أحاديث الكنز».
١٣. مشكاة المصايح (ج، ٣، ص ١٥٣، ف ٣، ح ٤٥٦١)؛ به صورت مرسل، از ثبوان، از نبی مکرم اسلام ﷺ همانند آنچه در مسند احمد است.
١٤. خریدة العجائب (ص ١٩٧)؛ همانند آنچه در البدء والتاريخ آمده است: «بسند يلتقي مع سنته من أبي قلابة.»
١٥. المنار المنيف (ص ١٤٩، ف ٥٠، ح ٣٤٠)؛ از مسند احمد.
١٦. جامع المسانيد والسنن (ج، ٢، ص ٤٩٥، ح ١١٧٥)؛ همانند آنچه در روایت ابن حماد با کمی تفاوت با سندی دیگر از ثبوان آمده که در آن به

- جای عبارت «خرجت من قبل» عبارت «قد جاءت» نقل شده است.
همچنین در آن عبارت «ولو حبوا على الشاعر» وجود ندارد.
۱۷. زهر الفردوس عسقلانی (ص ۲۱۳)؛ همانند آنچه در پاورقی الفردوس با سند الفردوس به عبدالرّازاق، سپس با سندش وجود دارد.
۱۸. فصول المهمة (ص ۲۹۵، ف ۱۲)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت از ابونعیم وجود دارد.
۱۹. عرف سیوطی (ج ۲، ص ۶۳)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت است: «وقال: وأخرج أَحْمَدُ، وَنَعِيمُ بْنُ حَمَّادٍ، وَالْحَاكِمُ، وَابْنُ نَعِيمٍ، عَنْ ثَوْبَانَ».»
۲۰. الجامع الصغیر (ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۶۴۸)؛ به صورت مرسل، همانند آنچه در مسنده احمد است.
۲۱. جمع الجوامع (ج ۱، ص ۵۴۳)؛ از دلیمی به صورت مرسل از ثوبان.
۲۲. جامع الاحادیث (ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۱۳۸۲)؛ همانند آنچه در روایت احمد به صورت مرسل از ثوبان است. همچنین در (ج ۴، ص ۳۰۳)؛ همانند آنچه در روایت الفردوس است.
۲۳. فتاوى الحديشية (ص ۲۷)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت است. «وقال: وأخرج أَحْمَدُ وَنَسِيمُ بْنُ دَاوُودٍ، وَالْحَاكِمُ، وَابْنُ نَعِيمٍ.»
۲۴. الصواعق المحرقة (ص ۱۶۴، ب ۱۱، ف ۱)؛ از مسنده احمد.
۲۵. القول المختصر (ص ۴۴، ب ۱، ح ۳۵)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت و به صورت مرسل آمده است.
۲۶. کنز العمال (ج ۱۴، ص ۲۶۱، ح ۳۸۶۵)؛ به صورت مرسل، همانند آنچه در مسنده احمد است.

۲۷. برهان متقى (ص ۱۴۸، ب ۷، ح ۴)؛ از فتن ابن حماد.
۲۸. مرقاۃ المفاتیح (ج ۹، ص ۳۶۲، ح ۵۴۶)؛ از مشکاة المصایح.
۲۹. راموز الأحادیث (ص ۴۸)؛ از احمد و حاکم.
۳۰. نور الأبصار (ص ۱۸۸)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت از ابونعم است.
۳۱. ینایع المودّة (ج ۲، ص ۸۸، ب ۵۶، ح ۱۸۳)؛ از ال جامع الصغیر.
- همچنین در (ج ۳، ص ۲۵۹، ب ۷۲، ح ۱۵) از مشکاة المصایح.
۳۲. فیض القدیر (ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۶۴۸)؛ به صورت مرسّل، همانند آنچه در مسند احمد است.
۳۳. الإذاعة (ص ۱۴۱)؛ به صورت مرسّل از ثوبان، از پیامبر ﷺ، همانند آنچه در فتن ابن حماد است که در آن به جای «خرجت» کلمه «جائت» آمده است.
۳۴. العطر الوردي (ص ۵۳)؛ به صورت مرسّل از ثوبان از پیامبر ﷺ، همانند آنچه در مسند احمد است. «وقال: وروى الإمام أحمد، والبيهقي، في
دلائل النبوة». در آن این گونه آمده است: «...أي فيها نصرته وإجادته،
فلا ينافي أن ابتداء ظهوره إنما يكون في الحرمين الشرفين كما يأتي».
۳۵. إبراز الوهم المكنون (ص ۵۲۹)؛ از مسند احمد که در آن این گونه آمده است: «عن مستدرك الحاكم». همچنین در (ص ۵۶۲، ح ۲۹) از مسند احمد و در (ص ۵۶۴، ح ۳۷) همانند آنچه در الفردوس از دیلمی است.
۳۶. المهدی المنتظر (ص ۳۶)؛ همانند آنچه در روایت ابن حماد است که در آن به جای «خرجت من قبل» عبارت «قد أقبلت» آمده است.
۳۷. مسند الجامع (ج ۳، ص ۳۴۴، ح ۵۰/۲۰۶۴)؛ همانند آنچه در روایت احمد به صورت مرسّل از ابوقلابه از ثوبان است.

۳۸. زین الفتی (ج، ص ۳۹۱)؛ همانند آنچه در روایت ابن حماد به صورت مرسل و با کمی تفاوت از ثوبان آمده است که در آن عبارت «ولو جوا علی الشلخ» وجود دارد.

۳۹. ملاحم ابن طاووس (ص ۱۱۹، ب ۹۵، ح ۱۱۲)؛ از فتن ابن حماد که در سندش أبونصر الخفاف وجود دارد.

۴۰. کشف الغمّه (ج ۳، ص ۲۶۲)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد، البته با کمی تفاوت از اربعین ابونعمیم نقل شده است.

۴۱. إثبات الهدأة (ج ۳، ص ۵۹۵، ب ۳۲، ف ۲، ح ۳۳)؛ از کشف الغمّه.

۴۲. حلية الأبرار (ج ۵، ص ۴۶۲، ب ۵۳، ح ۶۱)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد، البته با کمی تفاوت از اربعین ابونعمیم نقل شده است.

۴۳. غایة المرام (ج ۷، ص ۱۰۳، ب ۱۴۱، ح ۹۷)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد، البته با کمی تفاوت از اربعین ابونعمیم نقل شده است.

۴۴. بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۸۲، ب ۱)؛ از کشف الغمّه.

۴۵. ملحقات احراق الحق (ج ۲۹، ص ۲۶۹)؛ از برهان متّقی که در آن این گونه آمده است: «عن ابن حماد». همچنین در (ص ۴۱۶) از مهدی المنتظر، در (ص ۴۱۷) از عقد الدرر و در (ص ۴۱۸) از تحفة الأحوذی باشرح جامع ترمذی. همانند آنچه در روایت احمد البته با کمی تفاوت و به صورت مرسل از ثوبان نقل شده که در آن این گونه آمده است: «...حتى تنصب في مدينة بيت المقدس». همچنین در آن این گونه آمده است: «عن جامع الأحاديث، الرواية الأولى». علاوه بر آن آمده است: «عن ابن حماد». علاوه بر آنها در (ص ۴۱۹) از کتاب آل محمد (ص ۳۲، مخطوط) همانند آنچه در روایت احمد نقل شده، آمده است: «عن الإذاعة».

ابن حماد از دیدگاه شیعه

همان طور که ملاحظه شد این روایت را ابن حماد^۱ نقل می‌کند. مانیز به صورت مکرر گفته ایم که مؤلف و مؤلف از نظر ما دارای اشکال است؛ هرچند اهل سنت – به ویژه سلفی‌ها – فقط نسبت به کتاب اشکال دارند (در مورد تألیف قائل‌اند که فيه موضوعات؛ ولی خود مؤلف را قبول دارند). احمد بن حنبل سند را این‌گونه ذکر می‌کند: «حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا وكيع، عن شريك، عن علي بن زيد، عن أبي قلابة، عن ثوبان قال رسول الله ﷺ:....». طبق نقل احمد باید گفت که این روایت همان روایت ماقبل است، البته کمی اضافه دارد.

از اهل سنت مدارک زیادی برای این روایت نقل شده است؛ اما از شیعه اولین کسی که آن را نقل کرده زین الفتی، احمد بن محمد عاصمی است. آنگاه ابن طاووس در ملاحم از فتن ابن حماد، کشف الغمّه از اربعین ابونعمیم، إثبات الهداء از کشف الغمّه، حلیة الأبرار از اربعین ابونعمیم، غایة المرام از اربعین ابونعمیم و بحار الانوار از کشف الغمّه روایت را از کتب اهل سنت نقل می‌کنند.

روایت ششم

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ رَزْقٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبِي ذهْلِ الْعَصْمِيِّ الْهَرَوِيِّ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يُونُسٍ، حَدَّثَنَا عبد الله ابن محمد بن منصور، حَدَّثَنَا سُوِيدُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا دَاوِدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَارِ، حَدَّثَنَا أَبُو شُرَاعَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبْنِ عَبَّاسٍ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ: هَلْ فِيهِمْ غَرِيبٌ؟ قَالُوا:

۱. ابن حماد هم سلولی احمد بن حنبل بوده است. بعد از مدتی که احمد آزاد شد، ابن حماد در زندان مُرد و او را بدون غسل و کفن به خاک سپردندا.

لَا. قَالَ إِذَا حَرَجْتِ الرِّيَاتُ السَّوْدُ فَأَسْتَوْصُوا بِالْفُرْسِ خَيْرًا. فَإِنَّ دُولَتَنَا مَعَهُمْ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَلَا أَحْدِثُكَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: وَإِنَّكَ هَا هَنَا؟ هَاتِ. قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِذَا أَفْبَلْتِ الرِّيَاتُ السَّوْدُ مِنْ قِبْلِ الْمَشْرِقِ فَإِنَّ أُولَئِكَ فِتْنَةٌ وَأَوْسَطَهَا هَرْجٌ، وَآخِرُهَا ضَلَالٌ». ^۱
 «ابوشراعه می گويد: به زيارت ابن عباس رفتيم. ايشان . چون نابينا بود . پرسيد: آيا در بين شما غير خودی نيز هست؟ گفتند: خير. گفت اگر پرچم های سیاه ظاهر شد هواي ايرانيان را داشته باشيد، چون حکومت ما همراه آنها است...».

منابع روایت:

۱. تاریخ بغداد (ج ۳، ص ۱۲۰)؛ «أخبرنا محمد بن أحمد بن رزق، حدثنا أبو عبد الله محمد بن العباس بن أبي ذهل العصمي الھروي... حدثنا أبو شراعة، قال: كتنا عند ابن عباس في البيت، فقال: هل فيكم غريب؟ قالوا: لا...».
۲. دیلمی؛ بنا بر آنچه در راموز الأحادیث است.
۳. موضوعات (ج ۲، ص ۳۸)؛ همانند آنچه در روایت خطیب است.
۴. راموز الأحادیث (ص ۳۳) از خطیب و دیلمی از ابن عباس و ابوهریره: «إذا أقبلت الریات السود فأكرموا الفرس، فإن دولتكم معهم». این روایت به پیامبر ﷺ نسبت داده نشده است.

همان طور که ملاحظه شد این روایت را تاریخ بغداد (م ۴۶۳) نقل می کند که مدرج رایات سود و ایرانیان را می رسانند. متن تاریخ بغداد این گونه نقل شده

است که شخصی به نام ابوشراعه می‌گوید: نزد ابن عباس^۱ بودیم «فَقَالَ: هَلْ فِيْكُمْ غَرِيبٌ؟ قَالُوا: لَا.» او پس از اینکه از حضور جاسوس و غیرخودی‌ها مطمئن شد، این روایت را نقل کرد. در همان لحظه ابوهریره که ابن عباس متوجه حضور او در مجلس نشده بود، لب به سخن گشود و گفت: آیا برای شما حدیثی را که از پیامبر ﷺ شنیده‌ام نقل کنم؟ ابن عباس که تازه متوجه حضور وی شده بود، ناراحت شد و گفت: تو در اینجا بودی (کنایه از اینکه وی جزو خودی‌ها نبود) و ابن عباس از حضور وی در آن مجلس کراحت داشت؟ در ادامه این روایت، ابوهریره مطلبی را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که درست نقطه مقابل روایت ابن عباس، مذمت رایات سود رامی‌رساند؛ هرچند ما روایت ابوهریره را به خاطر قرائتی نمی‌پذیریم:

«إِذَا أَقْبَلَتِ الرِّيَاحُ السُّوْدُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ فَإِنَّ أُولَاهَا فِتْنَةً وَأَوْسَطُهَا هَرْجٌ، وَآخِرُهَا صَلَالَةٌ؛ هُنْكَامٍ كَهْ پِرْچَمْهَای سِیَاه از طرف مُشْرِق بیايند، ابتدای آن فتنه و وسط آن هرج و مرج (کشتار) و آخر آن گمراهی است.»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۱. ابن عباس یا در اوخر عمرش نایبنا شده بود یا به نظر بندۀ، از نظر بینایی مشکل داشت. از طرفی حکومت نسبت به او حساس بود. وی چندبار به عنوان سفير امام علی علیه السلام به اطراف فرستاده شد؛ از جمله موارد آن می‌توان به مأموریت ایشان برای برگرداندن عایشه از بصره به مدینه اشاره کرد.

۲. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَخْمَدَ بْنُ رَزْقٍ، حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنُ أَبِي ذِهْلِ الْعَصْمِيِّ الْهَرْوِيِّ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ أَخْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يُونَسَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ مُنْصُورٍ، حَدَّثَنَا سُوِيدُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا دَاوِدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَارِ، حَدَّثَنَا أَبُو شَرَاعَةَ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبْنِ عَبَّاسٍ فِي الْبَيْتِ قَالَ: هَلْ فِيْكُمْ غَرِيبٌ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: إِذَا حَرَجَتِ الرِّيَاحُ السُّوْدُ فَأَشْرُضُوهَا لِلْفَرِسِ خَيْرًا فَإِنِّي دُوَلْتُنَا عَنْهُمْ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَلَا أَعْلَيُكَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: وَإِنَّكَ هَا هُنَا؟ هَاتِ. قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِذَا أَقْبَلَتِ الرِّيَاحُ السُّوْدُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ فَإِنَّ أُولَاهَا فِتْنَةً وَأَوْسَطُهَا هَرْجٌ، وَآخِرُهَا صَلَالَةٌ» (بغدادی، خطیب، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۲۰).

ابوهریره جزو طرفداران اهل بیت ﷺ نبود. او تا آخر نیز وضعش همین گونه بود. وی در جنگ صفين مقابل لشکر علی علیه السلام بود. او از جاعلان حدیث دانسته می شود.^۱ علامه امینی در الغدیر لیستی به تعداد ۷۰۲ نفر از وضاعین و تغییردهندگان احادیث را که به اعتراف خودشان حدیث جعل و مقلوب^۲ کرده اند، آورده و پس از نام بردن از بعضی از آنها به همراه تعداد جعلشان، می فرماید:

«مجموع مالا يصح من أحاديث هذا الجمع القليل فحسب يقدر بأربعينية وثمانية آلاف وستمائة وأربعة وثمانين حديثاً»^۳ مجموعه جعلیات این افراد قلیل، ۴۰۸۶۸۴ روایت است.»

۱. «وذكر شيخنا أبو جعفر الإسکافي... أن معاوية وضع قوماً من الصحابة وقوماً من التابعين على روایة أخبار قبیحة فی علي عليه السلام، تقتضي الطعن فيه والبراء منه، وجعل لهم على ذلك جعلاً يرغب في مثله، فاختلقو ما أرضاه، منهم أبو هریرة وعمرو بن العاص والمغيرة بن شعبة، ومن التابعين عروة بن الزبیر... وأما أبو هریرة، فروی عنه الحديث الذي معناه أن علياً عليه السلام خطب ابنة أبي جهل في حیاة رسول الله صلی الله علیه وسلم، فاسخطه، فخطب على المنبر، وقال: لا ها الله لا تجتمع ابنة ولی الله وابنة عدو الله أبی جهل! إن فاطمة بضعة مني بؤذني ما يؤذیها، فإن كان على يزيد ابنة أبی جهل فليفارق ابنتي، ولیفعل ما يرید أو کلاماً هذا معناه» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج، ۴، ص ۶۳ و ۶۴).

۲. مثلاً در سند روایت مزبور احمد بن محمد بن عیسیٰ وجود دارد؛ ولی او آن را از روی سهو محمد بن احمد بن عیسیٰ می خواند (ر.ک: طریحی، فخر الدین، مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۴۹).

۳. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۵، ص ۲۸۸ تا ۲۹۰.

جلسه سوم

دو دیدگاه مختلف درباره رایات سود

قبل از ادامه بحث روایات رایات سود، دو دیدگاه متفاوت در این زمینه را بررسی می‌کنیم. صاحب هر دو نظریه از معاصران هستند. دیدگاه نخست روایات رایات سود را مربوط به دوران عباسیان می‌داند که حوادث آن انجام یافته و ربطی به علائم ظهور ندارد. دیدگاه دوم روایات مزبور را زمینه ساز حکومت امام مهدی^۱ می‌داند و شاید آنها را بر انقلاب اسلامی ایران نیز تطبیق بدهد.

دیدگاه نخست: انتباط رایات سود بر حوادث گذشته

صاحب دیدگاه اول در کتاب رایات الهدی والضلال فی عصر الظہور^۲ (در صفحه ۷۰) در ابتدا مطلبی را از کتاب البدء والتاریخ^۳ نوشته مطهر بن طاهر مقدسی نقل می‌کند:

-
۱. فتنلاری، مهدی حمد، رایات الهدی والضلال فی عصر الظہور، ص ۷۰.
 ۲. آقای مقدسی صاحب کتاب البدء والتاریخ از عالمان قرن چهارم (۳۵۵) در دوران عباسیان بوده است. او روایات را بر عباسیان تطبیق داده است. پس بحث رایات سود بحث جدیدی نیست. این نویسنده در کتاب خود به اختلافی که درباره رایات سود وجود دارد، اشاره می‌کند. مبنی بر اینکه عده‌ای جریان رایات سود را تمام شده و عده‌ای خروج آنها را از چین، ناحیه‌ای به نام ختن می‌دانند.

«قال قوم قد نجزت هذه وهو خروج أبي مسلم وهو أول من عقد الرايات السود وسود ثيابه وخرج من خراسان... وقال آخرؤن بل هو لم يأت بعد وإن أول انبعاث ذلك من قبل الصين من ناحية يقال لها ختن بها طائفة من ولد فاطمة عليها السلم من ظهر الحسين ابن علي ويكون على مقدمته رجل كوسح من تميم يقال له شعيب بن صالح مولده بالطالقان مع حكايات وأقاوصص فيها العجائب من القتل والأسر والله أعلم.»

«جريان پرچم‌های سیاه پایان یافته و همان خروج ابومسلم خراسانی است که بالباس و پرچم سیاه از خراسان خروج کرد. بعضی می‌گویند: هنوز نیامده و شروع آن از چین از منطقه‌ای به نام ختن خواهد بود. در آنجا عده‌ای از نسل فاطمه علیها السلام از فرزندان امام حسین علیهم السلام هستند. در پیش‌آپیش آنان شعیب بن صالح است که از طایفه بنی تمیم است. او مردی است که ریش ندارد. زادگاه او طالقان است و جریانات عجیبی از کشتار و اسارت دارد.»

این فاضل معاصر پس از بیان مقدسی این گونه یادآور شده است:

«رايات سود را بعضی بر عباسیان و بعضی بر حکومت زمینه‌ساز حکومت امام مهدی علیه السلام تطبیق داده‌اند؛ چون فرمانده آن حکومت زمینه‌ساز، از نسل امام حسین علیهم السلام است نه عباسیان. مقدسی نیز اقوال را در این زمینه تلخیص کرده است (متن اقوال معاصران خود درباره رایات سود را نیاورده است). احتمال دارد اولاً: روایتی در خروج رایات سود فرزندان فاطمه علیها السلام از چین وجود داشته باشد و مقدسی از آن اطلاع داشته [و از آن نقل قول می‌کند]: هرچند ما چنین روایتی را ندیدیم. ثانیاً: اگر روایتی نیز باشد یقین داریم که این روایت صحیح نیست؛ به خاطر معارضه با روایات صحیح و متواتر که می‌گوید

زمینه سازان حکومت امام زمان ع ایرانیان هستند.^۱

در پاسخ این فاضل معاصر می‌گوییم: آیا روایات رایات سود متواتر و صحیح است؟ در حالی که ما تاکنون در بررسی شش روایت رایات سود با مشکل سندی مواجه بودیم.

دیدگاه دوم: انطباق رایات سود با انقلاب اسلامی ایران

هرچند بنده شکی ندارم که ایران زمینه ساز حکومت امام زمان ع است، ولی آیا مستند آن، این روایت یا روایات دیگر است؟! فاضل معاصر در ادامه کلام خویش، این روایت را غریب خوانده و یادآور شده است که شاید منشأ این روایت غریب (خروج رایات سود از چین و ناحیه‌ای به نام ختن) نقل به معنا بوده که در اثر آن، بسیار تغییر یافته است (ایران و خراسان تبدیل به چین شده است). از طرفی نیز، کسی که کتاب البدء والتاریخ را تحقیق کرده، در پاورقی آن آورده که ممکن است ختن اشتباه و تصحیف شده خنن یا ختین باشد. حال بنا بر تصحیف، شاید خمین باشد. خمین نیز شهری نزدیک قم است که امام خمینی ره در آن تولد یافته و مؤسس انقلاب اسلامی ایران است.

این نویسنده در ادامه، رایات سود را بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق داده و می‌گوید: «عبارت «مع حکایات وأقصاص فيها العجائب من القتل والأسر» بر جنگ تحمیلی ایران و عراق تطبیق دارد.»^۲

نتیجه اینکه صاحب دیدگاه اول، روایات رایات سود را صحیح و

۱. ر.ک: فتلاوی، مهدی حمد، رایات الهدی والضلال في عصر الظهور، ص ۷۰.

۲. ر.ک: همان مدرک.

متواتر می داند.

دیدگاه انتقادی مرحوم صدر بر نظریه انطباقی رایات سود

اما دیدگاه مقابل، نظریه مرحوم صدر است. ایشان بر این اعتقاد است که در روایات، تعابیر مختلفی درباره حکومت عباسیان آمده که خیلی از آن روایات، جعلی بوده است. در واقع، یکی از روش‌های تأیید عباسیان جعل همین روایات رایات سود بوده است. او در کتاب تاریخ الغيبة الکبری می‌نویسد:

«مدح العباسين والثناء عليهم وتمجيد بعض خلفائهم وقد اختصت برواية هذه الاخبار، المصادر العامة وليس في المصادر الامامية منها اثر. فمن ذلك ما اخرجه الترمذى عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للعباس إذا كان غداة الاثنين فأتني أنت ولدك حتى أدعوك بدعوة ينفعك الله بها ولدك فغدا وغدونا معه وألبسنا كساء ثم قال اللهم اغفر للعباس ولولده مغفرة ظاهرة وباطنة لا تفادي ذنبنا اللهم احفظه في ولده.

قال هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه. وقال في الصواعق:^۱ وصح عند الحاكم عن ابن عباس رضي الله عنه من أهل البيت أربعة من السفاح ومنا المنذر ومنا المنصور ومنا المهدى. وعقب ابن حجر على ذلك بقوله: فإن أراد بأهل البيت ما يشمل جميع بنى هاشم ويكون الثلاثة الأول من نسل العباس والأخير من نسل فاطمة فلا إشكال فيه وإن أراد أن هؤلاء الأربع من نسل العباس أمكن حمل المهدى في كلامه على

ثالث خلفاء بنی العباس لأنه فيهم كعمر بن عبد العزيز^۱ فيبني أمية لما أُوتِيَه من العدل التام والسيرة الحسنة ولأنه جاء في الحديث الصحيح أن اسم المهدي يوافق اسم النبي واسم أبيه اسم أبيه والمهدي هذا كذلك لأنَّه محمد بن عبد الله المنصور ويؤيد ذلك خبر ابن عدي المهدي من ولد العباس عمِّي لكن قال الذهبي تفرد به محمد بن الوليد مولى بنى هاشم وكان يضع الحديث.^۲

«این روایات را فقط راویان اهل سنت آورده‌اند و در مصادر شیعه امامیه اثرب از این اخبار دیده نمی‌شود. از جمله این اخبار، خبری است که تمذی از ابن عباس آورده است: رسول خدا^{علیه السلام} به عباس فرمود: وقتی صبح روز دوشنبه فرا رسید، خودت و فرزندانت به نزد ما بیایید تا اینکه دعایی برای آنها بکنم که خدا تورا و فرزندانت را به سبب آن، نفع بدهد. صبح روز دوشنبه خدمت حضرتش رسیدیم. پیامبر^{علیه السلام} عبایی بر ما پوشاپید و گفت: خدایا، عباس و فرزندانش را بیامز، آمرزشی ظاهر و باطن که هیچ گناهی را باقی نگذارد. خدایا، عباس را در فرزندانش، حفظ کن. تمذی گوید: این حدیثی حسن و غریب است که آن را جز این طریق نمی‌شناسیم. ابن حجر در کتاب الصواعق می‌گوید: حاکم به روایت صحیح از ابن عباس - رضی الله عنہ - نقل کرده است: از ما اهل بیت چهار

۱. معروف است که جمله «ممدوح فی الارض وملعون فی السماء» درباره ایشان است. از شیعه کسی را جز در خاطرات محقق کرکی ندیده‌ام که او را مدح کند؛ آن هم چندان مدح و تعریفی نیست. سید مرتضی می‌گوید: «اگر بنا بود چشم ما برای اموی اشک بریزد، برای تو اشک می‌ریخت (چون لعن بر امام علی^{علیه السلام} را برداشت)» (مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۴۵، چاپ سنگی).

۲. صدر، سید محمد، تاریخ الغيبة الكبرى، ص ۴۵۳.

نفر هستند: سفّاح، منذر، منصور و مهدی از ما هستند. وی بعد از نقل این روایت می‌گوید: اگر مقصودش از اهل بیت، بنی‌هاشم باشد که سه نفر اول، یعنی سفّاح، منذر و منصور از اولاد عباس و مهدی از نسل حضرت فاطمه ؑ باشند؛ در این صورت اشکالی در آن نیست. اگر مقصودش آن باشد که هر چهار نفر از اولاد عباس هستند، در این صورت باید مقصودش از مهدی سوّمین خلیفه عباسی باشد که وی در بین بنی عباس همچون عمر بن عبد‌العزیز در بین بنی امیه و از عدالت و خوش‌رفتاری مشهوری برخوردار بود.

همچنین در روایات صحیح وارد شده است که اسم مهدی، اسم رسول خدا ﷻ و اسم پدرش، اسم پدر ایشان است. مهدی عباسی نیز این چنین بود؛ زیرا وی محمد پسر عبدالله منصور بود. روایت ابن عدی نیز مؤید این مطلب است که نقل می‌کند: مهدی از فرزندان عباس، عمومی است. لکن ذهبی گوید: این روایت را فقط محمد بن ولید، آزادکردہ بنی‌هاشم، نقل کرده و او حدیث جعل می‌کرده است.»

مرحوم صدر بعد از نقل مطالب فوق، سه اشکال گرفته، در آخر می‌نویسد:

«وعليه فالمنظرون أن المراد بالريات السود، ريات أبي مسلم الخراساني، فان ثورته بدأت من خراسان واتجهت إلى بغداد بأعلامها السود الخفافة. وقد جعلت علامة على الظهور، باعتبار أهميتها في التاريخ وإنفاتها نظر الجيل المعاصر والأجيال التي بعدها ولا يضر بذلك الفصل الزمني الطويل بينها وبين الظهور، كما أسلفونا.»^۱

«بنابراین، مطلب مورد نظر و مظنون ما آن است که مقصود از پرچم‌های

سیاه همان پرچم‌های ابومسلم خراسانی است که نهضتش از خراسان شروع شد و با پرچم‌های سیاه به سوی بغداد حرکت کرد. قیام و شورش مزبور از آن جهت که در تاریخ اهمیّتی بس بزرگ داشته و برای آیندگان جلب نظر می‌کرده، نشانی از علائم ظهور قرار داده شده است. فاصله بسیاری نیز که بین آنها واقع شده زیانی نخواهد داشت؛ زیرا بسیاری از علائم دیگر نیز همین فاصله را دارند.»

بر اساس کلام مرحوم صدر سقوط اموی‌ها و روی کارآمدن عباسیان حادثه مهمی بود که مورد توجه نسل معاصر و نسل‌های بعد قرار گرفت؛ مثلاً هنگام انقلاب ما – بلا تشبيه – روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های جهان می‌گفتند: «أحدٌثُ الْزَلْزَالِ فِي الْعَالَمِ؛ [این انقلاب] در جهان زلزله ایجاد کرد.» بنابراین، سقوط اموی‌ها و روی کارآمدن عباسیان می‌تواند به عنوان یکی از نشانه‌های ظهور باشد و فاصل شدن علامت ظهور با زمان ظهور اشکالی ندارد؛ چون تقارن آنها شرط نیست.

جلسه چهارم

ادامه بررسی دیدگاه مرحوم صدر

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که نظریات مربوط به رایات سود متفاوت است. یکی از آنها رایات سود را بر انقلاب مقدس ایران و امام خمینی ره تطبیق می‌دهد. هرچند تطبیق قطعی و یقینی کارآسانی نیست، نظریه دیگر این است که مسئله رایات سود با اینکه از علائم ظهور است، ولی اتفاق افتاده و بر عباسیان تطبیق دارد (علامت بودن رایات سود با اتفاق افتادن آن در زمان‌های ماقبل منافاتی ندارد؛ چون تقارن لازم نیست). صاحب این نظریه مرحوم صدر است که ما در این جلسه، بحث را با محوریت سخن ایشان مطرح می‌کنیم. مرحوم صدر برای مقدمه بحث خود چند روایت می‌آورد که ما آنها را از بحار الانوار^۱ به بعد نقل می‌کنیم:

۱. «تاریخ الطبری والبلذذی و صحیحی المسلم والبخاری أنه لما أراد النبي ﷺ أن يخرج إلى بدر اختار كل قوم راية فاختار حمزة حمراء وبنو أمية خضراء وعلى بن أبي طالب عليهما صفراء وكانت راية النبي ﷺ بيضاء فأعطهاها عليا يوم خيبر لما قال لأعطين الرأة غدا رجال الخبر وكان النبي ﷺ عقد لحمزة ولعبيدة بن الحارث ولسعد بن أبي وقاص ألوية بيضاء..»

«هنگامی که پیامبر ﷺ خواستند به بدر بروند برای هر گروه و قومی پرچمی انتخاب کردند. برای حمزه پرچم سرخ و برای امویان پرچم سبز و برای علی علیاً پرچم زرد را برگزیدند. رنگ پرچم خودشان نیز سفید بود. در روز خیر پرچم خودشان را به حضرت علی علیاً داده و فرمودند: به طور حتم پرچم را فردا به کسی می دهم که خدا و رسول الله را دوست داشته باشد.»

۲. «حدثني ابن كادش في تكذيب العصابة العلوية في ادعائهم الإمامة النبوية أن النبي ﷺ رأى العباس في ثوبين أبيضين فقال إنه لأبيض الشوين وهذا جبرئيل يخبرني أن ولده يلبسون السواد.»

«ابن کادش در جسارت و تکذیب علویان پیرامون امامت می گوید: پیامبر ﷺ عباس را در دو پیراهن سفید دید. به او گفت: این جبرئیل است که می گوید: لباس فرزندان تو مشکی است.»

۳. «وَفِي أَخْبَارِ دِمْشَقَ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ قَالَ ثَوْبَانُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَكُونُ لَبْنَيُ الْعَبَاسِ رَأَيْتَانِ مَرْكُزُهُمَا كُفْرٌ وَأَعْلَاهُمَا صَلَالَةٌ إِنْ أَدْرِكْتَهَا يَا ثَوْبَانُ فَلَا تَسْتَظِلَّ بِظَلَالِهِمَا؛

«ثوبان می گوید: پیامبر ﷺ فرمود بنی عباس دو پرچم دارند. محور (وسط) آن کفر است و فراز آن گمراهی است. هرمز، در سایه و پناه آن قرار نگیر.»

۴. «أَبِي بن كعب: أول الرایات السود نصر وأوسطها غدر وآخرها كفر فمن أعنانهم كان كمن أعنان فرعون على موسى.»

۱. ابی بن کعب غیر از کعب الاخبار است. کعب از نظر ما مردود و از نظر خود اهل سنت نیز در مواردی مشکل دارد. ولی ابی بن کعب در نظر اهل سنت به خاطر صحابی بودن و در نظر ما به خاطر وثاقت، مورد قبول است.

«ابتدا و آغاز به کار پرچم‌های سیاه پیروزی است و نیمه‌های آن خیانت و آخر آن کفر است. پس هر کسی آنان را یاری کند همانند آن است که فرعون را برابر ضد حضرت موسی ﷺ یاری کرده است.»

۵. «تَارِيْخُ بَعْدَادَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَفْتَلَتِ الرَّأْيَاتُ السُّودُ مِنْ قِبْلِ الْمَشْرِقِ فَإِنَّ أُولَئِكَ فِتْنَةٌ وَأَوْسَطُهَا هَرْجٌ وَآخِرُهَا صَلَالَةً.»
هنگامی که پرچم‌های سیاه از طرف مشرق بیاید، اول آن فتنه و وسط آن هرج و مرج و آخر آن گمراهی است.

۶. تاریخ الطبری: إن إبراهيم الإمام أنفذ إلى أبي مسلم لواء النصرة و ظل السحاب وكان أبيض طوله أربعة عشر ذراعاً مكتوب عليها بالحرب: «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»^۱ فأمر أبو مسلم غلامه أرقم أن يتحول بكل لون من الثياب فلما لبس السواد قال معه هيبة فاختاره خلافاً لبني أمية وهيبة للناظر وكأنها يقولون هذا السواد حداد آل محمد ﷺ و شهادة كربلاء وزيد و يحيى.»
هنگامی که ابراهیم بر ضد عباسیان قیام کرد، پرچم پیروزی را که طول آن ۲۴ ذراع و روی آن آیه «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» نوشته شده بود، برای ابومسلم خراسانی فرستاد. او نیز چند لباس با رنگ‌های مختلف پوشید و از غلام خود پرسید که کدام رنگ مناسب من است. او نیز لباس سیاه را متناسب با ابومسلم دید و آن را سبب هیبت دانست؛ ولی امویان آن را نمی‌پسندیدند و آن را لباس عزاداری آل محمد و شهدای کربلا، زید و یحیی شهید می‌دانستند.

حکومت بنی عباس از منظر پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام

مرحوم صدر در ادامه می‌فرماید: از مجموع این روایات استفاده می‌کنیم که محور در این روایات، بنی عباس است؛ لذا این روایات را بر بنی عباس حمل می‌کنیم. ایشان سپس با اشاره به بعضی روایات بیان می‌دارد:

پیامبر ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام درباره حکومت بنی عباس روش‌های مختلفی را به کار گرفته‌اند که عبارت‌انداز:

۱- محکوم کردن حکومت بنی عباس به خاطر انحرافشان که در این زمینه چند روایت نقل می‌کند؛

۲- اخبار پیامبر ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام به هلاکت بنی عباس و زوال حکومتشان؛

۳- مدح بنی عباس و تمجید بعضی از خلفایشان، هرچند این مورد در مصادر شیعه وجود ندارد؛

۴- اخبار پیامبر ﷺ از خروج رایات سود از خراسان که این مورد یکی از علائم ظهور است.

مرحوم صدر بعد از بیان شیوه‌های چهارگانه فوق می‌فرماید:

«والمهم الان، هو تمحيص وتحقيق هذا الاحتمال وهو أن يكون المراد بهذه الروايات ثورة أبي مسلم الخراساني على الامويين، تلك الثورة التي مهدت لقيام الدولة العباسية. ومعه تكون هذه العالمة مما قد تحققت في الخارج، وإن فصل بينها وبين الظهور زمان طويل. فان ذلك لا ينافي كونها عالمة عليه، كما سبق.»

آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد آن است که به بررسی این احتمال پردازیم که مقصود این روایات قیام ابومسلم خراسانی و شورش او بر بنی

امیه باشد. همان نهضت و قیامی که راه را برای روی کارآمدن بنی عباس هموار کرد و آنها را بر کرسی خلافت نشاند. بنابراین، این نشانه تحقق یافته است. گرچه بین وقوع آن و ظهور حضرت، زمانی بس دراز فاصله شده است، این فاصله منافات با نشانه ظهور بودن این حادث ندارد.»

تطبیق رایات سود بر عباسیان توسط مرحوم صدر

خلاصه کلام اینکه مرحوم صدر رایات رایات سود را بر عباسیان تطبیق داده و برای کلام خویش دو ترجیح ذکر می‌کند:

«ویرجح هذا الاحتمال: ان شعار هذه الشورة كان هو السواد وبقى شعارات للعباسين بعدها ويرجحه ايضا ما ورد في البحار^۱ عن ركاز بن أبي ركاز الواسطي، قال: قَبْلَ رَجُلٍ رَأَسَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا فَمَسَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ثَيَابَهُ وَقَالَ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ أَشَدَّ بِيَاضًا وَلَا أَحْسَنَ مِنْهَا فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ هَذِهِ ثِيابَ بِلَادِنَا وَجِئْتُكَ مِنْهَا بِخَيْرٍ مِنْ هَذِهِ قَالَ فَقَالَ يَا مُعَيْتُبْ أَقِصْهَا مِنْهُ ثُمَّ حَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا صَدَقَ الْوَصْفُ وَقَرِيبُ الْوَقْتِ هَذَا صَاحِبُ الرَّيَاتِ السُّودَ الَّذِي يَأْتِي بِهَا مِنْ خُرَاسَانَ ثُمَّ قَالَ يَا مُعَيْتُبْ الْحَقْهُ فَسَلَّمَهُ مَا اسْمُهُ ثُمَّ قَالَ إِنْ كَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَهُوَ وَاللَّهُ هُوَ قَالَ فَرَجَعَ مُعَيْتُبْ فَقَالَ قَالَ اسْمِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ فَلَمَّا وَلِيَ وُلْدُ الْعَبَاسِ نَظَرْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَبُو مُسْلِمٍ».»^۲

واز اینکه می‌بینیم شعار این انقلاب پوشش جامه سیاه بوده و این شعار در بین بنی عباس بعدها رایج شده و باقی مانده است، احتمال مزبور رجحان

پیدا می‌کند و قوی می‌شود. روایتی نیز که در بحارالاتوار از رکاز بن‌ابی‌رکاز واسطی نقل شده مرجح این احتمال است. وی می‌گوید: مردی سر امام صادق علیه السلام را بوسید و حضرت دست به جامه‌های او کشیدند و فرمودند: من تا امروز از این پارچه سفیدتر و نیکوتر ندیده‌ام. وی گفت: فدایت شوم این جامه مردم شهر ما است و بهتر از این را برایتان آورده‌ام. گوید: حضرت فرمود: ای معتبر، آن پارچه را از این شخص بگیر. سپس آن شخص بیرون رفت. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: صفت و خصوصیّت درست است و وقت نزدیک شده است. این شخص صاحب پرچم‌های سیاه است که از خراسان می‌آیند. سپس فرمود: ای معتبر، خود را به او برسان و از او پرس اسمش چیست. بعد گفت: اگر اسمش عبدالرحمن باشد به خدا سوگند او خودش است. گوید: معتبر رفت و پرسید. جواب داد که اسمش عبدالرحمن است. هنگامی که بنی عباس به حکومت رسیدند به او نگریستم دیدم که وی همان عبدالرحمن، ابومسلم خراسانی است.»

دو اشکال بر نظریه انطباق روایات رایات سود بر عباسیان و پاسخ آن سپس مرحوم صدر می‌فرماید: هرچند دو اشکال براین احتمال (تطبیق روایات رایات سود بر عباسیان) موجود است که در صورت حل آنها، مانع از تطبیق نیست.

اشکال اول: چون مبنای ما التزام به رعایت تشدد سندي (سخت‌گیری در سند روایت) است، بنابراین روایت مرجع مذکور از بحارالاتوار به خاطر وجود افراد مجھول، مشکل سندي دارد.

اشکال دوم: روایت مرجع با دو روایت دیگر از پیامبر ﷺ تعارض دارد؛ زیرا آن دو روایت به خاطر عبارت «إِنْ فِيهَا خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ» و ارتباط

نزدیک بین رایات سود و ظهور امام زمان ع قابل تطبیق بر عباسیان نیست. این دو روایت عبارت اند از:

روایت اول

«عَنْ ثَوْبَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الرِّيَاتِ السُّودَ حَرَجْتُ مِنْ قِبَلِ خُرَاسَانَ فَأَثُوْهَا وَلَوْ حَبْوًا، فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيِّ».^۱

«ثوبان روایات کرده است که پیامبر اکرم ص فرمود: هرگاه دیدید که پرچم‌های سیاه از طرف خراسان خارج شد، پس شما به سوی آنها بشتایید اگرچه افتان و خیزان بر روی برف باشد؛ زیرا خلیفه خدا مهدی ع در میان آنهاست.»

روایت دوم

«إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ الْحَسَنِ الْأَخْرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هُؤُلَاءِ سَيَقْتُلُونَ بَعْدِي بَلَاءً وَطُرِيدًا وَسُرِيدًا، حَتَّىٰ يَأْتِي قَوْمٌ مِنْ هَاهُنَا مِنْ نَحْوِ الْمَشْرِقِ، أَصْحَابُ رَيَاتٍ سُودٍ، يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْهُ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثَ، فَيَقَاتِلُونَ فَيُنْصَرُونَ، فَيُغَنِّطُونَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبِلُوهَا حَتَّىٰ يَدْعُوهَا إِلَى رَجْلِيْنِ أَهْلِ بَيْتِيِّ، فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَئُوهَا ظُلْمًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلَيُأْتِهِمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الشَّلْجِ، فَإِنَّهُ الْمَهْدِيُّ».^۲

«پیامبر خدا ص فرمود: ما خاندانی هستیم که خدا به جای این دنیا، آخرت را برای ما برگزیده است. خاندان من پس از من گرفتار بلاها، آوارگی‌ها

۱. جمعی از نویسنده‌گان، معجم احادیث الإمام المهدي ع، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۳۱، ح ۸۹۵؛ جمعی از نویسنده‌گان، معجم احادیث الإمام المهدي ع، ج ۲، ص ۲۰۰.

و بی خانمانی‌ها خواهند شد تا آنکه طایفه‌ای از طرف مشرق پیدا شوند که پرچم‌های سیاه با خود همراه دارند. آنان دو یا سه مرتبه درخواست خیر و نیکی می‌کنند؛ ولی آن را به آنها نمی‌دهند. از این رو می‌جنگند و پیروز می‌شوند و آنگاه آنچه را که آنان می‌خواستند به آنان داده می‌شود؛ ولی آن طایفه دیگر نمی‌پذیرد تا آنکه آن پرچم‌ها (یا امارت و حکومت) را به مردمی از خاندان من می‌سپرند. آنان زمین را از عدل و داد پر می‌کنند، چنان که قبل از آن از جور و ستم پر شده بود. پس هرکسی از شما آن روزگار را دریابد، باید به سوی آنان بشتابد، اگرچه افتان و خیزان بر روی برف باشد، همانا او مهدی است.»

به نظر ما دو اشکال مزبور به احتمال تطبیق رایات سود بر عباسیان وارد نیست.

پاسخ به اشکال اول

منیای ما (رعایت تشدد سندي) در جایی است که روایات، جنبه پیشگویی داشته باشد؛ بنابراین چون روایتی که بحار الانوار ذکر شده، اشاره به پیشگویی و خبر از آینده ندارد، در نتیجه عدم رعایت مبنا (تشدد سندي) مشکلی ندارد. اما آیا واقعاً روایت بحار الانوار اخبار از آینده نیست؟! آیا عبارت «صَدَقُ الْوَضْفُ وَقُرْبُ الْوَقْتُ هَذَا صَاحِبُ الرَّيَاتِ السُّودُ الَّذِي يَأْتِي بِهَا مِنْ خُرَاسَانَ...» اشاره به آینده و مستقبل ندارد؟! مگر اینکه ایشان بگوید مستقبل دو نوع است: مستقبل محقق شده و مستقبل محقق نشده؛ منظور ما از اخبار آینده، مستقبلی است که هنوز اتفاق نیفتاده است.»

پاسخ به اشکال دوم

در واقع معارضه بین دو خبر (دو روایتی که به عنوان مرجع ذکر شد) است که طبق قاعده «تعارضاً تساقطاً». این دو خبر کنار گذاشته و تنها خبر مذکور از بحراً اللتوار بدون معارض باقی می‌ماند.

دو اشکال و پاسخ‌های مرحوم صدر به آنها مطرح شد، ولی از نظر ما قاعده «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» - هرچند که جمع تبرعی باشد - باید رعایت شود. ضمن اینکه تعارض بیان شده توسط مرحوم صدر قابل تأمل است (بین دو خبر تعارضی نیست).

جلسه پنجم

اکنون در مرحله بررسی روایات نبوی پیرامون رایات سود هستیم. علاوه بر آن به چند دیدگاه درباره رایات سود اشاره کردیم. یکی از دیدگاهها مربوط به مرحوم صدر بود که ایشان رایات سود را بر عباسیان تطبیق داده‌اند. نکته قابل توجه این است که سازگاری این تطبیق در صورت وجود روایاتی از ائمه معصومین ﷺ بعد از روی کارآمدن حکومت عباسیان چگونه است؟

مرحوم صدر به استناد روایت بحار الانوار فرموده است: منظور از رایات سود، ابومسلم خراسانی است. او سپس به این مصدق دو اشکال وارد کرده و از آنها جواب می‌دهد. در درس پیشین اشکال اول و جواب آن گذشت.

پاسخ دوم مرحوم صدر به اشکال دوم از تعارض روایات سود اما اشکال دوم تعارض روایت امام صادق علیه السلام به نقل از بحار الانوار با دو روایت از پیامبر ﷺ است. مرحوم صدر در رفع اشکال دوم می‌فرماید: «اما المناقشة الثانية: فالمعارضة بين الخبرين، فى الواقع، تنتج فشل الخبرين الآخرين وسقوطهما عن قابلية الاثبات التاريخي، وسيكتب البقاء عندئذ للخبر الذى نقلناه عن البحار. فاننا عند دوران الامر بين صدق هذين الخبرين أو ذلك الخبر، بحيث يتعمّن الالتزام بكذب أحدهما... لابد

وأن نحسب حساب القرائن المؤيدة لأحد الخبرين.^۱

اما اشکال دوم: نتيجه معارضه بين دو خبر آن می شود که اين دو روایت منقول در صواعق بی اعتبار بشود و روایت اول که در بحار الانوار نقل شده، مورد عمل و پذيرش قرار گيرد؛ زيرا وقتی امر دائم شد بين اينکه اين دو روایت درست باشد يا آن يك روایت، با درنظر گرفتن قرائن موجود، می توانيم اين دو خبر را نادرست و آن روایت را صحيح بدانيم.

مرحوم صدر شايد تعارض را بين دو روایت پیامبر ﷺ می داند که نتيجه آن سقوط هر دو روایت و اثبات روایت امام صادق علیه السلام به نقل از بحار الانوار است.

دو روایت معارض مورد اشاره مرحوم صدر

روایت اول

«عَنْ ثُوبَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الرِّبَابَ السَّوْدَ خَرَجْتُ مِنْ قِبْلِ خُرَاسَانَ فَأُثْوِهَا وَلَوْ حَبِبَّا، فَإِنْ فِيهَا خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ». ^۲

«ثوبان روایات کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه دیدید که پرچم های سیاه از طرف خراسان خارج شد، پس شما بهسوی آنها بستاید اگرچه افتان و خیزان بر روی برف باشد؛ زира خلیفه خدا مهدی در میان آنهاست.»

روایت دوم

إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي هَؤُلَاءِ سَيَقُولُونَ بَعْدِي بَلَاءً وَطَرِيدًا وَشَرِيدًا، حَتَّىٰ يَأْتِي قَوْمٌ مِّنْ هَاهُنَا مِنْ تَحْوِيرِ الْمُشْرِقِ، أَصْحَابُ رَأْيَاتِ سُودٍ، يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْظَمُونَهُ، مَرَّيْنِ أَوْ ثَلَاثَةَ، فَيَعْتَاتِلُونَ فِيْنَصَرُونَ، فَيَعْتَظِمُونَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبِلُوهَا حَتَّىٰ يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلُؤُهَا عَذْلًا كَمَا مَلَئُوهَا ظُلْمًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلَيَأْتِهِمْ وَلَوْ حَبْوَاعَلَى الشَّلْجِ، إِنَّهُ الْمَهْدِيُّ!

(پیامبر خدا^{صلوات الله عليه وآله وسلام} فرمود: ما خاندانی هستیم که خدا به جای این دنیا آخرت را برای ما برگزیده است و خاندان من پس از من گرفتار بلاها، آوارگی ها و بی خانمانی ها خواهد شد تا آنکه طایفه ای از طرف مشرق پیدا شوند که پرچم های سیاه با خود همراه دارند. آنان دویا سه مرتبه درخواست {خیر و نیکی} می کنند، ولی آن را به آنها نمی دهند؛ از این رو می جنگند و پیروز می شوند. آنگاه آنچه را که آنان می خواستند به آنان داده می شود، ولی آن طایفه دیگر نمی پذیرد تا آنکه آن پرچم ها (یا امارت و حکومت) را به مردی از خاندان من می سپرند، و او زمین را ز عدل و داد پر می کند، چنان که قبل از آن از جورو ستم پرشده بود. پس هر کسی از شما که آن روزگار را دریابد، باید به سوی آنان بشتابد، اگرچه افتان و خیزان بر روی برف باشد. همانا او مهدی است.»

دیدگاه ما پیرامون تعارض بین دو روایت مزبور

هرچه در این زمینه تأمیل کردیم تعارضی بین این دو روایت پیامبر^{صلوات الله عليه وآله وسلام} نیافتیم؛ بلکه هر دو روایت، مثبت یا لاقل اجمال و تفصیل است. همچنین

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۱. ابن حماد، نعیم، فتن، ج۱، ص۳۱، ح۸۹۵؛ معجم أحاديث الإمام المهدي^{صلوات الله عليه وآله وسلام}، ج۲، ص۲۰.

ممکن است منظور مرحوم صدر تعارض بین این دو روایت نبوی با روایت امام صادق علیه السلام به نقل از بخارا انتوار باشد. در این صورت طبق کلام خودشان، حکم به تساقط هر دو (دو روایت نبوی با روایت امام صادق علیه السلام) می‌کنیم. ولی چرا ایشان اصرار بر بقای روایت بخارا انتوار دارند؟! ایشان بعد از ادعای تساقط، دوباره خبر بخارا را ترجیح داده و می‌گوید: احتمال جعل وضع در این روایات زیاد است؛ چون عباسیان از این روایت‌ها سوءاستفاده کرده‌اند.

در پاسخ می‌گوییم پس عنوان «تعارضاً تساقطاً» نیست؛ یعنی نوبت به تعارض نمی‌رسد؛ چون دوران امر بین حجت ولا حجت است که در این صورت نوبت به تعارض نمی‌رسد.

مشکل سندی دو روایت نبوی از منظر مرحوم صدر

سپس مرحوم صدر مشکل سندی را شاهد دیگری برای جعلی بودن دو روایت نبوی دانسته و به نظر ابن حجر استناد می‌کند. ایشان می‌فرماید:

«والذى يدلنا على وضع هذين الحديثين، ما قاله صاحب الصواعق نفسه حين أوردهما. فقد أورد أولاً قوله: «أَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا...» الخ... وعلق عليه بقوله: وفي سنده من هو سئىء الحفظ مع اختلاطه في آخر عمره. ثم أورد قوله: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّaiَاتِ السَّوْدَ...» الخ. ثم قال: وفي سنده ضعيف له مناكير. وإنما أخرج له مسلم متابعة، ولا حجة في هذا والذى قبله، لو فرض أنهما صحيحان لمن زعم أن المهدى ثالث خلفاء بنى العباس.»^۱

«دلیلی دیگر بر ساختگی بودن این احادیث سخن خود صاحب صواعق است. او در ابتدا این جمله را نقل می‌کند: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای

ما اختیار کرده است...» و سپس در حاشیه آن می‌نویسد: در سند این حدیث شخصی است که حافظه درستی نداشته و در آخر عمرش مطالب را با یکدیگر مخلوط می‌کرده و در هم می‌آمیخته است. بعد از نوشتن این جمله حدیث دیگر را نقل می‌کند که «هرگاه دیدید پرچم‌های سیاه را...» و بعد می‌گوید: در سند این حدیث شخص ضعیفی است که احادیثی منکر (نوعی از احادیث ضعیف) روایت کرده است. صحیح مسلم نیز تبعیت کرده و این حدیث را آورده است. در این حدیث و حدیث قبل‌تر، برفرض صحت، برای کسانی که پنداشته‌اند مهدی سومین خلیفه عبّاسی است، دلیلی وجود ندارد.»

اشکال ما بر کلام مرحوم صدر

از مرحوم صدر تعجب است که برای اثبات کلام خود به کتاب الصواعق المحرقة في الرد على أهل الرفض والضلال والازنقة از ابن حجر هیتمی استناد می‌کند. اسم کتاب او حتی اهانت و ناسزا به پیروان اهل بیت ﷺ بوده و از شیعه تعبیر به زنده (کافر) می‌کند.

ابن حجر ناصبی، نزد اهل سنت و شیعه چقدر اعتبار دارد که مرحوم صدر به وی استناد می‌کند؟! با اینکه مضمون این دو روایت قوی است؛ به خصوص روایت «إنا أهل بيت اختار لنا الله الآخرة على الدنيا، وإن أهل بيتي سيلقون بعدي...» که منابع زیادی آن را نقل کرده‌اند. اولین نویسنده از شیعه که این روایت را نقل کرده محمد بن سلیمان قاضی از علمای قرن سوم (معاصر ابن حماد) در کتاب مناقب امیر المؤمنین علیهم السلام است. بعد از او طبری شیعی آن را نقل می‌کند.

صاحب صواعق می‌گوید: «وفى سنده مَنْ هُوَ سَيِّءُ الْحَفْظِ مَعَ اخْتلاطِهِ فِي آخِرِ عُمْرِهِ؛ در سند روایت کسانی هستند که محفوظاتشان قوی نیست و

در آخر عمر شان نیز حواس پرتی پیدا کرده‌اند. آیا حواس پرتی شخصی در آخر عمر، معنایش این است که هرچه روایت نقل کرده زیر سؤال برود؟ خود اهل سنت نیز از افرادی مثل سفیان بن عینه که در آخر عمر حواس پرتی پیدا کرده، روایت نقل می‌کنند. در مورد سیء‌الحفظ نیز می‌گویند اگر از کتاب (نه از حفظ) بخواند اشکالی ندارد. کم حافظه ممکن است اشتباه نقل کند، ولی آیا نقلش دلیل بر وضع است؟

نتیجه‌گیری مرحوم صدر از روایات رایات سود

سپس مرحوم صدر می‌فرماید:

«ولم يطعن ابن حجر في هذين الحديثين، من روایة كونهما دالين على وجود المهدى المنتظر ﷺ فانه اورد الكثير من هذه الاخبار مويدا غير طاعن فيها. وإنما طعن فيها لكونهما ضعيفين حفظا لموضوعية البحث.»^۱
 «ابن حجر این دو روایت را از این جهت که دلالت بر وجود مهدی منتظر ﷺ دارند مورد اشکال قرار نداده است؛ زیرا وی اخبار زیادی از این دست را بدون ایراد به آنها نقل کرده است. ایراد او در این دو روایت فقط به جهت ضعیف بودن آنها است [زیرا این سنخ روایات از جمله روایاتی است که عباسیان آنها را جعل کرده‌اند].»^۲

نتیجه‌ای که مرحوم صدر در مورد روایات سود می‌گیرد:

«وعليه فالمنظرون أن المراد بالروايات السود، روايات أبي مسلم الخراساني، فانها بدأت من خراسان، واتجهت إلى بغداد بأعلامها السود الخفافة...»^۳

«بنابراین مطلب مورد نظر و مظنون ما آن است که مقصود از پرچم‌های سیاه همان پرچم‌های ابومسلم خراسانی است که نهضتش از خراسان به‌پا خاست و با پرچم‌های سیاه به‌سوی بغداد حرکت کرد. این قیام و شورش از آن جهت که در تاریخ از اهمیتی بسیار بزرگ برخوردار بوده و برای آیندگان جلب نظر می‌کرده، نشانی از علائم ظهور قرار داده شده است. فاصله زیادی نیز که بین آنها واقع شده زیانی نخواهد داشت؛ زیرا بسیاری از علائم دیگر نیز همین فاصله را دارند.»

وی در ادامه احتمالی را ذکر کرده است که آن را قابل اثبات نمی‌داند:

«ولا يبقى في مقابل هذا الظن إلا احتمال أن يكون المراد بالريات السود، ريات أخرى تخرج من خراسان في مستقبل الدهر، لا يكون بينها وبين الظهور، ألاقليل. إلا أن هذا الاحتمال مما لا يمكن إثباته بدلليل. وعلى أي حال، فقد أصبحت أحاديث الريات السود من أخبار علائم الظهور، وفيها اشارة لدولة العباسيين، وأن انتفى القرب الزمني بينهما.»^۱

«فقط احتمالی که در مقابل این ظن و گمان ممکن است وجود داشته باشد آن است که مقصود، پرچم‌های سیاه دیگری باشد که در آینده از خراسان حرکت خواهد کرد که بین حرکت آنها و ظهور حضرت، فاصله چندانی نیست. ولی دلیلی برای اثبات این احتمال وجود ندارد (نمی‌توانیم این احتمال را اثبات کنیم چون طرف مقابل آن ظن متآخم به علم است). به هر حال احادیث پرچم‌های سیاه از اخبار علائم ظهور قرار داده شده و در عین حال در آنها اشاره‌ای به تشکیل دولت بنی عباس نیز شده، گرچه فاصله زمانی خیلی زیاد است.»

بنابراین ما این اخبار را در روش چهارم از روش‌های پیشگویی نسبت به تشکیل دولت بنی عباس قرار دادیم.

ایشان همین مطلب را درباره این‌گونه تکرار می‌کند:

«قد سبق أن تكلمنا عن مفهومها وحدناه بشورة أبى مسلم الخراسانى؛^۱
ما در گذشته پیرامون مفهوم آن سخن گفتیم و آن رابه قیام ابومسلم
خراسانی محدود ساختیم.»

روایت منکر از منظر اهل سنت

ابن حجر درباره روایت دوم می‌گوید: روایت دوم، به خاطر وجود شخصی که منکرات نقل می‌کند، سندش مشکل دارد! ابن حجر راوی را ضعیف می‌داند، چون مرویات او منکرات است. آیا واقعاً منکرات دلیل ضعف است؟

روایت منکر از منظر اهل سنت، چه نوع روایتی است؟ منظور از منکر چیست؟ منکر به کسی گویند که فضایل اهل بیت ﷺ را نقل می‌کند، مقام علی علیهم السلام را مطابق با حقیقت تبیین کند و ایشان را افضل صحابه بداند. اینها روایاتی مثل روایت ذیل را منکر می‌دانند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرْضَهِ الَّذِي تُوفَّى فِيهِ اذْعُوا لِي خَلِيلِي فَأَرْسَلَتَا إِلَيَّ أَبَوَيْهِمَا فَلَمَّا رَأَهُمَا أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ عَنْهُمَا ثُمَّ قَالَ اذْعُوا لِي خَلِيلِي فَأَرْسَلَتَا إِلَيَّ عَلِيٌّ علیهم السلام فَلَمَّا جَاءَ أَكَبَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرْأَ يُحَدِّثُهُ وَيُحَدِّثُهُ فَلَمَّا خَرَجَ لَقِيَاهُ فَقَالَ لَهُ مَا حَدَّثَكَ قَالَ حَدَّثَنِي بِبَابِ يُفْتَحُ لَهُ

آلف بَابِ كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ آلَفَ بَابٍ.^۱

پیامبر اکرم ﷺ در بیماری‌ای که به رحلت انجامید، فرمود: خلیل مرا فرا خوانید. عایشه و حفصه سراغ پدرشان فرستادند. پیامبر روی برگردانید. دوباره فرمود: خلیل مرا فرا بخوانید. آنها علی عائلا را فراخواندند. پیامبر او را به سینه چسباند و مطالبی به او فرمود. آن دو نفر پرسیدند: پیامبر به تو چه فرمود: گفت: دری به رویم باز کرد که از آن هزار در باز می‌شود و هر یک از آنها هزار در را باز می‌کنند.»

همچنین اهل سنت قائل اند که یونس بن خباب، منکرات می‌گوید؛ از این جهت که وی ناقل روایتی است که پیامبر ﷺ فرمود: وقتی میت را در قبر می‌گذارند «سئل عن ولیه مَنْ وَلِيَكَ فَانْ قَالَ عَلَى نِجَا؟ از میت می‌پرسند امام و ولی تو کیست؟ اگر گفت: علی ولی من است از عذاب قبر نجات می‌یابد.»

از مرحوم صدر تعجب می‌کنم – با وجود تعصب زیاد ایشان نسبت به اهل بیت ﷺ - زیرا دو حدیث مربوط به امام زمان ع و دارای قوت متن را با استناد به حرف ابن حجر ناصبی کنار می‌گذارد.

از طرفی ابن حجر دو روایت مزبور راضعیف می‌داند، نه موضوع. ضعیف نیز اعم است؛ ممکن است چند روایت ضعیف به حد استفاشه برسد که دیگر نیاز به بررسی سندي نداشته و یا به حد تواتر برسد که موجب علم و یقین می‌شود.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۶۴، ح ۱۶. این روایت به مضامین دیگری نیز آمده است؛ مثل «قالَ عَلَّمَنِي آلف بَابٍ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ آلَفَ بَابٍ» همان، ج ۳۸، ص ۲۳؛ ابن عدی، عبدالله، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۴۵؛ ترجمه حیی بن عبدالله مصری، شماره ۵۶۲.

۲. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۸۴؛ شماره ۷۴۹.

جلسه ششم

تا اینجا بحث پیرامون دیدگاه مرحوم صدر در انطباق رایات سود بر بنی عباس و ابومسلم خراسانی بود. البته این انطباق نه از روی قطع بلکه به عنوان ظنی که مقابله احتمال ضعیف است، قرار دارد. ایشان دیدگاه خود را در قسمتی از کتاب تاریخ الغيبة الکبری^۱ می‌آورد و دوباره آن را در جایی دیگر از همان کتاب تکرار می‌کند.^۲ سپس روایاتی را در این زمینه و روایاتی را که احتمال معارضه با نظریه خودشان دارد، بیان می‌کند.

روایت دال بر عدم انطباق رایات سود بر ابومسلم و قیام عباسیان
عملده روایتی که احتمال معارضه دارد (عدم تطبیق رایات سود بر
ابومسلم و قیام عباسیان) روایت شیخ طوسی در الغيبة است:

«الْفَضْلُ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ السَّمَّالِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ نَعِيمَ بْنِ حَمَادٍ عَنْ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّ الْكَاظِمِيِّ قَالَ تَنَزَّلُ الرَّأْيَاتُ السُّودُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ حُرَّاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْنَةِ».^۳

«جابر از امام باقر علیه السلام چنین نقل کرده است: پرچم‌های سیاهی که از

۱. صدر، سید محمد، تاریخ الغيبة الکبری، ص. ۴۵۰.

۲. وقد سبق أن تكلمنا عن مفهومها وحددهما بثورة أبي مسلم الخراساني» (همان، ص. ۵۰۲).

۳. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص. ۳۳۶؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج. ۵۲، ص. ۲۱۷.

خراسان خارج می‌شوند، وارد کوفه شده، در آنجا منزل می‌کنند. زمانی که مهدی ظهر فرماید، پیغام می‌فرستد که با آن حضرت بیعت کند.»

مرحوم صدر روایت شیخ طوسی را معارض با تطبیق رایات سود بر ابومسلم و قیام عباسیان می‌داند. چون مفاد این روایت نزدیک بودن ظهرور امام زمان با رایات سود را می‌رساند. در حالی که از زمان ابومسلم تاکنون فاصله زیادی گذشته است. هرچند ایشان دوباره می‌فرماید: «با توجه به مبنای ما در رعایت تشدد سندی، روایت مذکور نمی‌تواند به تنها یی چیزی را اثبات کند. بله، اگر فرض شود که روایت صحیح است دلالت می‌کند که رایات سود غیر از رایات ابومسلم خراسانی است. در اینجا کلام مرحوم صدر به پایان می‌رسد.»

منابع روایت:

روایت مذبور را منابع زیادی از اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند:

۱. فتن ابن حماد (ج، ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۰۹)؛ «حدثنا سعيد أبو عثمان، عن جابر، عن أبي جعفر، قال:...». همچنین در (ج، ۱، ص ۳۲۲، ح ۹۲۱)؛ همانند آنچه در روایت اول ایشان البته با کمی تفاوت و با سند سابق آن وجود دارد. در آن این‌گونه آمده است: «...تقبل من خراسان.»
۲. عقد الدرر (ص ۱۷۲، ب ۵)؛ از روایت دوم ابن حماد.
۳. عرف سیوطی، الحاوی (ج، ۲، ص ۶۹)؛ از روایت اول ابن حماد.
۴. القول المختصر (ص ۹۳)؛ به صورت مرسل همانند آنچه در روایت اول فتن ابن حماد است. در آن «قبله... بمکّة» به جای «البيعة» آمده است.
۵. برهان متنقی (ص ۱۵۰، ب ۷، ح ۱۲)؛ از عرف سیوطی، الحاوی.

۶. فرائد فوائد الفكر (ص ۱۰۷)؛ از ابن حماد در روایت اول فتن.
۷. فضل بن شاذان؛ بنا بر آنچه در الغيبة شیخ طوسی است.
۸. الغيبة طوسی (ص ۴۵۲، ح ۴۵۷)؛ «الفضل بن شاذان، عن محمد بن علي، عن عثمان بن أحمد السماك، عن إبراهيم بن عبد الله الهاشمي، عن إبراهيم بن هاني، عن نعيم بن حماد، عن سعيد، عن أبي عثمان، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:...». همانند آنچه در روایت اول ابن حماد است. در آن این گونه آمده است: «...الّي تخرج من خراسان إلى الكوفة...» که در آن عبارت «بِمَكَّةَ» وجود ندارد.
۹. الخرائج والجرائح (ج ۳، ص ۱۱۵۸، ب ۲۰)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد البته با کمی تفاوت و به صورت مرسل از امام محمد باقر علیه السلام وجود دارد.
۱۰. ملاحم ابن طاووس (ص ۱۲۳، ح ۱۲۲، ب ۱۰۵)؛ همانند آنچه در الغيبة شیخ طوسی از ابن حماد است که در آن عبارت «بِمَكَّةَ» وجود ندارد.
۱۱. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۷۲۹، ب ۳۴، ف ۶، ح ۶۵)؛ از غيبة شیخ طوسی.
۱۲. بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۲۱۷، ب ۲۵، ح ۷۷)؛ از غيبة شیخ طوسی.
۱۳. بشارة الإسلام (ص ۹۳ و ۹۴، ب ۶)؛ از غيبة شیخ طوسی.
۱۴. ملحقات احقاق الحق (ج ۲۹، ص ۴۱)؛ از المهدی المنتظر که در آن این گونه آمده است: «عن عقد الدرر». همچنین در (ص ۴۱۲) از روایت دوم فتن ابن حماد، در (ص ۴۷۳) از روایت اول فتن و در (ص ۶۰۵) از روایت برهان در علامات مهدی آخرالزمان.
۱۵. المهدی المنتظر (ص ۸۰ و ۸۱)؛ از روایت اول فتن ابن حماد.

بررسی سندی روایت

کثرت نقل، مشکلی را حل نمی‌کند؛ مگر اینکه گفته شود از آن اعتنا و توجه به روایت استفاده می‌شود. سند شیخ طوسی این است:

«الْفَضْلُ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ السَّمَّاكِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَانَى عَنْ نُعَيْمٍ بْنِ حَمَادٍ عَنْ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...»

مصادر شیعه و اهل سنت هر دو به ابن حماد می‌رسد. ما پیش از این گفتیم که مؤلف و مؤلف هر دو نزد ما مشکل دارند.

اگر از این اشکال سندی نیز اغماض کنیم به مشکل اساسی دیگری برمی‌خوریم: در سند مذبور فضل بن شاذان از محمد بن علی از عثمان بن احمد سماک... نقل می‌کند. فضل متوفی ۲۶۰ و عثمان متوفی ۳۴۴ است. طبقه این دو به هم نمی‌خورد (فضل متقدم است). بعضی مثل ابن حجر عسقلانی گفته‌اند: ابن سماک چند نفر از او روایت کرده‌اند یکی از آنها ابوعلی بن شاذان است پس فضل بن شاذان همان ابوعلی است که متوفی ۴۲۶ است. وی نیز نمی‌تواند از ابن سماک روایت نقل کند. پس سند آن خیلی روشن نیست و احتمال ارسال دارد.

اگر روایت دیگری به جز این روایت نبود، روایت مذکور قدرت معارضه با روایاتی که تطبیق بر ابومسلم می‌شود را نداشت؛ هرچند ما روایات دیگری برخلاف تطبیق بر ابومسلم داریم. البته در این زمینه تعدد روایات و در حد استفاضه داریم. از همین رو در بررسی سندی سخت‌گیری نمی‌کنیم. البته استفاضه در اصل خروج رایات سود است؛ اما نزدیک بودن آن با زمان ظهور استفاضه‌ای ندارد.

روایت هفتم

«وَعَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا الْحَسَنِ عَنِ الْفَرَجِ فَقَالَ مَا تُرِيدُ إِلَّا كُثْرَاءً أَوْ أَجْمَلَ لَكَ فَقَالَ أَرِيدُ تُجْمِلُهُ لِي فَقَالَ إِذَا تَحَرَّكْتُ رَأِيَاتُ قَيْسٍ بِمُضَرٍّ وَرَأِيَاتُ كِنْدَةَ بِخُرَاسَانَ أَوْ ذَكَرَ غَيْرَ كِنْدَةَ». ^۱

«حسین بن جهم می گوید: مردی از امام کاظم علیه السلام پیرامون فرج و ظهرور سؤال کرد. امام فرمود: می خواهی مفصل بگوییم یا مختصر؟ عرض کرد: می خواهم مختصر بفرمایید. حضرت فرمود: وقتی پرچم های قبیله قیس در مصر و پرچم های قبیله کنده در خراسان به حرکت در آمدند، آن موقع وقت ظهور است. شاید حضرت به جای کنده چیز دیگری فرمودند.»

بررسی دلالت روایت

آیا این روایت دلالت بر رایات سود و ظهرور امام زمان علیه السلام دارد؟ چون فرج اعم است. شیعه در سختی ها و مشکلات زیادی بوده و همواره سؤال از زمان گشایش در امور می کردند. پس روایت صراحتی در رایات سود و ظهرور امام زمان علیه السلام ندارد.

روایت هشتم

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ وَرِشْدِيُّنْ عَنِ ابْنِ لَهِيَةَ عَنْ أَبِي قُبَيْلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَينِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ لَوْ

اَسْتَقْبِلُهُ الْجِبَالُ لَهَدَمَهَا، وَاتَّحَذَ فِيهَا طُرُقاً۔^۱

«ابی قبیل از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت: مردی از فرزندان [امام] حسین علیہ السلام از سمت مشرق خروج خواهد کرد که اگر کوه‌ها بر سر راهش قرار گیرند، آنها را منهدم کرده و از میانشان راه می‌گشاید.»

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد (ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۰۹۵); «حدثنا الوليد و رشدين، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما، قال:...». وی روایت را به پیامبر ﷺ نسبت نداده است. همچنین در (ص ۳۷۳، ح ۱۱۰۱) این‌گونه آمده است: «حدثنا رشدين، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيل.» در اینجا نیز روایت را به پیامبر ﷺ نسبت نداده که در آن این‌گونه آمده است: «لو استقبلته الجبال الرواسي.»
۲. طبراني؛ بنا بر آنچه در بیان شافعی و عقد الدرر است.
۳. فوائد تمام؛ بنا بر آنچه در سند تلخیص المتشابه و عرف سیوطی است.
۴. صفة المهدی؛ بنا بر آنچه در عقد الدرر است.
۵. ابونعم؛ بنا بر آنچه در بیان شافعی است.
۶. تلخیص المتشابه (ج ۱، ص ۴۰۷); «أنا أحمـد بن محمد بن أـحمد المجـهد، ثـنا أبو القـاسم تمامـ ابن محمدـ بن عبدـ اللهـ بن جـعـفرـ الرـازـىـ الحـافظـ بدـمشـقـ، وـكـتبـهـ لـىـ بـخـطـهـ، أـنـاـ الحـسـنـ بـنـ حـبـيـبـ بـنـ عـبـدـ الـمـلـكـ الدـمـشـقـىـ،

۱. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۱۰۹۵؛ جمعی از نویسندها، معجم احادیث الإمام المهدي ﷺ، ج ۲، ص ۲۱۸.

ثنا حجاج بن الريان سنة أربع وستين ومائتين وفيها مات ولم أسمع منه غيره، قال الوليد بن مسلم ثنا ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: يخرج رجل من ولد حسن من قبل المشرق لو استقبل به الجبال لهـها فلا يؤخذ فيها طريق».»

٧. تاريخ مدينة دمشق (ج ١٢، ص ٩٦): «أخبرنا أبو محمد عبد الكريـم بن حمـزة، نـبـأـنا عـبـدـ الـعـزـيزـ اـبـنـ أـحـمـدـ، نـبـأـنا تـمـامـ، نـبـأـنا أـبـوـ عـلـىـ الـحـسـنـ بـنـ حـيـبـ، نـبـأـنا حـاجـاجـ بـنـ الـرـيـانـ، نـبـأـنا الـوـليـدـ اـبـنـ مـسـلـمـ، نـبـأـنا اـبـنـ لـهـيـعـةـ، عـنـ أـبـيـ قـبـيلـ، عـنـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ عـمـرـوـ بـنـ الـعـاصـ، قـالـ: يـخـرـجـ رـجـلـ مـنـ وـلـدـ حـسـنـ مـنـ قـبـلـ الـمـشـرـقـ لـوـ اـسـتـقـبـلـ بـهـ الـجـبـالـ لـهـهـاـ فـلـاـ يـؤـخـذـ فـيـهـاـ طـرـيقـاـ».»

٨. بيان شافعي (ص ٥١٣، ب ١٦): همانند آنچه در فتن ابن حماد البته با کمی تفاوت و با سندش به طبرانی و سپس با سندش به ابن حماد است. در آن این گونه آمده است: «... يخرج من ولد الحسين».»

٩. عقد الدرر (ص ١٧٠، ب ٥): همانند آنچه در روایت اول ابن حماد البته با کمی تفاوت است. «قال: أخرجه الحافظ أبو القاسم الطبراني في معجمه، والحافظ أبو نعيم الإصبهاني، والحافظ أبو عبد الله نعيم بن حماد في كتاب الفتنة». همچنین در (ص ٢٨٢، ب ٩، ف ٣): همانند آنچه در روایت اول ابن حماد است. «وقال: أخرجه الحافظ أبو نعيم الإصبهاني، في صفة المهدي، والحافظ أبو عبد الله نعيم بن حماد، والحافظ أبو القاسم الطبراني في معجمه». همچنین در آن این گونه آمده است: «... يخرج المهدي من ولد الحسين».»

١٠. عرف سیوطی، الحاوی (ج ٢، ص ٦٦): «وقال: أخرج نعيم بن حمـادـ، وابن عساکرـ، وتمـامـ فـيـ فـوـائـدـهـ عـنـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ عـمـرـوـ، قـالـ...ـ». هـمـچـنـینـ درـ آـنـ اـيـنـ گـوـنـهـ آـمـدـهـ اـسـتـ: «...ـ مـنـ وـلـدـ حـسـنـ».ـ»

۱۱. القول المختصر (ص ۷۱، ب ۲، ح ۵)؛ همانند آنچه در فتن ابن حماد البته با کمی تفاوت و به صورت مرسلاست.
۱۲. برهان متّقی (ص ۹۳، ب ۲، ح ۱۴)؛ از تاریخ مدینة دمشق با کمی تفاوت نقل شده است. همچنین در آن این‌گونه آمده است: «... هدّا واتخذ فيها طریقاً».
۱۳. ملاحِم ابن طاووس^۱ (ص ۱۷۹، ب ۱۹۶، ح ۲۴۴)؛ از فتن ابن حماد.
۱۴. الصراط المستقیم (ج ۲، ص ۲۲۴، ب ۱۱، ف ۱)؛ از روایت اول ابن حماد با کمی تفاوت نقل شده است.
۱۵. إثبات الهدأة (ج ۳، ص ۶۱۴، ب ۳۲، ف ۱۵، ح ۱۵)؛ به صورت مرسلاز عبداللّه بن عمر همانند آنچه در ملاحِم ابن طاووس وجود دارد که با کمی تفاوت نقل شده است. همچنین در آن این‌گونه آمده است: «... استقبله... وأخذ منها...».
۱۶. منتخب الأثر (ص ۱۹۹، ف ۲، ب ۸، ح ۴)؛ از بیان شافعی.
۱۷. ملحقات احراق الحق (ج ۲۹، ص ۲۲۲)؛ از روایت اول ابن حماد. همان طور که ملاحظه شد روایت مزبور را منابع متعددی از اهل سنت و همچنین تعدادی از ناقلان شیعه نقل کرده‌اند. ناگفته نماند که این روایت

۱. سید بن طاووس (م ۶۶۴) با استفاده از کتب ملاحِم و فتن اهل سنت کتاب التشریف بالمن بن معروف به الملاحِم والفتنه را جمع آوری و ارائه کرده است. وی روایات این اثر خود را از سه کتاب نقل می‌کند: بخش اول گوییده فتن ابن حماد (م ۲۲۸) است؛ بخش دوم را از فتن ابوصالح سلیلی (نوشته سال ۳۰۷) که هم‌اکنون در دسترس نماییست؛ و بخش سوم آن را از فتن زکریا بزار (نوشته سال ۳۹۱) که این کتاب نیز در حال حاضر در دسترس نماییست، نقل کرده است. بخش آخر کتاب که از ملحقات آن به شمار می‌رود نیز از کتب مختلف شیعه و اهل سنت نقل شده است.

در بحارات‌التوار ذکر نشده است.

بررسی سندی روایت
این روایت مشکل سندی دارد.

بررسی دلالت روایت
این روایت علاوه بر اینکه مشکل سندی دارد، هیچ اشاره‌ای نیز به رایات سود در آن نیست.

روایت نهم

«وَقَالَ هَارُونُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ، عَنْ هَالَلِ بْنِ عَمْرُو، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ يُقَالُ لَهُ: الْحَارِثُ بْنُ حَرَاثٍ، عَلَى مُقَدَّمَتِهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: مَنْصُورٌ، يُوَظِّفُ - أَوْ يُمَكِّنُ - لِأَلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا مَكَنَّتْ قُرْيَشٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَجَبَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ نَصْرُهُ أَوْ قَالَ: إِجَابَتُهُ». ^۱

مردی از آن طرف رود (شاید مقصد دجله یا فرات باشد) خروج می‌کند که به او حارث بن حراث گویند. فرمانده و پیشوپ لشکرکش مردی به نام منصور است که زمینه را برای حکومت آل محمد صلوات الله عليه وآله وسلام فراهم می‌سازد، همان گونه که قریش برای رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام فراهم کردند. بر هر مؤمنی واجب است که او را یاری کند [یا آنکه گفته است: دعوتش را جابت کند].

منابع روایت:

١. سنن ابی داود (ج ٤ ص ١٠٨ ح ٤٢٩٠)؛ «وقال هارون: ثنا عمرو بن ابی قیس، عن مطرف ابن طریف، عن ابی الحسن، عن هلال بن عمرو، قال: سمعت علیا رضی اللہ عنہ يقول: قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم...»
٢. سنن نسائی؛ بنا بر آنچه در عقد الدرر است. همچنین در حاشیه آن در (ص ١٣٠) گفته است: «لم أجد في المجتمعى من سنن النساءى»؛ ما نیز آن را نیافتیم.
٣. ملاحم ابن منادی (ص ١٨٤ و ١٨٥، ح ١٢٩)؛ همانند آنچه در سنن ابی داود است.
٤. بیهقی؛ بنا بر آنچه در عقد الدرر است. ما آن را در فهرست سنن او نیافتیم، شاید در کتاب دیگر او باشد.
٥. مصابیح السنّة (ج ٣، ص ٤٩٤، ب ٣، ح ٤٢١٦)؛ به صورت مرسل از علی علیہ السلام، از پیامبر ﷺ. بنا بر آنچه در سنن ابی داود البه با کمی تفاوت از حسان وجود دارد.
٦. جامع بین الصاحح؛ بنا بر آنچه در العمدة است.
٧. جامع الاصول (ج ١٢، ص ٦٦، ب ٥، ف ١، ح ٨٨٥١)؛ از سنن ابی داود، البه با تفاوت و اینکه در آن عبارت «بن حرثاً» نیست.
٨. مختصر سنن ابی داود منذری (ج ٦، ص ١٦٢، ح ٤١٢٢)؛ از سنن ابی داود.
٩. عقد الدرر (ص ١٧٤، ب ٥)؛ همانند آنچه در سنن ابی داود با تقدیم و تأخیر در متن است. «وقال: أخرجه الإمام أبو داود في سننه، والحافظ أبو عبد الرحمن النساءى في سننه، والإمام الحافظ أبو بكر البهقي،

- ورواه الشیخ أبو محمد الحسین فی کتاب المصایبیح. عبارت «... یوطئ» در آن وجود دارد.
۱۰. تذکرة قرطبی (ص ۶۹۹)؛ از ابوداود، البته با کمی تفاوت. عبارت «... أو قال: إعانته» در آن وجود دارد.
 ۱۱. مشکاة المصایبیح (ج ۳، ص ۱۵۰۳، ف ۲، ح ۵۴۵۸)؛ از سنن ابوداود.
 ۱۲. فتن ابن کثیر (ج ۱، ص ۴۱) از ابوداود، البته با کمی تفاوت. عبارت «... الحارث بن حرّان» در آن وجود دارد.
 ۱۳. مودّة القرّبی؛ بر اساس آنچه در یتایع المودّة وجود دارد.
 ۱۴. مقدّمة ابن خلدون (ص ۵۳، ف ۲۴۸)؛ از سنن ابوداود.
 ۱۵. استجلاب ارتقاء الغرف (ص ۲۵۰)؛ همانند آنچه در روایت ابوداود و به صورت مرسّل از علیؑ آمده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: ...».
 ۱۶. عرف سیوطی، الحاوی (ج ۲، ص ۵۹)؛ از ابوداود که در آن عبارت «... الحرش حرّاث» وجود ندارد.
 ۱۷. جمع الجوامع (ج ۱، ص ۹۹۷)؛ از سنن ابوداود. همچنین در (ج ۲، ص ۱۸۴) از سنن ابوداود.
 ۱۸. جامع الأحادیث (ج ۸، ص ۲۶، ح ۲۸۳۹)؛ از ابوداود از پیامبر ﷺ.
 ۱۹. برهان متقی (ص ۱۴۷، ب ۷، ح ۱)؛ از سنن ابوداود.
 ۲۰. عون المعبد (ج ۱۱، ص ۳۸۲)؛ از سنن ابوداود.
 ۲۱. مرقاۃ المفاتیح (ج ۹، ص ۳۶۰، ح ۵۴۵۸)؛ از مشکاة المصایبیح. «وقال فی شرح الحديث: أی لذریته وأهل بیته عموما وللمهدی خصوصا».
 ۲۲. جمع الفوائد (ج ۳، ص ۱۶۰، ح ۸۴۶۳)؛ همانند آنچه در روایت ابوداود

- از علی علیه السلام است. رفعه. در آن عبارت «بن حِرَاث» وجود ندارد.
۲۳. ينابيع المودّة (ج ۳، ص ۲۵۸، ح ۱۲، ب ۷۲)؛ از سنن ابو داود.
۲۴. الإذاعة (ص ۱۳۷)؛ از سنن ابو داود.
۲۵. تاج الجامع (ج ۵، ص ۳۴۴)؛ از ابو داود. در حاشیه آن آمده است: «فَقَى
آخَرَ الزَّمَانِ سَيْخُرِجُ رَجُلٌ صَالِحٌ مِّنْ وَرَاءِ النَّهَرِ اسْمُهُ الْحَارِثُ، مَعَهُ جَيْشٌ
عَظِيمٌ، يَقُولُهُ رَجُلٌ عَظِيمٌ، اسْمُهُ مُنْصُورٌ، يَهْبَئُ ذَلِكَ الرَّجُلَ لِذَرَّيَةِ مُحَمَّدٍ،
أَيْ يَعْدُ الْجَيْشَ وَالذَّخَائِرَ وَالْأَمْوَالَ لِنَصْرِ خَلِيفَةٍ يَظْهَرُ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ كَمَا هِيَ
الْأَصْحَابُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَيَجِبُ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ يَنْصُرَ
ذَلِكَ الْجَيْشَ وَهَذَا الْخَلِيفَةَ، فَإِنَّمَا عَلَى الْحَقِّ، وَاللهُ أَعْلَمُ».
۲۶. إبراز الوهم المكنون (ص ۴۹۵)؛ از ابن خلدون وابو داود. «وقال: أمّا
السند الأول فصحيح أو حسن بلا شك ولا ريبة، وذلك أنّ أبي داود رواه
عن هارون بن المغيرة الرازي، قال فيه جرير: لا أعلم لهذه البلدة أصح
حديثاً منه، وقال النسائي: كتب عنه يحيى بن معين وقال: صدوق،
وقال الآجري عن أبي داود: ليس به بأس هو من الشيعة، وذكره ابن
حبّان في الثقات».
۲۷. زین الفتی (ج ۱، ص ۴۱۲)؛ همانند آنچه در روایت ابو داود آمده است.
۲۸. العمدة (ص ۴۳۴، ح ۹۱۳)؛ از الجمع بين الصحاح همانند آنچه در
سنن ابو داود البته با کمی تفاوت است.
۲۹. إثبات الهداة (ج ۳، ص ۶۲۰، ب ۳۲، ف ۲۲، ح ۱۹۰)؛ از تذكرة قرطبي که
در آن این گونه آمده است: «... أو قال: إعانته».
۳۰. غایة المرام (ج ۷، ص ۹۵، ب ۱۴۱، ح ۴۹)؛ از الجمع بين الصحاح،
همانند آنچه در سنن ابو داود البته با کمی تفاوت آمده است.

۳۱. حلیة الابرار (ج ۵، ص ۴۳۹ و ۴۴۰، ح ۱۳)؛ از الجموع بین الصحاح همانند آنچه در سنن ابوداود البه با کمی تفاوت آمده است.

۳۲. ملحقات احقاق الحق (ج ۲۹، ص ۴۶۴)؛ همانند آنچه در روایت ابوداود به صورت مرسلا از علی^{علیہ السلام} نقل شده است. همچنین در (ص ۴۶۵) از عقد الدرر و در (ص ۵۸۵) از برهان متفقی.

همان طور که دیده شد روایت نهم را منابع زیادی از اهل سنت نقل کرده اند. در شیعه توجه چندانی به این روایت نشده است. این روایت را تنها بعضی از منابع نظیر زین الفتی، العمدة ابن بطريق،^۱ اثبات الهداء، غایة المرام، حلیة الابرار و ملحقات احقاق الحق نقل کرده اند. نکته قابل توجه در این میان آن است که ناقل این روایت ابوداود است. او این روایت را با سند نیز نقل می کند؛ ولی با این وجود در بحارات اثوار نیامده است.

بررسی دلالت روایت

نکته اول: در این روایت عبارت «کما مکنت قریش لرسول الله صلی الله عليه وسلم» مشکل دارد. تاریخ قریش و سوابق سوء آنان برخلاف این عبارت است. سنگ اندازی های قریش در دوران پیامبر^{صلی الله علیہ وسلم} و بعد ازاو بر کسی مخفی نیست. آن حضرت از چه کسی به طائف پناه برد و بعد ازا آن به مدینه هجرت کرد؟ مسلمانان از اذیت چه کسانی به حبشه هجرت کردند؟ موضع شان همیشه مخالف بوده است. شکوه های امیر المؤمنین^{علیہ السلام} نسبت به قریش را ببینید. در روایتی از آن حضرت چنین آمده است:

«قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيلَكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا

رَحْمِي وَوَضَعُوا إِنَائِي وَصَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَىٰ مُنَازَعَتِي.»^۱
 «پوردگار، من از تو برای مقابله با قریش و کسانی که آنها را کمک کردند،
 یاری می‌جویم؛ زیرا آنان پیوند خویشاوندی را با من قطع کردند، ظرف (مقام،
 منزلت، آبرو و حرمت) مرا ریختند، منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و برای
 نزاع و خصومت با من گرد هم آمدند.»
 نکته دوم: از یک سو منابع شیعه این روایت را همه از اهل سنت نقل
 کرده‌اند و از سوی دیگر ربطی به رایات سود ندارد.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۲۹، ح ۴۴. موارد متعدد دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله اینکه حضرت علی (علیه السلام) در روز روشن از حجاج به سوی کوفه آمد. فقط پنج نفر همراه او بوده که سه نفر از آنان از خویشاوندان حضرت بودند. هنگام حرکت ابا عبد الله نیز یک نفر از مکه همراه ایشان بیرون نیامد.

جلسه هفتم

روایت دهم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ التَّاهِرِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ بْنِ أَنَّعَمَ عَنْ مُسْلِمٍ بْنِ يَسَارٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَخْرُجٌ مِنَ الْمَشْرِقِ رَايَاتُ سُودَ لِبَنِي الْعَبَّاسِ، ثُمَّ يَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ تَخْرُجُ رَايَاتُ سُودٍ صِغَارٌ تُقَاتِلُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ أَبِي سُفْيَانَ وَأَصْحَابِهِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ، وَيُؤَذِّنُونَ الطَّاعَةَ لِلْمُهَدِّيِّ». ^۱

پرچم‌هایی سیاه از مشرق ظاهر می‌شوند که مربوط به اولاد عباس هستند. آنها حکومت را به دست می‌گیرند و مدت زمامداری‌شان آنچه خداوند بخواهد می‌شود. سپس پرچم‌های سیاه کوچک دیگری ظاهر می‌شوند که با سفیانی و لشکریانش مبارزه می‌کنند و مردم را به فرمان برداری از حضرت ولی‌عصر علیه السلام فرامی‌خوانند.

منابع روایت:

- فتنه ابن حماد (ج ۱، ص ۳۱۳ و ۳۱۴، ح ۹۰۶)؛ «حدثنا محمد بن عبد الله أبو عبد الله التيهري، عن عبد الرحمن بن زياد بن أنعم، عن مسلم بن يسار،

عن سعید بن المسیب، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ... ». همچنین در (ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۵۵۵) با همان سند آمده است. در آن این گونه نقل شده است: «ثُمَّ تَمَكَّثَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ تَخْرُجَ رَأِيَاتُ سُودٍ صَغَارٌ عَلَى رَجُلٍ مِّنْ وَلَدِ أَبِي سَفِيَانٍ وَأَصْحَابِهِ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرُقِ».

۲. عقد الدرر (ص ۱۶۸، ب ۵)؛ از ابن حماد و در آن عبارت «ثُمَّ يَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ» آمده است.

۳. عرف سیوطی، الحاوی (ج ۲، ص ۶۹)؛ از روایت اول ابن حماد، با کمی تفاوت.

۴. جمع الجوامع (ج ۱، ص ۴۶۷)؛ از روایت دوم ابن حماد.

۵. جامع الأحادیث (ج ۳، ص ۵۷، ح ۱۰۵۴)؛ همانند آنچه در روایت دوم ابن حماد به صورت مرسل از سعید بن مسیب نقل شده است.

۶. القول المختصر (ص ۹۳، ب ۳، ح ۱۶)؛ به صورت مرسل و با تفاوت.

۷. برهان متنقی (ص ۱۴۹، ب ۷، ح ۱۱)؛ از روایت اول فتن ابن حماد؛

۸. ملاحم ابن طاوس (ص ۱۲۲، ب ۱۰۳، ح ۱۲۰)؛ از ابن حماد. سند آن عبارت است از «عمر بن عبد الله، عن عبد الله التاھری، عن عبد الرحمن بن زیاد العلّم «العمی»».

۹. ملحقات احقاق الحق (ج ۲۹، ص ۴۲۱)؛ از عقد الدرر که در آن از روایت اول ابن حماد نقل شده است.

بورسی سند روایت

این روایت را ابن حماد از سعید بن مسیب از پیامبر ﷺ نقل کرده است. سعید بن مسیب از تابعین بوده و نمی‌تواند به صورت مستقیم از پیامبر ﷺ نقل

کند.^۱ منابع دیگر اهل سنت نظیر عقد الدرر، عرف الوردى فی اخبار المهدى، جامع الجوامع، جامع الاحادیث، القول المختصر و پرهان متقى هندی نیز روایت را از ابن حماد نقل می کنند. از شیعه نیز ابن طاووس از فتن ابن حماد نقل می کند و هیچ منبع شیعی دیگری ندارد. بحوار الانوار نیز به این روایت اعتنایی نکرده است. مصادر شیعه و اهل سنت هر دو به ابن حماد می رسند. ما قبلادر این باره گفته ایم که مؤلف و مؤلف، هر دو نزد ما مشکل دارد.

بورسی دلالت روایت

دلالت روایت خیلی آشکار و روشن است. در روایت دو پرچم ذکر شده است که پرچم اول مربوط به عباسیان و پرچم دوم مربوط به ولایت مداران و زمینه سازان حکومت امام زمان علیه السلام است. ما از این سنخ روایات کم داریم. اگر روایات دیگری به همین مضمون پیدا شود می توان توجیهات بعضی مثل مرحوم مجلسی که در آنها تطبیق بر صفویان و... شده است را کنار گذاشت.

نتیجه

۱. او کسی است که در مراسم تشییع پیکر مطهر امام سجاد علیه السلام حاضر نشد و خواندن نماز مستحب را بیان کرد؛ هرچند بعد از پیشمان شد.

۲. کسانی که فکر می کنند مرحوم مجلسی هر روایتی را بدون کارشناسی در بخار ذکر می کند، ناشی از عدم دقت در فرمایش مرحوم مجلسی در مقدمه اش است. ایشان کتاب ها را برسی و میزان اعتبار آنها را بیان می کند. در بعضی موارد اشاره می کند که چون در اصول معتره نیافتم، آن را کنار می گذارم. ایشان از کتاب فتن ابن حماد یک روایت نیز نقل نمی کند. وقتی به روایات مصیبیت امام حسین علیه السلام می رسند، بیان می دارد که در این مورد دست از مبنایش می کشد؛ و گرنه مجبور به طرح بسیاری از روایات می شود. بنابراین ایشان در نقل روایت دارای مبنایست و هر روایتی را ذکر نمی کند (ج ۴۵، ص ۲۹۶).

دلالت روایت روشن است؛ ولی سندش مشکل دارد.

روایت یازدهم

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ [أَبِي] عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ أَبِي أُمَيَّةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ، قَالَ: تَخْرُجُ رَايْهُ سُودَاءً لِبَنِي الْعَبَاسِ، ثُمَّ تَخْرُجُ مِنْ خَرَاسَانَ أُخْرَى سُودَاءً، قَلَّا نِسْهُمْ سُودُ، وَثَيَا بُنْهُمْ بِيَضْ، عَلَى مُقَدَّمَتِهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ، أَوْ: صَالِحُ بْنُ شُعَيْبٍ مِنْ تَمِيمٍ، يَهْزِمُونَ أَصْحَابَ السُّفْيَانِيِّ حَتَّى يَنْزِلَ يَبْيَثَ الْمَقْدِسِ، يُوَظِّفُ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ، وَيَمْدُدُ إِلَيْهِ ثَلَاثَيَّاتٍ مِنَ الشَّامِ يَكُونُونَ يَبْيَثَ خُرُوجِهِ وَبَيْنَ أَنْ يُسْلِمَ الْأَمْرَ لِلْمَهْدِيِّ اثْنَانِ وَسَبْعَوْنَ شَهْرًا.»^۱

«پرچم سیاهی از بنی عباس آشکار می‌شود. سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان بیرون می‌آید که صاحبان آن پرچم‌ها کلاه سفید و لباس سفید بر تن داشته و جلوه‌دارشان مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است. قیام او تا واگذاری حکومت به مهدی صلوات الله علیه و آله و سلم ۷۲ ماه طول می‌کشد.»

بورسی سندی روایت

اولین مدرک روایت، فتن ابن حماد است که مؤلف و مؤلف، هر دو نزد ما مشکل دارد. روایت از محمد بن حنفیه نقل شده و به پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم اسناد داده نشده است. به فرض اینکه روایت از محمد بن حنفیه نقل شده باشد - چون ایشان از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم نقل نمی‌کند - و سند تا وی صحیح باشد، عدم اسناد ایشان به معصوم جای اشکال است.

۱. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۸۹۴؛ جمعی از نویسنده‌گان، معجم احادیث الإمام المهدي صلوات الله علیه و آله و سلم، ج ۲، ص ۲۲۳.

محمد بن حنفیه

محمد بن حنفیه چند معصوم را درک کرده و شخصیتی بسیار جلیل القدر و کاملاً مثبت است. بعضی او را به جهت اینکه در کربلا حاضر نشده مورد آماج حمله قرار داده‌اند. ایشان شخصیتی کاملاً مثبت داشته و هیچ نقطه ضعفی ندارد و عدم حضورش در کربلا نیز جهاتی دارد که ما آن را در کتاب «مع الرکب الحسینی» (ایام مکیه)^۱ بحث کرده‌ایم.

منابع صحاح و سنن اهل سنت این روایت را نقل نکرده‌اند. از شیعه ابن طاووس آن را نقل کرده که او نیز از اهل سنت نقل می‌کند. بحار الانوار نیز روایت را م تعرض نشده است.

بررسی دلالت روایت

نکته اول: اگر پیرامون این روایت بگوییم رایات سود همان قضیه خراسانی است، خراسانی با سفیانی و زمان ظهور فاصله‌ای ندارد. فاصله اش به اندازه زمان بارداری، که اقل آن را شش ماه گفته‌اند،^۲ است. از طرفی طبق روایت نعمانی، ظهور خراسانی با سفیانی و یمانی در یک سال است. در حالی که روایت مذکور فاصله بین خروج خراسانی و ظهور را ۷۲ ماه می‌داند. پس ما باید بین رایات سود و خراسانی فرق بگذاریم.

۱. طبسی، نجم الدین، الایام المکیه من عمر النہضة الحسینیة، ص ۲۵۳.

۲. مشهور نزد شیعه آن است که حمل زن نه ماه تا یک سال بوده و به ندرت آن را دو سال نیز گفته اند. البته اهل سنت تا هفت سال گفته‌اند. طبق نقل ذهبی در سیر اعلام النبلاء امام مالک سؤال کردند که آیا امکان دارد کسی حملش بیش از دو سال طول بکشد؟ گفت: حمل خودم سه سال طول کشید. این حزم گفته تا هفت سال نیز ممکن است. او اسم قبیله‌ای را می‌برد که عموماً بعد از ۳۶ ماه به دنیا می‌آیند.

نکته دوم: دلالت روایت گویا و روشن است؛ زیرا خروج دو پرچم را ذکر می‌کند که اولین پرچم مربوط به عباسیان و پرچم دوم بعد از آن ولی باز هم از خراسان خروج می‌کند؛ در نتیجه دلالت روایت روشن است، ولی مشکل سندی دارد.

روایت دوازدهم

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَصْرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ، قَالَ: يَخْرُجُ بِالرَّبِيعِ رَجُلٌ رَبِيعَةُ أَسْمَرُ مَوْلَى لِيَنْبِيَ تَمِيمٍ، كَوَسِجُ يُقَاتِلُ لَهُ: شَعَيْبٌ بْنُ صَالِحٍ، فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ، ثَيَابُهُمْ بِيَضْ، وَرَأْيَاهُمْ سُودٌ، يَكُونُ مُقَدَّمَةً لِلْمُهَدِّيِّ لَا يُلْقَاهُ أَحَدٌ إِلَّا فَلَهُ.»^۱

«مردی چهارشانه (تنومند)، گندمگون، از موالی بنی تمیم و کوسه (محاسن ندارد) که به او شعیب بن صالح گفته می‌شود با چهارهزار نفر از ری خروج می‌کند. لباس هایشان سفید و پرچمشان سیاه است. زمینه ساز ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که با کسی ملاقات نمی‌کند مگر اینکه او را می‌کشد (شکست داده و نابودش می‌کند).»

بورسی سندی روایت

روایت مذبور را ابن حماد و بعضی دیگر مثل عقدالدرر، عرف سیوطی، الحاوی للفتاوی الحدیثیه و... در منابع خود آورده‌اند. این روایت از حسن بصری بوده که آن را به پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم اسناد نداده و در صحاح و سنن اهل سنت نیز نیامده است.

بُرْسَى سُنْدِي رَوْاْيَة

-
۱. موالی غالباً از عرب نبودند.
 ۲. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۳۱، ح ۸۹۷؛ جمعی از نویسنده‌گان، معجم احادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۲۲۵.

حسن بصری

حسن بصری از تابعین است و نمی‌تواند از پیامبر ﷺ نقل کند. او به اتفاق علمای شیعه، ضعیف و مردود بوده^۱ و به آسانی نمی‌توان او را موثق دانست. با مراجعه به تاریخ، مواضعش نسبت به علی علیه السلام معلوم می‌شود. اما از شیعه تنها ابن طاووس و ملحقات احراق الحق هردو از فتن ابن حماد این روایت را نقل کرده‌اند.

ویژگی کتاب ملحقات احراق الحق

کتاب ملحقات احراق الحق اثر مرحوم مرعشی نجفی است که حاشیه بر احراق الحق شهید قاضی نورالله شوشتاری است. شیوه تدوین آن این‌گونه است که روایات اهل سنت را نقل می‌کند. ۳۶ جلد از کتاب به عنوان حاشیه احراق نوشته شده تا عنوان و مؤلف کتاب حفظ شود.

نتیجه

براساس این روایت، روایات سود متصل به حکومت جهانی امام زمان علیه السلام است. این روایت و چند روایت دیگر روایات سود را به عنوان پیش قراولان ظهور می‌دانند. اگر این مضمون به استفاده بر سد باید بین روایات عباسیان و روایاتی که زمینه‌ساز ظهور (پیش قراولان) هستند، تفکیک کرده و دیدگاه مرحوم صدر را کنار بگذاریم؛ هرچند هنوز به حد استفاده نرسیده‌ایم.

جلسه هشتم

سخن پیرامون بررسی روایات نبوی در موضوع رایات سود است.

روایت سیزدهم

«حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعَ، عَنْ جَرَاحٍ، عَنْ أَرْطَاءَ، قَالَ: «يَدْخُلُ السُّفِيَّانِيُّ الْكُوفَةَ فَيَسْبِيْهَا ثَلَاثَةً أَيَّامٍ، وَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِهَا سِتَّينَ أَلْفًا، ثُمَّ يَمْكُثُ فِيهَا ثَمَانِيَّ عَشْرَةَ لَيْلَةً، يَقْسِمُ أَمْوَالَهَا، وَدُخُولُهُ الْكُوفَةَ بَعْدَ مَا يُقَاتِلُ التَّرَأَ وَالرُّومَ بِقَرْقِيسِيَا، ثُمَّ يَنْفَقُ عَلَيْهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ فَتَرْجِعُ طَائِفَةً مِنْهُمْ إِلَى خُرَاسَانَ، فَيَقْتُلُ خَيْلَ السُّفِيَّانِيِّ وَيَهْدِمُ الْحُصُونَ حَتَّى يَدْخُلَ الْكُوفَةَ، وَيَطْلُبُ أَهْلَ خُرَاسَانَ، وَيَظْهُرُ بِخُرَاسَانَ قَوْمًا يَدْعُونَ إِلَى الْمُهَدِّيِّ، ثُمَّ يَنْبَغِي السُّفِيَّانِيُّ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَأْخُذُ قَوْمًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى يَرِدُ بِهِمُ الْكُوفَةَ، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُهَدِّيُّ وَمَنْصُورُ مِنَ الْكُوفَةِ هَارِبِينَ، وَيَبْعَثُ السُّفِيَّانِيُّ فِي ظَلِيمَاهَا، فَإِذَا بَلَغَ الْمُهَدِّيُّ وَمَنْصُورُ مَكَةَ تَرَأَ جَيْشُ السُّفِيَّانِيِّ الْبَيْدَاءَ، فَيُخْسِفُ بِهِمْ، ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُهَدِّيُّ حَتَّى يَمْرِرُ بِالْمَدِينَةِ فَيَسْتَقْدِمُ مَنْ كَانَ فِيهَا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَتَقْبِيلُ الرِّيَاضُ السُّودُ حَتَّى تَنْرِلَ عَلَى الْمَاءِ، فَيَبْلُغُ مَنْ بِالْكُوفَةِ مِنْ أَصْحَابِ السُّفِيَّانِيِّ نُرُولُهُمْ فَيَهُرُبُونَ، ثُمَّ يَنْزِلُ الْكُوفَةَ حَتَّى يَسْتَقْدِمَ مَنْ فِيهَا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَيَخْرُجُ

قَوْمٌ مِنْ سَوَادِ الْكُوفَةِ^۱ يُقَاتِلُ لَهُمُ الْعُصَبُ، لَيْسَ مَعَهُمْ سِلَاحٌ إِلَّا قَلِيلٌ، وَفِيهِمْ نَفَرٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ،^۲ فَيُدْرِكُونَ أَصْحَابَ السَّفِينَيَّانِيَّ فَيَسْتَقْدِمُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ سَبْيِ الْكُوفَةِ، وَتَبَعَّثُ الرِّيَاضُ السُّودَ بِالْبَيْعَةِ إِلَى الْمَهْدِيِّ.^۳»

«جزاج از ارطاء نقل می‌کند که او گفته است: سفیانی داخل کوفه می‌شود و به مدت سه روز از اهالی آن شصت هزار نفر را می‌کشد. سپس در آنجا هجده شب توقف و اموال را غارت می‌کند. داخل شدن سفیانی به مکه بعد از آن خواهد بود که با ترک و روم در قرقیسیا به جنگ بپردازد. سپس اختلافی بین آنها (خراسانی‌ها) از پشت سرشار روی دهد. در نتیجه گروهی از آنها برگردند به خراسان. در نتیجه (به دنبال آن واقعه) سپاهیان سفیانی حرکت کرده حصارها را شکسته تا اینکه داخل کوفه می‌شوند. در آن زمان است که سفیانی اهل خراسان را طلب می‌کند. قومی در خراسان ظاهر می‌شوند که دعوت به سوی مهدی می‌کنند. سپس سفیانی لشکری را می‌فرستد به سوی مدینه و در آنجا قومی از آل محمد را دستگیر کرده و به کوفه می‌فرستند. سپس مهدی و منصور فرار کرده و از کوفه خارج می‌شوند. زمانی که خبر فرار آن دو به سفیانی می‌رسد در پی دستگیری آن دو سپاهی را روانه مکه می‌گرداند. جیش سفیانی در منطقه بیداء فرود آمده که زمین آنها را فرو می‌برد. سپس مهدی خروج می‌کند تا جایی که در طی مسیر خود به مدینه

۱. اطراف کوفه.

۲. اهل بصره به خصوص بعد از جنگ جمل به خاطر تأثیر تبلیغات سران اهل فتنه در بصره، موضع‌شان نسبت به اهل بیت ﷺ منفی بود و این وضع کم و بیش تا زمان ظهور ادامه دارد.

۳. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۳۰۸، ح ۸۹۳؛ جمعی از نویسندان، معجم احادیث الامام المهدی ﷺ، ج ۲، ص ۲۲۸.

می‌رسد و اسیران بنی‌هاشم را از چنگال سفیانی آزاد می‌کند و پرچم‌های سیاه به پیش آمده تا اینکه در کنار آب (فرات) فرود می‌آیند. خبر فرود آنها به اصحاب سفیانی در کوفه می‌رسد که در پی آن، فرار می‌کنند تا اینکه رایات سود در کوفه فرود می‌آیند و بنی‌هاشم را آزاد می‌کنند. قومی از سپاهی‌های کوفه که به آنها *العصب* گفته می‌شود، بدون سلاح، به جز تعداد کمی که سلاح دارند، خروج می‌کنند. در بین آنها مردی از اهل بصره نیز دیده می‌شود. [آنها] به اصحاب سفیانی یورش برده و آنچه را که از اسیران کوفه با خود دارند آزاد ساخته و رایات سود بیعتشان را به سوی مهدی می‌فرستند.»

بورسی سندی روایت

روایت مذبور را ابن حماد از ارطاة نقل کرده و به پیامبر ﷺ نیز نسبت نمی‌دهد. ارطاة از تابعین است. ما چند نفر به نام ارطاة در اهل سنت داریم که یکی از آنها به نام ارطاة بن منذر نزد اهل سنت بسیار معترض است. متن روایت مذبور مقداری مشوش است. مثل عبارت «فیرجع طائفه منهم إلى خراسان» و «ثم يخرج المهدى ومنصور من الكوفة هاربين ويبعث السفيانى فى طلبهمما» که عقب نشینی و فرار با مسلمات ما در مورد امام زمان علیه السلام سازگاری ندارد؛ مگر اینکه بگوییم مهدی در عبارت، مربوط به عباسیان است که اتفاق افتاده است. در این روایت چون استناد به پیامبر ﷺ داده نشده، دو بار صحبت از رایات سود شده است، هرچند مکان خروج آنان را ذکر نکرده، ولی به عنوان زمینه سازان حکومت امام زمان علیه السلام مطرح شده‌اند. ظاهر عبارت این است که غیر از رایات سود دوران عباسیان، رایات سود

دیگری است که زمینه سازان حکومت امام زمان ع خواهند بود.

نتیجه

این نقل، روایت نیست؛ بلکه اثر است (به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استاد داده نشده است) که از ارطاة نقل شده و ایشان مورد قبول ما نیست. اما این متن را از شیعه ملاحم ابن طاووس و ملحقات احراق الحق از فتن ابن حماد نقل می‌کنند. از اهل سنت نیز ابن حماد و بعد از او عرف سیوطی والحاوی و برهان متقی هندی^۱ هرسه از ابن حماد نقل می‌کنند. ما درباره فتن ابن حماد بارها متذکر شده‌ایم که مؤلف و مؤلف نزد ما مشکل دارد.

روایت چهادهم

«وَذَكَرَ إِسْنَادَ هَذَا الْحَدِيثِ إِلَى مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، ثُمَّ قَالَ: يَئِنَّمَا أَنَا وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَاحِ وَسَلْمَانَ جُلُوسٌ نَنْتَظِرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا فِي الْهِجَرَةِ مَرْعُوباً مُتَغَيِّرَ اللَّوْنَ، فَقَالَ: مَنْ ذَاهِبٌ؟ أَبُو عُبَيْدَةَ، مُعَاذٌ، سَلْمَانُ؟» قُلْنَا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَكَرَ الْفِتْنَةَ، ثُمَّ قَالَ: «تَدْخُلُ مَدِينَةَ الرَّوْرَاءِ، فَكُمْ مِنْ قَتِيلٍ وَقَتِيلَةٍ وَمَالٍ مُنْتَهَى وَفَرْجٌ مُسْتَحْلِلٌ، رَحْمَ اللَّهِ مَنْ أَوْى نِسَاءَ يَئِنِي هَاشِمٌ يَوْمَئِذٍ وَهُنَّ حُرْمَتِي، ثُمَّ تَنَاهَى إِلَى وَكْرِ الشَّيْطَانِ بِذِي الْعِزْنَيْنِ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فِتْيَانٌ مِنْ مَجَالِسِهِمْ، عَلَيْهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: صَالِحٌ، فَتَكُونُ الدَّابِرَةُ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، ثُمَّ تَنَاهَى إِلَى الْمَدِينَةِ فَتَقْتُلُ الرِّجَالَ وَتَبْقِرُ بُطُونَ النِّسَاءِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فَإِذَا حَضَرَ ذَلِكَ فَعَلَيْكُمْ بِالشَّوَّاهِقِ أَوْ خَلْفِ الدُّرُوبِ، وَإِنَّمَا ذَلِكَ حَمْلُ امْرَأَةٍ، ثُمَّ يَقْبِلُ

الرَّجُلُ التَّمِيمِيُّ شَعِيبُ بْنُ صَالِحٍ سَقِيُّ اللَّهِ بِلَادَ شَعِيبٍ - بِالرَّأْيِ
السَّوْدَاءِ الْمَهْدِيَّةِ بِنَصْرِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ حَتَّى يُبَايِعَ الْمَهْدِيَّ بَيْنَ الرُّكْنِ
وَالْمَقَامِ». ^۱

«معاذ بن جبل می‌گوید: در حالی که من و ابو عبیده بن جراح و سلمان در انتظار رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام نشسته بودیم ناگهان آن حضرت در هوای بسیار گرم با حالتی وحشت‌زده و با صورتی رنگ پریده نزد ما آمد. فرمود: این‌ها کیستند؟ ابو عبیده، معاذ و سلمان؟ گفتیم: آری یا رسول الله. آن حضرت فتنه را ذکر کرد و سپس فرمود: فتنه‌ها داخل شهر زوراء (بغداد) شده تا آنجا که چقدر مرد و زن کشته می‌شود و چقدر اموال به غارت می‌رود و چه تجاوزهایی که به نوامیس مردم صورت می‌گیرد. خداوند رحمت کند کسی که زنان بنی هاشم را در آن روز پناه دهد که آنان حرمت و آبروی من هستند. تا آنکه سخن درباره حاکم نجف (غربی) شد. آنگاه جوانانی از اطراف آنجا به فرماندهی شخصی به نام صالح خروج کرده و اهل کوفه شکست می‌خورند. سپس به مدینه رفته و مرد‌ها را کشته و شکم زنان بنی هاشم را می‌درزند. زمانی که چنین دیدید، به کوه‌ها و پشت جاده‌ها (بلندی‌ها و دوردست) پناه ببرید؛ زیرا این فتنه‌ها و بلاها به مدت بارداری یک زن (نه ماه) بیشتر طول نمی‌کشد. سپس مردی از قبیله تمیم به نام شعیب بن صالح خروج می‌کند که خداوند شهرهای او را سیراب فرماید! پرچم شعیب سیاه و هدایت شده به نصر و یاری و کلام الهی بوده تا آنکه خود را به حضرت مهدی صلوات الله عليه و آله و سلام رسانده و میان رکن و مقام با او بیعت می‌کند.

۱. ابن طاووس، ملاحم، ص ۲۷۷، ب ۶۰، ح ۳۹۴؛ جمعی از نویسنده‌گان، معجم احادیث الامام المهدی صلوات الله عليه و آله و سلام، ج ۲، ص ۲۲۹.

بورسی سندی روایت

این روایت را فقط ابن طاووس آورده و تصریح دارد که از فتن سلیلی نقل می‌کند. نام سلیلی در منابع ما نیامده و مورد اهمال قرار گرفته است. «وقال: وذكر إسناد هذا الحديث إلى معاذ بن جبل^١ ثم قال (معاذ بن جبل): بينما أنا وأبو عبيدة الجراح وسلمان جلوس ننتظر رسول الله صلى الله عليه وآله إذ خرج علينا في الهجير مرعوباً متغير اللون، فقال: من ذا أبو عبيدة، معاذ، سلمان؟ قلنا: نعم يا رسول الله، فذكر الفتنة ثم قال:...».

بورسی دلالت روایت

این روایت اشاره به رایات سودی دارد که مقارن با حرکت سفیانی و کشتار مسلمانان و شیعیان بوده و نزدیک به حکومت امام زمان علیه السلام است.

روایت پانزدهم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التَّيْهَرِيُّ، عَنْ مُعاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ شُرَبْيَحَ بْنِ عُبَيْدٍ، وَرَاشِدَ بْنِ سَعْدٍ، وَضَمْرَةَ بْنِ حَبِيبٍ، وَمَشَّاِخِهِمْ قَالُوا: «يَيْعَثُ السَّقْيَانِيُّ خَيْلَهُ وَجُنُودَهُ، فَيَنْلَعُ عَامَّةُ الْشَّرْقِ مِنْ أَرْضِ حُرَاسَانَ وَأَرْضِ فَارِسَ، فَيُتُورُ بِهِمْ أَهْلَ الْمَشْرِقِ فَيَقَاتِلُونَهُمْ، وَيَكُونُ يَبْنُهُمْ وَقَعَاتٌ فِي عَيْرِ مَوْضِعٍ، فَإِذَا طَالَ عَلَيْهِمْ قِتَالُهُمْ إِيَّاهُ بَايْعَوْ رَجُلًا مِنْ يَبْنِي هَاشِمٍ وَهُوَ بِيَوْمِئِنْدِ فِي أَخِيرِ الشَّرْقِ، فَيَخْرُجُ بِأَهْلِ حُرَاسَانَ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ مَوْلَى لَهُمْ أَصْفَرُ قَلْلِ الْلِّحَيَّةِ، يَخْرُجُ إِلَيْهِ فِي خَمْسَةِ آلَافٍ، إِذَا بَلَغَهُ حُرُوجُهُ فَيَبَايِعُهُ، فَيَصِّرِهُ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ، لَوِ اسْتَقْبَلَهُ الْجِبَالُ

الرَّوَاسِيُّ لَهُدُّهَا، فَيَلْتَقِي هُوَ وَخَيْلُ السَّفِينَيَّيِّ فِيهِمُهُمْ وَيَقْتُلُ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، ثُمَّ تَكُونُ الْغَلَبَةُ لِلسَّفِينَيَّيِّ وَيَهُرُبُ الْهَاشِمِيُّ، وَيَخْرُجُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ مُخْتَفِيًا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، يُوْطَئُ لِلْمَهْدِيِّ مَنْزِلَهُ إِذَا بَلَغَهُ خُرُوجُهُ إِلَى الشَّامِ.^۱

«سفیانی سپاه و سربازان خود را به اطراف می‌فرستد و آنها به تمام سرزمین‌های مشرق (ایران) از سرزمین خراسان گرفته تا فارس (شیراز) و اطراف آن) می‌رسند. مردم ایران سخت با آنها می‌جنگند. در میان آنها چندین بار جنگ واقع می‌شود. پس چون جنگ مدتی طولانی شد، ایرانیان با مردی از بنی هاشم بیعت می‌کنند (او را به ریاست برمی‌گزینند). او در آن موقع در آخر مشرق قرار دارد (یا محل سکونت او در انتهای مشرق است). سپس آن مرد هاشمی با کمک و مساعدت اهل خراسان قیام می‌کند. فرمانده سپاه او مردی از بنی تمیم و از وابستگان آنهاست. رنگ چهره‌اش زرد و ریش وی اندک است. او با پنج هزار نفر قیام می‌کند و به سوی هاشمی می‌آید. چون خبر خروج او به هاشمی رسید او را فرمانده سپاه خود قرار می‌دهد. شعیب کسی است که اگر کوه‌ها با وی رو به رو شوند آنها را از جا بر می‌کند. پس او با سپاه سفیانی با یکدیگر برخورد می‌کنند و او آنها را شکست داده و گروه زیادی از متجموازان و لشکریان سفیانی را به هلاکت می‌رساند. سپس سفیانی غالب می‌شود و هاشمی فرار می‌کند و شعیب بن صالح مخفیانه به بیت المقدس می‌رود. چون خبر خروج مهدی^{علیه السلام} به او رسید که به طرف شام می‌آید، خانه‌ای را برای آن حضرت آماده می‌سازد.»

۱. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۹۱۵؛ جمعی از نویسندهای، معجم احادیث الامام المهدی^{علیه السلام}، ج ۲، ص ۲۳۱.

منابع روایت:

١. فتن ابن حماد (ج، ٣٢١، ح ٩١٥)؛ «حدثنا محمد بن عبد الله التیهیری، عن معاویة بن صالح، عن شریح بن عبید وراشد بن سعد وضمرة بن حبیب ومشايخهم، قالوا:...» وی روایت را به پیامبر ﷺ نسبت نداده است.
٢. عقد الدرر (ص ١٧١، ب ٥)؛ «وقال: أخرجه الحافظ أبو عبد الله نعيم بن حمّاد في كتاب الفتنة». همچنین در آن این‌گونه آمده است: «... لهدمها... فلا يزال يخرجهم من بلدة إلى بلدة، حتى يهزّهم إلى العراق.»
٣. عرف سیوطی، الحاوی (ج، ٢، ص ٧٠)؛ از ابن حماد که در آن این‌گونه آمده است: «... شایعه» بدل «بیایعه... لو استقبل بهم الجبال...». قال الولید: بلغنى أنَّ هذا الهاشميُّ أخو المهدى لأبيه، وقال بعضهم: هو ابن عمّه، وقال بعضهم: أنه لا يموت، ولكنَّه بعد الهزيمة يخرج إلى مكَّة، فإذا ظهر المهدى خرج.»
٤. القول المختصر (ص ٩٤، ب ٣، ح ٢٠)؛ به صورت مرسل و همانند آنچه در فتن ابن حماد با کمی تفاوت وجود دارد.
٥. برهان متّقی (ص ١٢١، ب ٤، ف ٢، ح ٢٦)؛ از فتن ابن حماد.
٦. فرائد فوائد الفكر (ص ١٢٤، ب ٥)؛ از ابن حماد با کمی تفاوت.
٧. ملحقات احقاق الحق (ج ٢٩، ص ٥٢١)؛ از ابن حماد. همچنین در (ص ٥٢٢) از عقد الدرر. علاوه بر آن در (ص ٥٣٢ و ٥٣٣) از برهان متّقی. همان طور که دیده شد روایت را ابن حماد نقل و به پیامبر ﷺ نیز استناد نمی‌دهد. منابع دیگر اهل سنت عقد الدرر، عرف السیوطی، الحاوی، القول المختصر، برهان متّقی و فرائد فوائد الفكر، همگی روایت را از ابن حماد نقل

می‌کنند. از شیعه فقط صاحب ملحقات احراق الحق است که او نیز از ابن حماد نقل می‌کند.

بررسی دلالت روایت

محتوای روایت مذبور اشاره‌ای به رایات سود ندارد؛ هرچند از قرائتی مثل شعیب بن صالح و... می‌توان حدس زد که منظور روایت، همان رایات سود باشد.

جمع‌بندی

آنچه تاکنون مطرح و ارائه شد، مجموعه روایات نبوی و یا منسوب به آن حضرت در موضوع رایات سود بود که در کتب عامه و خاصه نقل شده بود. در جلسات آینده إن شاء الله روایات اهل بیت ﷺ را پیرامون رایات سود بررسی می‌کنیم.

جلسه نهم

روایات اهل بیت ﷺ پیرامون رایات سود

در جلسات قبل به بررسی مجموع روایات نبوی و آثاری که پیرامون موضوع رایات سود نقل شده بود، پرداختیم. اکنون به سراغ روایاتی می‌رویم که از اهل بیت ﷺ در این زمینه وارد شده است.

روایت شانزدهم

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، وَرِشْدِيُّنَ، عَنْ أَبْنِ لَهِيَعَةَ، عَنْ أَبِي قَبِيلٍ، عَنْ أَبِي رُومَانَ، عَنْ عَلَىٰ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِذَا هَرَمَتِ الرِّيَاتُ السُّودُ خَيْلَ السَّفِينَيَّةِ الَّتِي فِيهَا شَعِيبُ بْنُ صَالِحٍ، تَمَنَّى النَّاسُ الْمَهْدِيَّ، فَيَطْلُبُونَهُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ وَمَعَهُ رَأْيَةُ التَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَئْسَسَ النَّاسُ مِنْ خُرُوجِهِ لِمَا ظَالَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ انْصَرَفَ، فَقَالَ: أَبِيَّهَا النَّاسُ، أَلَّا حُبَّ الْبَلَاءُ بِأُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ خَاصَّةً فَهُنَّا وَبُغْيَ عَلَيْهَا!»^۱

«هنگامی که پرچم‌های سیاه که شعیب بن صالح در میان آن است سفیانی را شکست دهد، مردم آزوی مهدی ﷺ را کرده، او را طلب

می‌کنند. پس آن حضرت با پرچم رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌آمدی‌کے} از مکه خروج کرده، دو رکعت نماز می‌خواند، بعد از آنکه به علت بلاهای طولانی از خروج او مأیوس می‌شوند. وقتی از نماز فارغ شد برمی‌گردد و می‌گوید: ای مردم، من برای بلایی که به امت محمد^{صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌آمدی‌کے} رسیده گریه می‌کنم، به خصوص بلایی که بر اهل بیت آن حضرت رسیده است. ما مقهور و مظلوم واقع شدیم.»

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد (ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۹۹۶)؛ «حدّثنا الوليد ورشدین، عن ابن لهيعة، عن أبي قبیل، عن أبي رومان، عن علی رضی الله عنہ، قال...».
۲. أخبار المهدی ابونعیم؛ بنا بر آنچه در إبراز الوهم المکنون مغربی است.
۳. عرف سیوطی، الحاوی (ج ۲، ص ۷۷)؛ از فتن ابن حماد و با تفاوت که در آن این گونه آمده است: «... خرجت خیل... المهدی... رسول الله... ییأس... البلایا... ألح... بأمة... وبأهل... فهو باع».»
۴. جمع الجواع (ج ۲، ص ۱۰۴)؛ از فتن ابن حماد.
۵. مسنند علی بن ابی طالب (ص ۶، ح ۱۳۲۶)؛ از فتن ابن حماد.
۶. برهان متّقی (ص ۱۴۴، ب ۶، ح ۱۱)؛ از عرف سیوطی.
۷. کنز العمال (ج ۱۴، ص ۵۹۰، ح ۳۹۶۷۳)؛ از فتن ابن حماد.
۸. إبراز الوهم المکنون مغربی (ص ۵۸۰، ح ۹۲)؛ همانند آنچه در عرف سیوطی از ابونعیم در أخبار المهدی نقل شده که در آن این گونه آمده است: «... إلى السفیانی... قهناه».
۹. ملاحم ابن طاووس (ص ۶۳، ب ۱۲۸)؛ از ابن حماد و با کمی تفاوت که در آن این گونه آمده است: «... إذا هرّت».

۱۰. موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیہ السلام (ص ۲۱۳، ح ۷)؛ از فتن ابن حماد و همانند آنچه در روایت عرف سیوطی نقل شده است.

۱۱. ملحقات احراق الحق (ج ۲۹، ص ۴۱)؛ از فتن ابن حماد. همچنین در (ص ۵۶۱) از فتن ابن حماد و در (ص ۵۸۵) از برهان متّقی نقل شده است.

همان طور که دیده شد منبع روایت در کتب اهل سنت، فتن ابن حماد است. از شیعه نیز ملا حمّام ابن طاووس و ملحقات احراق الحق از ابن حماد نقل کرده‌اند.

بررسی سندی روایت

بارها درباره فتن ابن حماد گفته‌ایم که مؤلف و مؤلف، هر دو نزد ما مشکل دارند.

رشیدین

رشیدین و ابن‌لهیعه نزد اهل سنت تضعیف شده‌اند. رشیدین نزد اهل سنت راضی نیست؛ ولی از دوست داران امیرالمؤمنین علیہ السلام است. از شیعه کسی را نیافتم که ابن‌لهیعه را توثیق کند؛ هرچند تضعیف اهل سنت نیز به خاطر مذهب وی است. ابواحمد بن عدی جرجانی در کتاب الكامل فی الضعفاء درباره ابن‌لهیعه می‌گوید: «انه شدید الافراط فی التشیع».^۱

رشیدین و ابن‌لهیعه را با آنکه خود اهل سنت کنار گذاشته‌اند و در کتب رجالی ما نیز توثیقی ندارند، ولی گویا می‌توان تحمل کرد.

ابی قبیل

بنده ابی قبیل را در کتب شیعه نیافتم. از اهل سنت، ذهبی در سیر اعلام النبلا توثیق ابی قبیل را از احمد نقل کرده، می‌گوید: «وثقه أَحْمَدُ، روای ضمام عنه قال: جاءنا باليمن مقتل عثمان ففزعنا. قال ابن يونس: مات سنة ثمان وعشرين ومئة. قلت: لعله جاوز المئة؛ خبر كشته شدن عثمان رادر بمن براى ما آورد.» ما نسبت به ابی قبیل توثیق یا تضعیف دیگری پیدا نکردیم.

ابی رومان

در کتب رجالی شیعه و اهل سنت اسم ابی رومان نیامده است (مهمل است).

نتیجه

اگر بخواهیم تشدید سندی و دقیقت در روایت را رعایت کنیم، این روایت مشکل سندی دارد؛ ولی با توجه به قوت متن و قرینه قراردادن روایات دیگر، پذیرفتن این روایت مانع ندارد؛ به خصوص وقتی یک راوی مثل ابی قبیل خبر قتل عثمان را به عنوان حادثه‌ای ناگوار نقل می‌کند، کاشف از اموی بودن اوست. نقل این روایات از او شبیه اقرار العقلاء علی انفسهم است. به هر حال این روایت را نمی‌توان کنار گذاشت.

بورسی دلالت روایت

منظور از عبارت «ومعه رایه النبی» پرچم پیامبر ﷺ است؛ پرچمی که وقتی باز می‌شد ملائکه آسمان به یاری می‌آمدند. امام زمان علیه السلام هنگام

ظهور، این پرچم را به همراه دارند که نشان از نصرت و پیروزی اوست و شکست برایش معنایی ندارد؛ چون همان ملائکه‌ای که پیامبر ﷺ را در جنگ بدریاری کردند به یاری امام زمان علیه السلام می‌آیند.^۱

از موضوعاتی که باید بحث شود مواریت امام زمان علیه السلام در هنگام ظهور است. آن حضرت به هنگام ظهور، میراث‌هایی از انبیا و پیامبر اعظم ﷺ به همراه دارند؛ مثل خاتم سلیمان علیه السلام، عصای موسی علیه السلام و پیراهن خونین پیامبر ﷺ در جنگ اhad.

شاهد در عبارت «إذا هزمت الريات السود» است. پس رایات سود امری مسلم است که ندیک به ظهور امام زمان علیه السلام رخ می‌دهد و قابل تطبیق بر پرچم‌های عباسیان نیست.

روایت هفدهم

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَرِشْدِيُّنَ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ لَهِيَةَ، عَنْ أَبِي قِبْلٍ، عَنْ أَبِي رُومَانَ، عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِذَا حَرَجَتْ خَيْلُ السَّفَيَانِيِّ إِلَى الْكُوفَةِ، بَعَثَ فِي طَلَبِ أَهْلِ خُرَاسَانَ، وَيَخْرُجُ أَهْلُ خُرَاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ، فَيُلْتَقِي هُوَ وَالْهَاشِمِيُّ بِرَايَاتٍ سُودٍ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ شَعِيبٌ بْنُ صَالِحٍ، فَيُلْتَقِي هُوَ وَأَصْحَابُ السَّفَيَانِيِّ بِبَابِ إِضْطَخْرٍ، فَتَكُونُ يَبْنُهُمْ مَلْحَمَةً عَظِيمَةً، فَتَظْهَرُ الرَّيَاتُ السُّودُ، وَتَهُرُبُ خَيْلُ السَّفَيَانِيِّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَمَّنِي النَّاسُ الْمَهْدِيِّ وَيَطْلُبُونَهُ.»^۲

۱. صدوق، محمدبن علی، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۲؛ طبسی، نجم الدین، فی رحاب حکومة المهدی علیه السلام، ص ۱۶۰.

۲. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۹۱۲؛ جمعی از نویسنگان، معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۱۰۶.

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون لشکریان سفیانی از محل خود به سوی کوفه خارج شدند، سفیانی آنها را به سوی مردم خراسان گسیل می‌دارد. مردم خراسان قیام می‌کنند و به جست و جوی مهدی علیه السلام می‌پردازنند. سپس سفیانی و آن مرد هاشمی که صاحب پرچم‌های سیاه است و فرمانده سپاه او که مردی به نام شعیب بن صالح است، به همدیگر می‌رسند. سپس سفیانی با شعیب بن صالح در دروازه اصطخر (مسجد سلیمان خوزستان یا مرودشت فارس) با هم روبرو گردیده، جنگ بسیار بزرگی در بین آن دو واقع می‌شود و [صاحب] پرچم‌های سیاه پیروز گردیده و لشکریان سفیانی فرار می‌کنند. در آن هنگام مردم آرزوی مهدی علیه السلام می‌کنند و به جست و جوی او می‌پردازنند.»

بورسی سندی روایت

سند و مدرک روایت اول مثل روایت دوم است؛ از همین رو هر دو روایت یکی است؛ البته روایت دوم کامل‌تر است. منبع روایت در اهل سنت، فتن ابن حماد بوده و از شیعه کسی آن را نقل نکرده است.

روایت هجدهم

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، وَرِشْدِيُّنُ، عَنْ أَبِي لَهِيْعَةَ، عَنْ أَبِي قَبِيلٍ، عَنْ أَبِي رُوْمَانَ، عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: يَظْهَرُ السَّفْيَانِيُّ عَلَى الشَّامِ، ثُمَّ يَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقْعَةٌ بِقَرْقِيسِيَا، حَتَّى يَشْبَعَ طَيْرُ السَّمَاءِ وَسَبَاعُ الْأَرْضِ مِنْ حِيْفَهُمْ، ثُمَّ يُعْتَقُ عَلَيْهِمْ فَتْقٌ مِنْ خَلْفِهِمْ، فَيُقْبِلُ طَائِقَةٌ مِنْهُمْ حَتَّى يَدْخُلُوا أَرْضَ خُرَاسَانَ، وَتُقْبِلُ خَيْلُ السَّفْيَانِيِّ فِي طَلَبِ أَهْلِ خُرَاسَانَ، فَيَقْتُلُونَ شِيعَةَ

آلِ مُحَمَّدٍ بِالْكُوفَةِ، ثُمَّ يَخْرُجُ أَهْلُ خُرَاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ.^۱

سفیانی بر شام غلبه می‌کند. سپس میان آنها در منطقه قرقیسیا جنگی در خواهد گرفت. در آن جنگ، آنقدر کشته می‌شوند که پرنده‌گان آسمان و درنده‌گان زمین از مردارشان سیر می‌شوند. سپس اختلافی بین آنها از پشت سرشان روی می‌دهد؛ پس گروهی از آنان خروج کرده و وارد سرزمین خراسان می‌شوند. سپاه سفیانی به دنبال مردم خراسان رفت و شیعه آلمحمد^{علیه السلام} را در کوفه می‌کشند. آنگاه مردم خراسان در طلب و جستجوی مهدی^{علیه السلام} بیرون می‌آیند.

بررسی سندی روایت

این روایت همان روایت قبل با سند یکسان است؛ ولی تعبیر رایات سود را ندارد. اولین منبع آن فتن ابن حماد است. امتیاز این روایت این است که آن را حاکم در مستدرک نقل کرده، هرچند روایت را ارزیابی سندی نمی‌کند. ذهبی هنگام نقل خبر می‌گوید: خبر سست است. به نظر می‌رسد این سه روایت در واقع یک روایت است که هر کدام به بعد و جنبه‌ای از قضیه پرداخته‌اند.

روایت نوزدهم

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، وَرِسْدِيلُونُ، عَنْ أَبْنِ لَهِيَعَةَ، عَنْ أَبِي قَبِيلٍ، عَنْ أَبِي رُومَانَ، عَنْ عَلَيِّ، قَالَ: تَخْرُجُ رَأْيَاتُ سُودٌ نَّفَاثِلُ السَّفَيَانِيِّ، فِيهِمْ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فِي كَيْفِيَّةِ الْيُسْرَى خَالٌ، وَعَلَى مُقْدِمَتِهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُدْعَى شَعَيْبٌ بْنٌ

صالح، فَيَهُزِمُ أَصْحَابَهُ».١

«ابی رومان گوید: امیرالمؤمنین، علیؑ فرمود: [صاحبان] پرچم‌های سیاه برای مبارزه با سفیانی خروج می‌کنند. درین آنها جوانی از بنی‌هاشم است که در شانه سمت چپش خالی دارد. در مقدمه سپاه او مردی از بنی تمیم است که او را شعیب بن صالح خوانند. او اصحاب سفیانی را شکست می‌دهد.»

منابع روایت:

١. فتن ابن حماد (ج١، ص٣١٤، ح٩٠٧)؛ «حدّثنا الوليد ورشدٰ، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيط، عن أبي رومان، عن عليٰ، قال...».
٢. عرف سیوطی، الحاوی (ج٢، ص٦٩)؛ از فتن ابن حماد که در آن این گونه آمده است: «فی کفہ».
٣. جمع الجواعی (ج٢، ص١٠٣)؛ از فتن ابن حماد که در آن این گونه آمده است: «... فی کفہ الیسری خال... وعلى مقدّمه رجل من بنی هاشم.»
٤. مسنند علی بن ابی طالبؑ (ص٤٠٤، ح١٣٢٠)؛ از فتن ابن حماد.
٥. جامع الاحادیث (المسانید والمراسیل) (ج٤، ص٥٦٣، ح٨٣٧١)؛ از فتن ابن حماد.
٦. برهان متنّی (ص١٥٢، ب٧، ح٢٢)؛ از عرف سیوطی، الحاوی.
٧. زین الفتی (ج١، ص٢٦٣، ح١٩٦)؛ از فتن ابن حماد.
٨. ملحقات احقاق الحق (ج٢٩، ص٤٧١)؛ از مسنند علی بن ابی

طالب علیه السلام؛ همچنین در (ص ۴۷۲ و ۵۸۶) از برهان متّقی.

۹. موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام (ص ۴۹، ح ۲)؛ همانند آنچه در روایت فتن ابن حماد است.

همان طورکه دیده شد منبع اهل سنت در این روایت فتن ابن حماد و منابع شیعه زین الفتی اثر احمد بن محمد عاصمی و ملحقات احراق الحق به نقل از کتب اهل سنت است.

بررسی سندی روایت

این روایت نیز تتمه همان روایت پیشین است (سند و مدرک آنها یکسان است). پس در واقع، همه چهار روایت، یک روایت بوده که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. این چهار متن به یک روایت برمی‌گردد.

جلسه دهم

سخن پیرامون بررسی روایات رایات سود است. در جلسه قبل چهار روایت از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نقل شد که به نظر مایک روایت هستند و سندشان یکی است.

روایت بیستم

«ابی عنان ابی الطفیل اَنَّ عَلِیًّا قَالَ لَهُ: يَا عَامِرٌ إِذَا سَمِعْتَ الرَّوْاْيَاتِ السُّوْدَ مُقْبِلَةً فَأَكْسِرْ ذَلِكَ الْقُفْلَ وَذَلِكَ الصَّنْدُوقَ^۱ حَتَّى تُثَلَّ تَحْتَهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَتَدْهُرْ حَتَّى تُقْتَلَ تَحْتَهَا».»

«ابی طفیل گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب او فرمود: ای عامر، اگر شنیدی که پرچم‌هایی سیاه از سمت خراسان می‌آیند [و تو در صندوقی زندانی هستی] قفل صندوق را بشکن [و خودت را به آن برسان] تا زیر آن پرچم‌ها کشته شوی؛ و اگر نتوانستی خود را بغلطان تا زیر آن پرچم‌ها کشته شوی.»

۱. بنده به چشم خودم زندان‌های خیام اسرائیلی در بنت جبیل را دیده‌ام. سلوول‌های انفرادی بسیار کوچکی بود که داخل آنها صندوقی قرار داشت. زندانیان را برای مدتی داخل آن صندوق ها زندانی می‌کردند. شخصی که یازده سال در آن سلوول‌ها زندانی بود، برایم تعریف می‌کرد که بعضی اوقات به مدت ۴۸ ساعت او را داخل آن صندوق‌ها قرار می‌دادند.

منابع روایت:

۱. جمع الجوامع (ج، ۲، ص ۲۱۲)؛ قال: «عن أبي الطفیل أَنَّ عَلِيًّا قَالَ لَهُ.....»
۲. کنز العمال (ج، ۱۱، ص ۲۷۸، ح ۳۱۵۱۴)؛ از جمع الجوامع که در آن این گونه آمده است: «... مقبلة من خراسان، فكنت في صندوق مغل علىك.»
۳. موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام (ص، ۲۱۱، ح ۲)؛ كما فى رواية جمع الجوامع.

همان طور که دیده شد اولین شخص از اهل سنت که این روایت را نقل کرده سیوطی در جمع الجوامع است. قبل از او کسی آن را نقل نکرده است.^۱ بعد از سیوطی، متقدی هندی در کنز العمال روایت را از جمع الجوامع^۲ با کمی تفاوت نقل می‌کند. از شیعه به غیر از موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام و معجم احادیث الإمام المهدي علیه السلام کسی روایت مذکور را نقل نکرده است.

بورسی سندی روایت

ابوالطفیل

عامربن واٹله معروف به ابوالطفیل، روایت را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند. او از دوست داران، ولایت مداران و علاقه مندان به امیرالمؤمنین علیه السلام است. هرچند بعضی می خواهند ایشان را جزو کیسانیه بشمارند و حتی

۱. بعضی فکر می کنند سیوطی به خاطر کتاب عرف الوردى شیعه است؛ ولی در واقع این گونه نیست. کتاب القام الحجر سیوطی تمحب او را به مذهبش می رساند.

۲. کتاب کنز العمال متقدی هندی تنظیم شده کتاب جمع الجوامع سیوطی است.

اشعاری رانیز از او به عنوان مؤید کلامشان نقل می‌کنند؛ ولی این نسبت صحیح نیست. ابوالطفیل جزو کیسانیه نیست و اشعارش نیز بر کیسانیه بودن وی دلالت ندارد؛ بلکه دلالت بر اعتقاد وی به رجعت دارد. وی مخالف امویان و آخرین صحابی رسول خدا^{علیه السلام} بود که از دنیا رفت. او امتیازاتی دارد که با مطرح کردن آنها می‌توان با دگراندیشان مواجه کرد.

تقسیم بنده چهارگانه تشیع از منظر اهل سنت

در جلسات قبل گفته‌یم که مؤلفان عامه، تشیع را چهار قسم می‌کنند: ابن حجر عسقلانی می‌گوید: تشیع، دوستی علی^{علیه السلام} و مقدم داشتن او بر صحابه است. پس هر که او را برابر بکرو و عمر مقدم بدارد، غالی در تشیع و راضی است؛ اما اگر علی^{علیه السلام} را برا آن دونفر مقدم ندارد، شیعی است. اگر همراه این عقیده ناسزاگویی و دشمنی علی رانیز بیفزاید، راضی غالی است. همچنین اگر معتقد به رجعت به دنیا نیز باشد، غالی سرسخت است.^۱

لازم به ذکر است که قسم اخیر (غالی سرسخت) را متهم به دروغ‌گویی و گمراحتی و... نیز می‌دانند. اکنون با این اوصاف، آنها در مورد ابوالطفیل صحابی چگونه حکم می‌کنند؟! زیرا او که هشت سال از دوران پیامبر^{علیه السلام} را درک کرده و کسی در صحابی بودنش شکی ندارد، قائل به رجعت است.

۱. عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، ج۱، ص۹؛ علوی حسینی، سید محمد بن عقیل، العتب الجميل علی اهل الجرح والتعديل (با اندکی تلخیص). «فقد ذكر الشیخ ابن حجر العسقلانی في مقدمة فتح الباري التشیع في ألفاظ الجرح ثم قال: والتشیع محبة علی^{علیه السلام} وقدیمه علی الصحابة. فمن قدمه علی أبي بکر و عمر فهو غال في تشیعه ويطلق عليه راضی، وإلا شیعی».

اہل سنت بر سر دو راهی

بزرگان اهل سنتن یا باید از مبنای خودشان که همه اصحاب رسول خدا^{صلی الله علیہ و آله و سلم} را عادل قلمداد می‌کنند، دست بردارند یا قبول کنند که این صحابی عادل قائل به رجعت بوده^۱ و همچنین، رجعت یکی از اعتقادات مسلمانان است.

اهانت‌های اهل سنت را نسبت به مختار ببینید. او را کذاب و پرچمش را پرچم ضلالت می‌دانند؛ چون وی خواب راحت را از چشم جladان و ظالمان به اهل بیت^{علیہ السلام} ریوده بود. ابوالطفیل پرچم‌دار مختار بود. پس اگر مختار کذاب و ضال است، پرچم‌دار وی نیز انحراف داشته است؛ در نتیجه باید از مبنای عادل بودن همه صحابه دست برداشته یا کار مختار را درست بدانند. دلیلش نیز وجود صحابه در لشکر وی بوده است.

منظرات ابوالطفیل و معاویه

ابوالطفیل چند مناظره با معاویه داشته و به صراحة عليه آن شجره ملعونه و در حمایت از علی^{علیہ السلام} سخن سر می‌دهد. معاویه به ابوالطفیل گفت: روزگار چه مقدار از مهر علی برای توبه جای نهاده؟ گفت: همان مهری که مادر موسی به کودک خود داشت؛ و با این حال، عذر تقصیر به پیشگاه خدا می‌برم.^۲

وی در جلسه دیگری وقتی معاویه از او سؤال می‌کند چرا عثمان را هنگام

۱. ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۶۲.

۲. امین، سید محسن، المجالس السنیة، ج ۳، ص ۸۶؛ محدث قمی، عباس، سفينة البحار ج ۲، ص ۱۷۰؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۴۷.

محاصره‌ای که منجر به کشته شدن وی شد، یاری نکردی؟ در پاسخ می‌گوید: ای معاویه، تو با این همه قدرت و لشکر چرا او را یاری نکردی؟ معاویه می‌گوید، مگر نمی‌بینی که من از او حمایت می‌کنم؟ ابوالظفیل گوید: وقتی زنده بود او را یاری نکردی، اکنون که کشته شده است از او حمایت می‌کنم؟! یاری و حمایت توازن عثمان برای سلطنت و فرمان روایی خودت است.

با این اوصاف و ویژگی عامر، حال این روایت اگر تا عامربن واٹله مشکل سندی نداشته باشد، از نظر اهل سنت باید مورد قبول واقع شود؛ چون او از صحابی است و مبنای آنها عدالت و وثاقت همه صحابه است. البته از نظر ما نیز مشکلی ندارد.

دیدگاه نهایی پیرامون روایت

متن روایت متن خوبی است، ولی از کجای آن استفاده می‌شود که این رایات سود متصل به ظهور امام زمان ع است؟ دوران بنی امية دوران وحشتناکی بود به گونه‌ای که مؤمن اصلاً امید به حیات نداشت و ترس و آوارگی و... غلبه داشت. سلیم بن قیس در این باره می‌نویسد: «عَنْ سُلَيْمَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ ... فَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنَ عَلَيٍّ أَرْذَادَ الْبَلَاءُ وَالْفَتْنَةُ فَلَمْ يَقُلْ اللَّهُ وَلِي إِلَّا حَائِفٌ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ مَفْتُولٌ أَوْ طَرِيدٌ أَوْ شَرِيدٌ؛ هنگامی که امام حسن ع رحلت کرد، بلا و فتنه افزایش یافت. پس شیعه و پیروی برای خدا باقی نمانده بود مگر اینکه می‌ترسید از سوی حکومت کشته یا

دستگیر یا تبعید و یا ناچار به فرار شود.»

بالاخره ظلم و ارعاب آنان، نتیجه اش، سلطه بدتر از آنان بر خودشان شد. بنی عباس بلایی بر سر بنی امیه آوردند که به اصلاح، به دنبال سوراخ موش بودند؛ به گونه ای که اموی بودن از نشت ترین کلماتی بود که به شخصی نسبت می دادند. این خفت و خواری تا حدی رسید که در ادبیات و امثاله رسم شد: «أَذْلُّ مِنْ أَمْوَى بِالْكُوفَةِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ؛^۱ از یک اموی در کوفه روز عاشورا ذلیل تر است.»

شاید رایات سود در روایت، همان رایات ابو مسلم خراسانی است که طومار امویان را در هم پیچید. امام اشاره به این دوران می کند که زوال حکومت پلید امویان فرج و فرصتی برای شیعه بود.

۱. میدانی می گوید اموی ها چنان بعد از قضیه امام حسین علیه السلام منفور خاص و عام شدند که اینها در روز عاشورا احساس ذلت و حقارت می کردند. از این رو کسی را که می خواستند بگویند خیلی ذلیل است، می گفتند: «اذل من اموی یوم عاشورا فی الكوفة» (ترجمه میدانی، صاحب مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۲۸۵).

جلسه یازدهم

سخن پیرامون بررسی روایاتی درباره رایات سود است که از امیرالمؤمنین علی‌الله نقل شده است.

روایت بیست و یکم

«حَدَّثَنَا رِشْدِيُّنَ، عَنْ أَبِي حَفْصِ الْحَجْرِيِّ، عَنِ الْمِقْدَامِ الْحَجْرِيِّ أَوْ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَتَى دَوَّلْتُنَا يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: إِذَا رَأَيْتَ فِتْيَانَ أَهْلِ خُرَاسَانَ أَصَبَّتُمْ أَنْثُمُهَا، وَأَصَبَّنَا نَحْنُ بِرَّهَا».

«ابن عباس گوید: به علی بن ابی طالب علی‌الله نگفتم: دولت ما چه زمانی خواهد بود ای ابوالحسن؟ (دولت عباسیان یا دولت اهل بیت علی‌الله، چون دولت عباسیان از نسل عبدالله بن عباس است) فرمود: هرگاه جوانان خراسان را دیدی، گناهانشان را شما نصیب می‌برید (بدی‌هایشان از شما) و خوبی آن را مابه دست خواهیم آورد.»^۱

۱. این جمله از این جهت است که آمدن بنی عباس و رفتن امویان آثاری برای اهل بیت علی‌الله داشت؛ یا اینکه زوال عباسیان نشان از ظهور امام زمان علی‌الله است.

۲. ابن حماد، نعیم، فتن، ج ۱، ص ۵۴۷، ح ۲۰۱؛ جمعی از نویسندهای، معجم احادیث الإمام المهدي علی‌الله، ج ۴، ص ۱۱۰.

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد (ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۵۴۷)؛ «حدّثنا رشدين، عن أبي حفص الحجري، عن المقدام الحجري أو أبي المقدام، عن ابن عباس، قال: قلت لعلى بن أبي طالب رضي الله عنه: متى دولتنا، يا أبو حسن؟ قال...».
۲. کنز العمال (ج ۱۱، ص ۲۸۲، ح ۳۱۵۲۸)؛ از فتن ابن حماد.

همان طور که معلوم شد، این روایت را هیچ منبع شیعی حتی ابن طاووس و تعالیق احراق الحق - که روش آن برگردآوری از منابع عامه است - نیز نقل نمی‌کند. از اهل تسنن فقط ابن حماد در فتن و سپس کنز العمال از ایشان نقل می‌کند.

بورسی سندی روایت

روایت مذبور از نظر سندی ابهاماتی دارد. علاوه بر اینکه بارها گفته ایم که به اعتقاد ما فتن ابن حماد هم از نظر مؤلف و هم از نظر مؤلف مشکل دارد.

بورسی دلالت روایت

متن روایت خیلی روشن نیست و صراحتی به رایات سود ندارد؛ مگر اینکه آن را به قرینه روایات دیگر، بر رایات سود حمل کنیم.

روایت بیست و دوم

«ملاحم ابن المنادي: حدثنا العباس بن محمد قال: نبأ شبابة بن سوار قال: أنبأ الحريس بن طلحة أبو قدامة قال: حدثني .أبو الحيرة .سجدة بن عبد الله قال: سمعت على بن أبي طالب يقول: والذى نفسى يَيْدِه لَا يَذَهَبُ الليلُ والنهاُر حتى تجئ الرایات السوُد من قبْلٍ خراسان حتى يوثقوا خيولهم

بنخلاتِ نیسان و الفرات.^۱

«سوگند به کسی که جانم در دست اوست، شب و روز نمی‌گذرد تا اینکه پرچم‌های سیاه از خراسان برآید تا اسب‌های خود را به نخل‌های نیسان و فرات بینندن.»

در بررسی این روایت، پس از جست‌وجو، مکانی را به نام نیسان نیافتنیم؛ ولی به قرینه فرات و نخلات می‌توان گفت که منظور عراق است. روایت بر بنی عباس تطبیق دارد؛ چون عباسیان تا کوفه پیشروی کردند.

منابع روایت:

۱. ملاحم ابن منادی (ص ۳۱۲، ح ۲۵۸)؛ «حدّثنا العباس بن محمد، قال: نبأ سبابة بن سوار، قال: أنبأ الحريس بن طلحة أبو قدامة، قال: حدثني أبو الحيرة سجّة بن عبد الله، قال: سمعت على بن أبي طالب يقول...»
۲. مسنّد علي بن أبي طالب علیه السلام سیوطی (ص ۴۰۸، ح ۱۳۳۳)؛ از ملاحم ابن منادی.
۳. ملحقات احراق الحق (ج ۲۹، ص ۴۰۹)؛ همانند آنچه در روایت ملاحم ابن منادی است.

۴. موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیه السلام (ص ۲۱۱، ح ۳)؛ همانند آنچه در روایت ملاحم ابن منادی است.

همان طور که دیده شد، روایت مذکور را بعد از ابن منادی، سیوطی در مسنّد علي بن أبي طالب از ابن منادی نقل می‌کند. از شیعه نیز احراق الحق

۱. ابن منادی، ملاحم، ص ۳۱۲، ح ۲۵۸؛ جمعی از نویسندهای، معجم احادیث الإمام المهدي علیه السلام، ج ۴، ص ۱۱۱.

و موسوعه احادیث امیرالمؤمنین^{علیه السلام} روایت مزبور را نقل می‌کنند.

بررسی سندی روایت

روایت مزبور را ابن‌منادی در کتاب فتن خود ذکر می‌کند و نامی از او در کتب رجالی ما به میان نیامده است. تنها موردی که در منابع شیعه نامش برده شده، در کتاب بحارالانوار است. علامه مجلسی در این کتاب عبارتی از او درباره اهرام مصر نقل می‌کند.^۱ ایشان با اینکه گاهی از کتب اهل سنت نقل می‌کند؛ ولی از ابن‌منادی با اینکه صاحب فتن است، روایتی نیاورده است.

ابن‌منادی از نظر اهل سنت

ذهبی در سیر اعلام النبلا^۲ از ایشان به بزرگی یاد می‌کند. وی می‌گوید:

«الإمام^۳ المقرئ الحافظ^۴ أبوالحسين، أَحْمَدُ بْنُ جعفرِ ابْنِ الْمُحَدِّثِ أَبِي جعفرِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْيَدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي دَاؤَدَ بْنِ الْمُنَادِيِّ، الْبَعْدَادِيُّ، صَاحِبُ التَّوَالِيفِ^۵. وَأَكْثَرُ شَيْخِ لَهُ زَكَرِيَاً بْنَ يَحْيَى الْمَرْوَزِيِّ؛... قَالَ الدَّانِيُّ: ثُمَّ قَالَ: مُقْرِئٌ جَلِيلٌ عَائِيَةٌ فِي الإِثْقَانِ، فَصِيحُ الْلِسَانِ، عَالِمٌ بِالْأَكَارِ، نَهَايَةٌ فِي عِلْمِ

۱. قَالَ ابْنُ الْمُنَادِيَ بَلَغْنَا أَنَّهُمْ قَدْ رُوا حَرَاجَ الدُّنْيَا مَرَارًا فَإِذَا هُوَ لَا يَقُولُ بِهَدْوَهَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ» (مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۴۰).

۲. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلا ج ۱۵، ص ۳۶۲.

۳. اهل سنت لقب امام را به کسی می‌دهند که فرق تعديل و توثیق و یاثقة ثقة باشد.

۴. کسی که صدهزار حدیث را سند حفظ باشد؛ یا طبق نظر بعضی از اهل سنت چهارصد هزار حدیث را با سند حفظ باشد.

۵. مؤلف کتاب‌های فراوان.

العَرَبِيَّةُ، صَاحِبُ سَنَةٍ، ثَقَةُ مَأْمُونٍ. قَرَأَ عَلَيْهِ؛ قَارِيٌّ بِزَرْكُوَارٍ وَبِسِيَارٍ دَقِيقٍ وَفَصِيحٍ السَّانُ وَآگَاهٌ بِهِ روایات وَبِهِ ادبیات عَرَبٍ وَمُوثَقٍ وَمُورَد اطمینان است.»^۱

«قَالَ أَبُوبَكْرٌ الْخَطِيبُ: كَانَ صُلْبَ الدِّينِ، شَرَسَ الْأَخْلَاقِ، فَلَذِلِكَ لَمْ تَنْتَشِرْ عَنْهُ الرِّوَايَةُ. وَقَدْ صَنَفَ أَشْيَاءً، وَجَمَعَ، وَكَانَ مَوْلُدُهُ فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَّخَمْسِينَ وَمَائَيْنِ تَقْرِيبًا. وَتُوفِيَ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ سِتٍّ وَّثَلَاثِيَّنَ وَثَلَاثَيْنَ مائَةً؛ بِهِ اِيَّن سبب روایات او انتشار نیافت. تأییفات زیادی داشت و در سال ۲۵۷ به دنیا آمد و در محرم سال ۳۳۶ درگذشت.»^۲

در سند این روایت مجاهیل وجود دارد؛ مثل ابوالحیره و سجه بن عبد الله.

بررسی دلالت روایت

هرچند متن روایت قوی نیست، ولی نظائر دارد؛ چون روایات سود از خراسان است و این متن با سایر متون از نظر مضمون یکی است. اما اگر بخواهیم روایات سود در روایت را بر روایات سود زمینه ساز ظهور امام زمان ع، یا یاران امام زمان ع و یا اینکه خود امام زمان ع در این روایات حضور داشته باشند، تطبیق دهیم؛ چنین استفاده‌ای از این روایت استفاده نمی‌شود.

نتیجه

سند روایت مشکل دارد؛ هرچند متن روایت نظایر دارد.

۱. این عبارات معمولاً در مورد کسانی به کار برده می‌شود که ناصبی باشند یا میانه خوبی با اهل بیت ع ندارند. شنیده‌ام که اخیراً وهابی‌ها کتاب ملاحم این منادی را چاپ کرده‌اند.

۲. بسیار بدآخلاق.

روایت بیست و سوم

«حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، وَرَشِدِيُّنُ، عَنْ أَبْنِ لَهِيَعَةَ، عَنْ أَبِي قَبِيلٍ، عَنْ أَبِي رُومَانَ، عَنْ عَلَيِّ، قَالَ: إِذَا اخْتَلَفَ أَصْحَابُ الرِّيَاتِ السُّودُ حُسِفَ بَقْرِيَّةً مِنْ قُرَى أَرْمَ، وَيَسْقُطُ جَانِبُ مَسْجِدِهَا الْغَرْبِيُّ، ثُمَّ تَخْرُجُ بِالشَّامِ ثَلَاثُ رَيَاتٍ: الْأَصْهَبُ، وَالْأَبْقَعُ، وَالسَّفِيَّانِيُّ، فَيَخْرُجُ السَّفِيَّانِيُّ مِنَ الشَّامِ، وَالْأَبْقَعُ مِنْ مِصْرَ، فَيَظْهُرُ السَّفِيَّانِيُّ عَلَيْهِمْ.»^۱

«ابی رومان از علی^{علیہ السلام} چنین نقل کرده است: زمانی که [صاحب] پرچم های سیاه با یکدیگر اختلاف کنند، روستایی از روستاهای ارم (دمشق) در زمین [به واسطه زلزله] فور رفت و قسمت غربی مسجد آن خراب شده و سقوط می کند. سپس سه پرچم (حزب) اعلام موجودیت می کند: اصحاب، ابی و سفیانی. سپس سفیانی از شام وابق از مصر خروج کرده، اما سفیانی بر آنها پیروز می گردد.»

منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد (ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۸۴۱)؛ «حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ وَرَشِدِيُّنُ، عَنْ أَبْنِ لَهِيَعَةَ، عَنْ أَبِي قَبِيلٍ، عَنْ أَبِي رُومَانَ، عَنْ عَلَيِّ، قَالَ: ...». همچنین در آن این گونه آمده است: «قال ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن أبي رومان، عن علي، قال: تخرج بالشام ثلاث ريات: الأصحاب، والأبقيع من مصر، فيظهر السفياني عليهم.»
۲. مسنند علی بن ابی طالب^{علیہ السلام} (ص ۱۰۷، ح ۳۱۷)؛ از فتن ابن حماد.

۳. کنز العمال (ج ۱۱، ص ۲۸۴، ح ۳۱۵۳۶)؛ از روایت ابن حماد با کمی تفاوت.

۴. ملحقات احراق الحق (ج ۲۹، ص ۴۱۰)؛ از فتن ابن حماد.

۵. موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علی‌الله (ص ۲۱۳، ح ۸)؛ همانند آنچه در روایت فتن ابن حماد است.

بررسی سندی روایت

در دو جلسه قبل، چهار روایت با همین سند از امام علی علی‌الله نقل کردیم و گفتیم که همه آنها در واقع یک روایت است. پس پنج روایت مذکور در واقع یک روایت هستند که ممکن است راوی در هر بار قسمتی از آن را نقل کرده باشد. از این جهت اشکالاتی که در روایات قبل گفته شد، اینجا نیز وارد است.

جلسه دوازدهم

سخن در بررسی روایات رایات سود بود که ما در جلسات قبل هشت روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردیم.

روایت بیست و چهارم

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ فِي مَنْزِلِهِ بِيَعْدَادِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ سَبْعَ وَعَشْرِينَ وَثَلَاثِمَائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مَائِنَدَادَ سَنَةَ سَبْعَ وَثَمَانِينَ وَمِائَتِينَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسْنُ بْنُ عَلَيٍّ بْنُ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْجَرَبِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ صَادِقٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مُلْكُ تَبَّيِّنِي الْعَبَاسِ يُسْرُ لَا عُسْرَ فِيهِ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمُ الشُّرُكُ وَالدَّنَائِمُ وَالسِّنْدُ وَالهِنْدُ وَالبَرْبُرُ وَالظَّنَلِسَانُ لَنْ يُزِيلُوهُ وَلَا يَزِيلُونَ فِي غَصَّارَةٍ مِنْ مُلْكِهِمْ حَتَّى يَشَدَّ عَنْهُمْ مَوَالِيهِمْ وَاصْحَابُ دَوْلَتِهِمْ وَيُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عِلْجًا يَخْرُجُ مِنْ حَبْثٍ بَدَأَ مُلْكُهُمْ لَا يُمْرُّ بِمَدِينَةٍ إِلَّا فَتَحَهَا وَلَا تُرْفَعُ لَهُ رَأْيَةٌ إِلَّا هَدَهَا وَلَا نِعْمَةٌ إِلَّا أَزَلَّهَا الْوَبِيلُ لِمَنْ نَاوَاهُ فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَطْفَرَ وَيَدْفَعَ بِظَفَرِهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْ عِتْرَتِي يَقُولُ بِالْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ». ^۱

ابوصادق از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «دولت بنی

عباس به آسانی و بدون اینکه مشکلی در آن باشد، صورت می‌گیرد. اگر ترک، دیلم، سند، هند، بربر و طیلسان علیه آنان با هم گرد آیند نیز نمی‌توانند آن را از قدرت برکنار کنند. پیوسته در نعمت و کامکاری حکومت خویش به سر خواهند برد تا اینکه طرفداران و کارکنان دولتشی ایشان از آنان کناره‌جویی کنند و خداوند بر آنان بی‌دینی را چیره گرداند. او از همان جا خروج می‌کند که حکومت ایشان از آنجا آغاز می‌شود. بر هیچ شهری نمی‌گذرد مگر آنکه آن را می‌گشاید. هیچ پرچمی برابر او برا فراشته نمی‌شود مگر اینکه آن را سرنگون می‌سازد. هیچ نعمتی نمی‌ماند مگر اینکه آن را از بین می‌برد. وای بر کسی که با او به ستیز برخیزد. پس پیوسته این چنین خواهد بود تا به پیروزی برسد و پیروزیش را به مردی از خاندان من بسپارد که به حق سخن گوید و بدان عمل کند.»

علامه مجلسی همین روایت را از الغيبة نعمانی با تفاوتی در مورد ملک و حکومت عباسیان نقل می‌کند: «مَلِكُ يَبْنِ الْعَبَّاسِ عُشْرُ عُشْرُ لَيْسَ فِيهِ يُشْرِ، تَمَتَّدُ فِيهِ دَوْلَتُهُمْ...»^۱

باب ادب اسلام

واثق‌شناسی روایت طبق بیان مجتمع البحرين

الف: «الخزر والديلم والترك والجميع من مشركى العجم؛ تمامى اين طائفه از مشركان عجم (ایران) هستند.»

ب: «البربر: جيل من الناس يقال اول من سماهم بهذا الاسم اقرقيس الملك وأن بلادهم في الجزائر؛^۲ بربر گروهی از مردم‌اند که گفته می‌شود برای اولین بار

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۳۱.

۲. طریحی، فخر الدین، مجتمع البحرين، ج ۳، ص ۲۸۵ و ج ۶، ص ۶۳.

پادشاهی به نام اقرقیس این نام را برأنها نهاده و سرزمینشان در جزایر است.^۱

ج: «طیلس، الطیلسان: مثلثة اللام واحد الطیالسه، وهو ثوب يحيط بالبدن

ينسج للبس حال عن التفصيل والخياطة، وهو من لباس العجم، والهاء في الجمع للعجمة لأنَّه فارسي معرب تالشان؛^۲ طیلسان که مفرد آن طیالسه است، پیراهنی است که تمام بدن را پوشانده و بدون هرگونه دوختن بافته می شود. پوشش عجم‌ها از این نوع است و در فارسی به آن تالشان می گویند.»

د: «العلج: الرجل الضخم من كفار العجم، وبعضهم يطلقه على الكافر مطلقاً، والجمع علوج وأعلاج كحمله وأحمال؛^۳ علچ به مردى تنومند از کفار عجمی گفته می شود. به نظر برخی به هر کافری اطلاق می شود. جمع آن علوج و اعلاج است مثل حمول و احمال.»

«وفي حديث علي عليه السلام: الناس ثلاثة عربي ومولى وعلج، فنحن العرب، وشيعتنا الموالي، ومن لم يكن على مثل ما نحن عليه فهو علچ؛^۴ در حدیثی از امام علی آمده است که مردم سه دسته‌اند: عرب و مولی و علچ. ما عرب هستیم؛ و شیعیان ما موالي‌اند؛ و هر کسی غیر اینان باشد علچ محسوب می شود.»

«وفي القاموس: العلچ بالكسر: العير...، وحمار الوحش السمين القوي، والرَّغيف الغليظ الحرف والرَّجل من كَفَّارِ الْعِجْمِ...؛^۵ ودر قاموس چنین آمده است: علچ به کسر: الْأَغْ اهلی و نیز الْأَغْ وحشی که چاق و قوى باشد.

۱. همان، ج ۴، ص ۸۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۱۹.

۳. همان.

۴. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، قاموس المحيط، ج ۱، ص ۲۰۷.

همچنین به مردی از کفار عجم گفته می شود.»

بررسی دلالت روایت

روایت را الغيبة نعمانی از محمد بن همام از... از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند. اگر سند تا حسن بن علی بن فضال صحیح باشد - از آن جهت که ما ابوصادق و ابراهیم جریری رانیافتیم - و آن قاعده کلی را قبول کنیم، مانعی از اخذ روایت نیست. قاعده کلی عبارت است از «خذدوا ما رَوْوا وذرروا ما رأوا» منظور اینکه اعتقاد اشان مشکل دارد، ولی در نقل دروغ نمی گویند. افرادی مثل ابن فضال سجده های طولانی داشتند؛ طوری که پرنده روی سرش می نشست، ولی با این همه اعتقادش مشکل داشت. پس اگر خود روایت مشکل نداشته باشد - چون مرحوم خوبی روایت «خذدوا ما رَوْوا» را مورد اشکال قرار می دهد - و سند روایت تا ابن فضال صحیح باشد، آن را می پذیریم.

هرچند به نظر بند، اگر احمد بن هلال در سند روایت، منظور احمد بن هلال ابو جعفر عربتایی باشد، این شخص مشکل دارد. مرحوم خوبی در جلد سوم معجم خود (ردیف ۱۰۰۸) چندین لعن را در مورد ایشان نقل می کند؛ البته در آخر ایشان را قبول می کند. بیان مرحوم خوبی این چنین است:

«المتحصل: أن الظاهر أن أحمدين هلال ثقة، غاية الأمر أنه كان فاسد العقيدة، وفساد العقيدة لا يضر بصحة روایاته، على ما نراه من حجية خبر الثقة مطلقاً.»^۱

«حاصل آنکه: گویا احمد بن هلال ثقه است و نهایت اینکه او فاسد العقیده است. بنا بر مبنای ما که قائل به حجیت مطلق خبر ثقه هستیم، فساد عقیده ضرری به صحت روایاتش وارد نمی‌کند.»

اشکالات ما بر روایت

در مجموع به نظر ما روایت علاوه بر اشکالات واردہ قبل، سندش نیز به خاطر وجود احمد بن هلال تا این فضال صحیح نیست. علاوه بر آن اینکه علامه مجلسی روایت را با اختلاف ذکر می‌کند.

روایت از نظر متن، اشاره‌ای به رایات سود ندارد؛ هرچند مضمون آن با مضماین دیگر تطبیق دارد. ولی بعضی مثل فاضل معاصر «کورانی» در چند جا از کتاب خود با عبارتی مانند: «یستفاد منه امور: الاول أنه متواتر بالمعنى» درباره روایات رایات سود ادعای تواتر می‌کند و استنادشان به چنین روایاتی است؛ اما هرچه ما تبع کردیم چنین تواتری را نیافریم. موضوع تواتر را در آینده بحث خواهیم کرد. إن شاء الله.

روایت بیست و پنجم

«إِنْ كَانَتْ قَدْ بَعْدَتْ عَنْكَ خَرَاسَانَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ مَدِينَةً بِخَرَاسَانَ يُقالُ لَهَا مَرْوَ، أَسَسَهَا ذُو الْقَرْبَنِينَ وَصَلَى بَهَا عَزِيزٌ، أَرْضُهَا فِيَاحَةٌ، وَأَنْهَارُهَا سِيَاحَةٌ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِهَا مَلِكٌ شَاهِرٌ سِيفَهٗ يَدْفَعُ عَنْهَا الْآفَاتِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا تَؤْخَذُ عَنْهَا أَبْدًا وَلَا يَفْتَحُهَا إِلَّا الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ مَدِينَةً بِخَرَاسَانَ يُقالُ لَهَا خَوارِزمُ، النَّازِلُ بِهَا كَالْضَّارِبِ بِسِيفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَ، فَطُوبِي لِكُلِّ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ بِهَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَ مَدِينَةً بِخَرَاسَانَ يُقالُ لَهَا بَخارًا، وَأَنِّي بِرِجَالٍ بِخَارَارِ سِعْرَكُونَ عَرَكَ الْأَدِيمِ، وَيَحَالُكَ يَا سَمْرَقَنْدًا غَيْرَ أَنَّهُ

سيغلب عليهم في آخر الزمان الترك فمن قبلهم هلاكها، وإن الله عز وجل صالح بالشاش وفرغانة، فطوبى للمصلى بهما ركتعين، وإن الله عز وجل مدينة بخارasan يقال لها أبي gab، فطوبى لمن مات بها، فإنه عند الله شهيد. وأما مدينة بلخ فقد خربت مرة، ولئن خربت ثانية لم تعمر أبداً، فليت بيننا وبينها جبل قاف وجبل صاد، ويحالف يا طالقان، فإن الله عز وجل بها كثروا ليست من ذهب ولا فضة ولكن بها رجال مؤمنون عرفوا الله حق معرفته، وهم أنصار المهدى في آخر الزمان (أما مدينة هرات فنمطر عليهم السماء مطر). حياة لها أجنبية فقتلهم عن آخرهم، وأما مدينة الترمذ فإنهم يموتون بالطاعون الجارف فلا يبقى منهم أحد، وأما مدينة واشجردة فإنهم يقتلون عن آخرهم قتلوا ذريعاً من العدو، يغلب عليهم أعداؤهم فلا يزالون يقتلون أهلها ويخربونها حتى يجعلوها جوف حمار ميت. وأما سرخس فيكون بها رجفة شديدة وهذه عظيمة، ويهلك عامتهم بالفرع والخوف والرعب، وإنما سجستان فإنه يكون قوم يقرؤن القرآن لا يتجاوز تراقيهم، يمرقون من دين الإسلام كما يمرق السهم من الرمية، ثم يغلب عليها في آخر الزمان الرمل فيطمهما على جميع من فيها، يحالف يا سوج! ليخرج من هنا ثلاثة رجال كل رجال منهم لو لقى الله بدماء العباد جمیعاً لم يبال، وأما نيسابور فإنه تهلك بالرعود والبروق والظلمة والصواعق حتى تعود خراباً يباباً بعد عمرانها وكثرة سكانها، وأما جرجان وأي قوم بجرجان لو كانوا يعملون الله عز وجل، ولكن قست قلوبهم وكثرة فساقهم. ويحالف يا قومس! فكم فيك من عبد صالح، ولا تخلو أرضك من قوم صالحين، وأما مدينة الدامغان فإنها تهرب إذا كثر خيلها ورجلها، وكذلك سمنان لا يزالون في ضنك وجهد حتى يبعث الله هادياً مهدياً فيكون فرجهم على يديه، وأما طبرستان فإنها بلدة قل مؤمنوها وكثرة فاسقوها، قرب بحرها ينبع سهلها وجبلها. وأما الري فإنها

مدينة افتنت بأهلها، وبها الفتنة الصماء مقيمة، ولا يكون خرابها إلا على يد الدليل في آخر الزمان، وليقتلن بالري على باب الجبل في آخر الزمان خلق كثير لا يحصيهم إلا من خلقهم، ولি�صيبن على باب الجبل ثمانية من كبراءبني هاشم كل يدعى الخلافة، ولি�حاصرن بالري رجل عظيم اسمه على اسمنبي، فيبقى في الحصار أربعين يوماً ثم يؤخذ بعد ذلك فيقتل، ولি�صيبن أهل الري في ولایة السفياني قحط وجهد وبلاء عظيم. ثم سكت علي عليه السلام فلم ينطق بشيء، فقال عمر رضي الله عنه: يا أبا الحسن لقد رغبتي في فتح خراسان، قال علي عليه السلام: قد ذكرت لك ما علمت منها مما لا شك فيه فالله عنها وعليك بغيرها. فإن أول فتحها لبني أمية وأخر أمرها لبني هاشم، وما لم أذكر منها لك هو أكثر مما ذكرته والسلام.^۱

اگر خراسان از تو دور است بدان که خداوند در آنجا شهری دارد به نام مرو که ذوالقرینین آن را بنا نهاده و حضرت عزیز در آن نماز خوانده و رودخانه های آن موج می زند. بر درب هریک از درب های ورودی ملانکه ای است که شمشیر به دست تاروز قیامت از آن شهر دفع بلا می کند. احمدی نمی تواند آن را با زور و قهر و قدرت فتح کند و فقط حضرت قائم علیه السلام آن را فتح می کند. خداوند شهری در خراسان دارد که آن را خوارزم می گویند. کسی که آنجا مستقر شود همانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده باشد. خوشبا به حال سجده و رکوع کنندگان در آن شهر! خداوند در خراسان شهری به نام بخارا دارد که مورد گرفتاری ها هستند. خوشبا به حال سمرقند! ولی در آخرالزمان ترک ها بر آنان غلبه می کنند و به دست آنان هلاک می شوند. خداوند در دو منطقه شاش و فرغانه مصلحت هایی دارد.

خوشابه حال نمازگزاران در آن! خداوند در خراسان شهری به نام ابی جاب دارد خوشابه حال کسی که در آن بمیرد! چون به منزله شهید خواهد بود. اما شهر بلخ یک بار ویران شد و اگر بار دوم تخریب شود دیگر هرگز آباد نخواهد شد. خوشابه حال طالقان! خداوند در آنجا گنج هایی دارد که از جنس طلا و نقره نیست؛ بلکه مردانی مؤمن و خداشناس دارد که آنها به حق، یاران حضرت مهدی ﷺ هستند. اما هرات، خداوند بارانی بر آن می فرستد که مارهای بال دار در آنجا را ناید می کند. اما شهر تمذب به وسیله شیع طاعون هلاک می شوند و کسی از آنان زنده نمی ماند. اما شهر واشجرده به وسیله یورش دشمن قتل عام می شوند.... اما سرخس دچار زلزله شدید و رانش و فروفتگی عظیمی می شود و اکثر آنان در اثر ترس و وحشت و رعب هلاک می شوند. اما سجستان در آن قومی هستند که از اسلام منحرف می شوند و قرآن می خوانند اما بصیرت ندارند. پس در آخر الزمان گرفتار شن های روان می شوند و آن رازیز خاک می برد. وای بر توای شهر یاسوج، سی نفر حیله گر و دجال از آنجا سردمی آورند. هر کدام نگران نیست که تمامی انسان ها را به قتل برساند. اما نیشاپور به وسیله رعد و برق و صاعقه ویران می شود پس ازانکه شهری آباد و پر از میمنت بود.

اما جرجان چه انسان هایی در آنجا ساکن هستند! البته اگر برای خدا کار می کردن؛ ولی قلب های آنان همانند سنگ است و فساق آنان فراوان. خوشابه حال قومس! چه بندگان صالحی در آنجا هست و هرگز این سرزمین از انسان های پاک دامن خالی نمی شود. اما شهر دامغان در زمانی که ساکنان آن و نیروها و مرکب های آن فراوان شود، آن شهر ویران می شود. همچنین شهر سمنان در سختی زندگی و مشکلات به سر می بزند تا زمانی که خداوند آن هادی مهدی را بانگیزد و گشایش آنان به دست این شخص خواهد بود. اما لرستان شهری است که مؤمنان آن کم و فاسقان آن زیاد

است. اما ری مورد فتنه ادامه دار خواهد بود و ویرانی آن به دست دیلم در آخرالزمان است. در نزدیکی منطقه کوهستان (جبل) جمع کثیری که جز خدا عدد آن‌ها را نمی‌داند، کشته می‌شوند. هشت نفر از بزرگان بنی‌هاشم مجروح شده، هر کدامشان ادعای خلافت و رهبری دارد. شخصی در ری مورد محاصره قرار می‌گیرد که هم‌نام یک پیامبر است و چهل روز ادامه پیدا می‌کند. در دوران سفیانی شهری ری مورد قحطی و گرفتاری عظیمی قرار می‌گیرد. حضرت علی علیہ السلام پس از این بیانات سکوت کردند. عمر گفت: یا علی علیہ السلام مرا به فتح خراسان تشویق کردي. حضرت فرمود آنچه درباره آنجا می‌دانستم به تو گفتم و تذکر دادم. لذا از فتح خراسان درگذر و ابتدای فتح آن با امویان و آخر آن با بنی‌هاشم است. مطالبی که به تو نگفتم بیش از آن چیزی است که بازگو کردم.»

تحلیلی تاریخی پیرامون فتح خراسان

خراسان در زمان خلیفه سوم فتح شد. مورخان درباره فتح خراسان دروغی را مدعی شده، می‌گویند: پرچم دار آن سعید بن عاص و از سربازان او حسن و حسین علیهم السلام بوده‌اند. این عبارت راطبی نقل کرده و سند آن را به علی بن مجاهد نسبت می‌دهد. شما به هر کتاب رجالی اهل سنت مراجعه کنید علی بن مجاهد را کذاب و وضع احادیث در فتوحات می‌داند که دروغ‌هایی را به شخصیت‌ها نسبت می‌داده است.

منابع روایت:

- الفتوح (ج ۲، ص ۷۸ تا ۸۱); به صورت مرسل از امیر المؤمنین علیہ السلام. در حاشیه آن ذکر شده است که او پس از عبارت: «وهم أنصار المهدى في آخر

- الزَّمَانْ» وazole «سَقْطٍ» را یافته است. در بعضی از نسخه‌ها چنین آمده است: «أَمَّا مَدِينَةُ هَرَاتِ فَتَمْطِرُ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ مَطْرِ حَيَّاتٍ يَكُونُ هَلاَكَهُ بِهِ». ۲. بیان شافعی (ص ۴۹۱، ب ۵)؛ از فتوح از عبارت «وَيَحَا لِلظَّالِقَانِ...» تا عبارت «وَهُمْ أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ» نقل کرده است. ۳. عقد الدرر (ص ۶۴، ب ۵)؛ همانند آنچه در بیان شافعی آمده است. وی چنین گفته است: «أَخْرَجَهُ الْحَافِظُ أَبُونَعِيمَ الْكُوفِيُّ فِي كِتَابِ الْفَتوحِ». ۴. جمع الجوامع (ج ۲، ص ۱۰۴)؛ همانند آنچه در بیان شافعی از ابوغنم کوفی در کتاب فتن آمده است. ۵. عرف سیوطی، الحاوی (ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳)؛ همانند آنچه در بیان شافعی است. وی گفته است: «وَأَخْرَجَ أَبُو غَنْمَ الْكُوفِيَّ فِي كِتَابِ الْفَتَنِ». ۶. مسند علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ (ص ۴۰۷، ح ۱۳۳۰)؛ از فتوح کوفی با اختصار زیاد؛ همانند آنچه در بیان شافعی است. ۷. کنز العمال (ج ۱۴، ص ۵۹۱، ح ۳۹۶۷۷)؛ همانند آنچه در جمع الجوامع است. ۸. منتخب کنز العمال «هامش مسند أحمد» (ج ۶، ص ۳۴)؛ همانند آنچه در کنز العمال است. ۹. برهان متنقی (ص ۱۵۰، ب ۷، ح ۱۴)؛ از عرف سیوطی، الحاوی. ۱۰. یناییع المودّة (ج ۳، ص ۲۹۸، ب ۷۸، ح ۱۲)؛ همانند آنچه در بیان شافعی البته با کمی تفاوت است. در آن این گونه آمده است: «بَخْ بَخْ لِلظَّالِقَانِ» از گنجی شافعی. همچنین در (ج ۳، ص ۳۹۳، ب ۹۴، ح ۳۸) از غایة المرام. ۱۱. إبراز الوهم المكنون مغربي (ص ۵۸۰ و ۵۸۱، ح ۹۴)؛ همانند آنچه در

- ییان شافعی است. وی گفته است: «رواه أبو غنم الکوفی فی کتاب الفتنه». ۱۲. کشف الغمّه (ج، ۳، ص ۲۶۸)؛ از ییان شافعی.
۱۳. اثبات الهدأة (ج، ۳، ص ۵۹۹، ب ۳۲، ف ۲، ح ۶۰)؛ از کشف الغمّه.
۱۴. غایة المرام (ج، ۷، ص ۱۰۸، ب ۱۴۱، ح ۱۲۴)؛ از ییان شافعی.
۱۵. حلیة الأبرار (ج، ۲، ص ۷۰۹، ب ۵۴، ح ۸۸)؛ از ییان شافعی.
۱۶. بحار الانوار (ج، ۵۱، ص ۸۷، ب ۱ و ج ۶۰، ص ۲۲۹، ب ۳۶، ح ۵۶)؛ از کشف الغمّه.
۱۷. ملحقات احقاق الحق (ج، ۲۹، ص ۴۵۴)؛ از جامع الاحادیث (ج)، ص ۵۶۶ عباس احمد صقر و احمد عبد الجواد، به صورت مرسل از علیی علیہ السلام و همانند آنچه در ییان شافعی است. در آن این گونه آمده است: «عن مسند علی بن ابی طالب سیوطی». همچنین در (ص ۴۵۵) از المهدی المنتظر که در آن آمده است: «عن الفتوح للكوفی». همچنین در (ص ۵۸۵) از برهان متّقی.
۱۸. منتخب الأثر (ص ۴۸۴، ف ۸، ب ۱، ح ۲)؛ از منتخب کنزالعمال. در آن به این روایت از ییان شافعی اشاره کرده است. همچنین از غایة المرام.
۱۹. موسوعه احادیث امیرالمؤمنین علیہ السلام (ج، ۱، ص ۱۹۶، ح ۲)؛ از فتوح کوفی البته با اختصار و همانند آنچه در ییان شافعی است. همچنین در (ص ۲۰۹) و (۲۱۰) همانند آنچه در فتوح است.
- همان طور که ملاحظه شد روایت رابن اعثم کوفی در فتوح به صورت مرسل از امیرالمؤمنین علیہ السلام نقل می کند و سپس ییان شافعی آن را از فتوح آورده است. دیگران مثل عقدالدرر، جمع الجوابع، عرف سیوطی، الحاوی، کنزالعمال و... روایت را در کتاب های خودشان آورده اند.

از شیعه اولین کسی که این روایت را نقل می‌کند مرحوم اربلی در کشف الغمه است.^۱ او در مقدمه کتاب خود می‌گوید: من عموماً از کتب اهل سنت نقل می‌کنم.^۲ تنها کتاب شیعه که روایت ضعیف و جعلی «ولدنی أبو بکر مرتین» را نقل می‌کند کتاب کشف الغمه است. اربلی روایت مذبور را از جنابدی حنبلی نقل می‌کند. این روایت در هیچ یک از منابع ما نیامده است.^۳

بالاخره روایت دهم را ثبات الهداء از کشف الغمه، سپس غایة المرام و حلیة الانوار از ییان شافعی، بحار الانوار از کشف الغمه، و ملحقات احراق الحق و منتخب الاثر نیز این روایت را آورده‌اند.

بررسی دلالت روایت

روایت از نظر متن، قوی است؛ به خصوص که پیشگویی‌هایی نیز در آن آمده است.

بیان مقوله اثبات

۱. مقدمه کشف الغمه را بیینید؛ به خصوص چاپ جدید که محقق آن سیار زحمت کشیده است.

۲. با مبانی مؤلفان آشنا باشید تا در نقلها اشتباه نکنید. عده‌ای برای جلب توجه دیگران در ماهواره و برخی نیز بدون تحقیق در داخل، این روایت را به عنوان ارسال مسلمات به شیعه نسبت می‌دهند.

۳. قال الحافظ عبد العزیز بن الأخصر الجنابدی رحمه الله أبو عبد الله جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام الصادق وأمه أم فروة واسمها قريبة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق رضي الله عنه وأمهات أسماء بنت عبد الرحمن بن أبي بكر الصديق ولذلك قال جعفر عليه السلام ولقد ولدني أبو بكر مرتین ولد عام البھجاف سنة ثمانين ومات سنة ثمان و الأربعين ومائة» (عربی، ابن ابی فتح، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۴).

جلسه سیزدهم

در بحث رایات سود، تاکنون روایات وارد شده از رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہی و‌آئمہ امیر‌مؤمنان، امام باقر و امام صادق علی‌ہم‌السلام} نقل شد. گویا بعد از امام صادق علی‌ہم‌السلام روایتی درباره رایات سود نداریم. همچنین بعضی عباراتی که به معصوم منتهی نمی‌شود را نیز مطرح کردیم. در ادامه بحث رادر سه محور پی‌می‌گیریم.

۱. بیان ادعای تواتر در مورد روایات رایات سود که از جانب بعضی معاصرین مطرح گردیده است؛
۲. بیان معنای تواتر؛
۳. تطبیق ادعای تواتر با واقع.

محور اول: بیان ادعای تواتر درباره روایات رایات سود
فاضل معاصر در کتاب «المعجم الموضعی لأحادیث الامام المهدي علی‌ہم‌السلام» پیرامون رایات سود می‌گوید:

«روته مصادر السنة کثیراً ومصادرنا، ويعرف بحديث الرايات السود، وحديث اهل المشرق وحديث ما يلقى اهل بيته بعده. روهه عن ابن مسعود وغيره من الصحابة بفروع في بعض الفاظه ونص عدد من علمائهم على صحته. ومن أقدم من رواه ابن حماد عن عبدالله بن مسعود... ومن مصادرنا: دلائل الامامة... ومناقب امير المؤمنين وملاحم

ابن طاووس و...»

«مصادر اهل سنت و شیعه مطالب فراوانی را درباره رایات سود نقل کرده اند. نام دیگر آن حدیث اهل مشرق و حدیث اموری که اهل بیت پس از او با آن مواجه می‌شوند، است. این روایت از ابن مسعود و تعدادی دیگر از صحابه با اندکی تفاوت در برخی الفاظ، نقل شده و تعدادی از علمای اهل سنت بر آن صحه گذاشته‌اند. از جمله اولین کسانی که آن را روایت کرده، ابن حماد است که از ابن مسعود نقل کرده است. از مصادر شیعه نیز دلائل الامامة و همچنین کتاب مناقب امیر المؤمنین، ملاحم ابن طاووس و... [آن را نقل کرده‌اند].»

وی در ادامه می‌نویسد:

«ویستفاد منه امور: الاول: أنه متواتر بالمعنى، لأنه وروى عن الصحابة متعددين بطريق متعددة يعلم منها أن هذا المضمون صدر عن رسول الله ص فاخبر عن مظلومية اهل بيته: من بعده... الثاني: أن المقصود بقوم من المشرق وأصحاب الرأيات السود: الإيرانيون وهو أمر متسالم عليه عند جيل الصحابة الذين رروا الحديث وجيل التابعين الذين تلقوه منهم وأجيال من بعدهم عبر العصور.»^۱

(واز این دسته روایات مسائلی استفاده می‌شود: اول اینکه، متن روایت، تواتر معنوی دارد؛ چون از صحابه متعددی به طرق متعدد نقل شده است. بنابراین از مضمون آنها دانسته می‌شود که از پیامبر ﷺ صادر شده است. همچنین حکایت از مظلومیت اهل بیت مکرم ﷺ پس از آن حضرت دارد. دوم: اینکه مقصود از قومی از مشرق و اصحاب رایات سود، همان

۱. کورانی عاملی، علی، المعجم الموضوعی لاحادیث الامام المهدي ﷺ، ص ۵۹۸.

ایرانی‌ها باشد که این امر مورد موافقت جمیع از راویان حدیث و گروهی از تابعین قرار گرفته است. علاوه بر آن، این مسئله را گروه‌های دیگری نیز در طول دوران پس از عصر تابعین، پذیرفته‌اند.» پس ایشان در باب روایات رایات سود، ادعای تواتر معنوی می‌کند.

محور دوم: بیان معنای تواتر

محروم مامقانی در مقابس الهدایة^۱ می‌گوید: «فی بیان أَنَّ المَتَوَاتِرَ عَلَى قَسْمَيْنِ: لُفْظِیٌّ وَمَعْنَوِیٌّ؛ تواتر دو قسم است، لُفْظِیٌّ وَمَعْنَوِیٌّ.»

«الاول: ما إذا اتحد الفاظ المخبرين في خبرهم أى ما رواه بلفظه جمع عن جمع عن جمع لا يتوهم توطئهم على الكذب من أوله إلى منتهاه؛ تواتر لفظی آنجایی است که لفظ خبردهندگان یکی باشد و احتمال تبانی بر کذب نیز نباشد.»^۲

«والثانی: ما اذا تعدد ألفاظهم، ولكن اشتمل كل منها على معنى مشترك بينها بالتضمن أو الالتزام، وحصل العلم بذلك القدر المشترك بسبب كثرة الاخبار؛ تواتر معنوی آنجایی است که الفاظ متعدد باشند، ولی هریک از

۱. چاپ جدید هفت جلدی.

۲. مسئله تواتر لفظی را هم شیعه و هم اهل سنت نقل کرده است. ر. ک: عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۲۱؛ طریحی، فخر الدین، جامع المقال، ج ۳ با اضافه عبارت: «بعدم حصر من أخبار».»

۳. پس اگر روایات رایات سود بخواهد تواتر لفظی داشته باشد، باید در هر طبقه‌ای جمعی از جمیع دیگر همان الفاظ را نقل کرده تا نقل این جمع به پیامبر ﷺ یا معصومین ﷺ برسد.

۴. مامقانی، عبدالله، مقابس الهدایة فی علم الدرایة، ج ۱، ص ۱۱۵.

آنها به دلالت تضمنی یا التزامی بر معنای مشترکی مشتمل باشند و به سبب کثرت روایات، به واسطه این قدر مشترک، علم حاصل شود.^۱

«لا شبهة في تحقق التواتر كثيرة في أخبار اصول الفروع كوجوب الصلاة اليومية واعداد ركعاتها والزكاة والحج... إلا أن مرجع ذلك إلى التواتر المعنوي دون اللفظي وما تحقق التواتر اللفظي في الأحاديث الخاصة المنقولة بالفاظ مخصوصة، فقد قيل إنه قليل، لعدم اتفاق الطرفين والوسط منها، وإن تواتر مدلولها في بعضه؛ شكي در وجود تواتر معنوي در امثال نماز وعدد شرایط واجزا ودر زکات وحج نیست؛ اما تواتر لفظی، گفته شده که کم است؛ چون تمامی طبقات ناقل، روایت را به یک لفظ نیاورده‌اند.»

حدیث غدیر از احادیث متواتر لفظی است که حتی اهل سنت از قبیل ذهبی در سیر اعلام النبلاء و ابن حجر هیتمی متعصب در الصواعق المحرقة به تواتر عبارت «من كنت مولاه فهذا على مولاه» اعتراف دارند. همچنین حدیث شریف ثقلین متواتر است؛ هرچند عبارات آن فرق دارد، ولی معنا تفاوتی ندارد.

مرحوم مامقانی بعد از این عبارات، کلامی را از ابن صلاح سنی نقل می کند که ایشان قائل است:

«أن من سُئِل عن ابراز مثال للمتواتر اللفظي فيها أعياه طلبه. وإن اكثرا مادعى تواتره من قبيل متواتر الاخير والوسط دون الاول... ولو انصف لوجد

۱. یعنی همه عبارت‌ها بر مطلبی دلالت تضمنی یا التزامی دارند. مثلاً به اعتبار دلالت التزامی، شجاعت امیر المؤمنان علیه السلام مثال زده می‌شود. هر حکایت از حضرت در غزوه‌ای مستلزم شجاعت ایشان است. جمیع این حکایات برای ما قضیه‌ای را ایجاد می‌کند که علی علیه السلام شجاع است. پس شجاعت علی علیه السلام متواتر معنوي است که عده زیادی بر آن اتفاق دارند.

فی الاغلب خلو أول الازمنة، بل ربما صار الحديث الموضوع ابتداء متواتراً بعد ذلك، لكن شرط التواتر مفقود من جهة الابتداء.^۱

«مثال آوردن برای تواتر لفظی بسیار مشکل است. اگر بعضی از روایات را متواتر گفته‌اند، در دوران اخیر زیاد نقل کرده‌اند و نقل جمعی از جمعی و... رعایت نشده است. غالباً روایات متواتر، در ابتداء متواتر نیست؛ بلکه چه بسا روایت در ابتداء دروغ بوده و بعدها متواتر گردیده است.»

اگر بخواهیم برای سخن ابن صلاح که حدیثی در ابتداء دروغ و سپس متواتر شده، مثالی بیاوریم، این روایت جعلی منسوب به پیامبر ﷺ را می‌آوریم: «لا يجتمع أبناء مؤمن مع أبناء كافر، هرگز نباید حضرت على ﷺ هم زمان با فاطمه ﷺ و دختر ابو جهل ازدواج کند.» ابتداء جعل کردن که على ﷺ پس از آنکه با حضرت زهراء ﷺ ازدواج کرده بود، می‌خواست با دختر ابو جهل ازدواج کند. سپس این حدیث دروغ را مرتب در کتب خود مثل بخاری و مسلم و... نقل کردن.

همچنین روایتی را که درباره پیامبر ﷺ نقل می‌کنند و در آن اعمالی را به ایشان نسبت می‌دهند که انسان از گفتن آنها شرم دارد. این روایت را بسیاری از اهل سنت نقل کرده‌اند:

«...أنس بن مالك: أن نائماً من عَرَيْنَةَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، فاجْتَوَوْهَا، فَبَعْثَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي إِبْلِ الصَّدَقَةِ، وَأَمْرَهُمْ أَنْ يَشْرِبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا فَفَعَلُوا، فَصَحُّوا فَارْتَدُوا عَنِ الإِسْلَامِ، وَقَتَلُوا الرَّاعِيَ، وَسَاقُوا الإِبْلَ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي آتَارِهِمْ، فَجَيَءُ بِهِمْ، فَقُطِعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلَافَ، وَسَمِّرَ أَعْيُنَهُمْ وَأَلْقَاهُمْ فِي الْحَرَّةِ. قَالَ أَنْسٌ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ

أحدهم يخدم الأرض بفيه عطشاً حتى ماتوا.^۱

«انس بن مالک می‌گوید: عده‌ای از طایفه عرینه به مدینه آمدند و بیمار بودند. پیامبر ﷺ آنان را برای تغییر آب و هوا به بیرون مدینه که منطقه‌ای خوش آب و هوا بود فرستاد. آنان نگهبان را کشتند و شتران را به سرقت بردن. پیامبر ﷺ آنان را تعقیب و دستگیر و شکنجه سختی داد و میله‌های داغ به چشم آنان فرو برد تا همگی مردند.»

خلاصه اینکه طبق نظر ابن صلاح روایت متواتر کم است و چه بسا روایتی در ابتداء دروغ بوده و در دوره‌های بعدی متواتر شده است.

به نظر ما تمامی روایات متواتر اهل سنت به یک نفر برمی‌گردد که او انس بن مالک است:

«قَالَ سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ ثَلَاثَةُ كَائِنُوا يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَبُوهُرِيْرَةَ وَأَنْسُ بْنَ مَالِكٍ وَأُمَّرَأَةَ؛^۲ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سه نفر به پیامبر ﷺ حدیث دروغ نسبت می‌دهند: انس، ابوهریره و یک زن.»

نتیجه

در تواتر لفظی یا معنوی باید نقل جمعی از جمعی همچنان ادامه باید تا به پیامبر ﷺ یا یکی از موصومین ﷺ برسد.

۱. قرشی دمشقی، ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۹۶.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱.

محور سوم: تطبیق ادعای تواتر با واقع

آیا تواتر روایات رایات سود به این معنا است که در هر طبقه‌ای جمع عن جمع نقل می‌کند؟ یا اینکه در بعضی جاها ناقل تنها یک نفر است؟ آیا قائل به تواتر شدن در روایات رایات سود با مبنای تواتر سازگاری دارد؟!

البته بی‌شک چنین نیست و در هر طبقه‌ای راویان متعدد نیستند؛ چون کثیری یا اکثر این روایات از ابن حماد و او نیز مثلاً از عبدالله بن مروان یا عبدالله بن اسماعیل بصری یا محمد بن فضیل یا حرمله بن یحیی بصری یا حکم بن نافع و یا... نقل می‌کند. همچنین مثلاً ابن منادی در فتن خود از یک شخص نقل می‌کند. بنابراین تواتر به این معنا نداریم و ادعای تواتر بی‌مورد است.

آری شاید بتوان به لحاظ تعدد روایات هرچند اکثراً از یک کتاب یا دو کتاب است، ادعای استفاضه کرد. ولی تواتر معنوی و نه تواتر لفظی؛ چون الفاظ آنها یکی نیست. بالاخره اصل خروج صحابان پرچم سیاه را ممکن است بپذیریم، اما خصوصیات آن و پرچم داران مورد بحث است. در جلسه آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

جلسه چهاردهم

در درس قبل ادعای تواتر بعضی از معاصرین را نسبت به روایات رایات سود مطرح کرده و به بیان معنای تواتر (لفظی و معنوی) پرداختیم. آیا ادعای تواتر در مورد روایات رایات سود: روایات نبوی و آثار (۱۵ روایت) و روایات ولوی (۱۰ روایت) رامی توان پذیرفت؟ یا اینکه از حدود آحاد تجاوز نکرده و یا لااقل در حد استفاضه است؟

جمع‌بندی از روایات گذشته

در این درس روایات مطرح شده را جمع‌بندی نهایی می‌کنیم تا صحت و سقم ادعای مذکور معلوم گردد.^۱

دسته اول: روایات نبوی

روایت اول (ج ۲، ص ۲۰)

«إِنَّ أَهْلَ بَيْتٍ اخْتَارُ لَنَا اللَّهُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيِّلُقُونَ بَعْدِي بَلَاءً وَتَشْرِيدًا وَتَطْرِيدًا...».

اولین کسی که این روایت را نقل کرده ابن حماد است. سپس معاصر او

۱. آدرس صفحات روایات از کتاب پنج جلدی معجم احادیث امام مهدی علیه السلام است. ما قسمتی از اول روایت رامی آوریم.

ابن‌ابی‌شیبہ و بعد از او ابن‌ماجہ در سنن است. از شیعه نیز محمد بن سلیمان از اعلام قرن سوم که معاصر آنان است و بعد از وی طبری – که متأخر بوده – در دلائل الامامة روایت را می‌آورد.

مجموع کسانی که روایت مزبور را نقل می‌کنند چهار نفر هستند. آیا با این تعداد «جمع عن جمع» محقق می‌شود؟

روایت دوم (ج ۲، ص ۲۰۹)

«ذکر بلاء يلقاه أهل بيته حتى يبعث الله راية من المشرق سوداء من نصرها نصره الله...»

این روایت را فقط ابن‌حماد نقل می‌کند.

روایت سوم (ج ۲، ص ۲۰۹)

«يخرج ناس من المشرق، فيوطئون للمهدى...»

این روایت را ابن‌ماجہ و معجم طبرانی نقل می‌کند. از شیعه نیز کسی که معاصر آنها باشد روایت را نقل نمی‌کند.

روایت چهارم (ج ۲، ص ۲۱۲)

«تجئ الرايات السود من قبل المشرق كأن قلوبهم زبر الحديد...»

این روایت را عقد الدرر (قرن ۷) نقل می‌کند؛ یعنی افرادی تا پیامبر ﷺ محفوظ هستند؛ لذا روایت جمع عن جمع صدق نمی‌کند.

روایت پنجم (ج ۲، ص ۲۱۳)

«إذارأيتم الرايات السود خرجت من قبل خراسان فأتوها ولو حبوا

علی الثلوج...».

ناقل این روایت ابن حماد و مسنند احمد و بعد از یک قرن، ابن منادی است. تا اینجا، ناقل اکثر روایات ابن حماد بوده است.

روایت ششم (ج ۲، ص ۲۱۷)

«إذا خرجت الرايات السود فاستوّضوا بالفُرس، فإن دولتنا معهم...»
تاریخ بغداد قرن پنجم این روایت رانقل می‌کند که تا زمان پیامبر ﷺ فاصله زیادی است؛ لذا نقل جمع عن جمع نیست. در متن نیز مطلبی از ابوهریره آمده که برخلاف ظاهر یا برداشت از روایت است.

روایت هفتم (ج ۲، ص ۲۱۸)

«يخرج رجل من ولد الحسين من قبل المشرق، لو استقبلته الجبال
لهدمها واتخذ فيها طرقا...»

اولاًً: این روایت مربوط به رایات سود نیست؛ ثانیاً: برفرض که روایت رادر این مورد بدانیم، راوی آن ابن حماد است که اسناد به پیامبر ﷺ نیز ندارد. از شیعه نیز کسی که هم عصر او باشد روایت را نقل نکرده است.

روایت هشتم (ج ۲، ص ۲۲۰)

«يخرج رجل من وراء النهر يقال له الحارث بن حراث على مقدمته
رجل يقال له منصور...»

اگر سعه مشرب داشته باشیم می‌توان این روایت را بر خراسانی تطبیق داد. ناقل این روایت سنن ابی داود و نسائی و راوی آن یک نفر است.

روایت نهم (ج، ۲، ص ۲۲۲)

«تخرج من المشرق رایات سود لبني العباس، ثم يمکثون ما شاء الله...»
راوی این روایت فقط ابن حماد است. آیا تواتر صدق می‌کند؟

روایت دهم (ج، ۲، ص ۲۲۳)

«تخرج رایة سوداء لبني العباس، ثم تخرج من خراسان أخرى سوداء
قلانسهم سود...».
راوی این روایت نیز فقط ابن حماد است.

روایت یازدهم (ج، ۲، ص ۲۲۵)

«يخرج بالري رجل ربعة (تنومند)، أسممر (گندمگون)، مولى لبني تميم...»
متن این روایت غیر از متن روایات رایات سود است؛ چون رایات سود از
شرق است. از طرفی نیز ناقل آن ابن حماد است.

روایت دوازدهم (ج، ۲، ص ۲۲۶)

«يخرج على لواء المهدي غلام حديث السن...».
این روایت اشاره‌ای به رایات سود ندارد. علاوه بر اینکه ناقل آن نیز فقط
ابن حماد است.

روایت سیزدهم (ج، ۲، ص ۲۲۷)

«اذا بلغ السفياني الكوفة و قتل أعون آل محمد خرج المهدي...»
این روایت اشاره‌ای به رایات سود ندارد. علاوه بر اینکه ناقل آن نیز فقط
ابن حماد است.

روایت چهاردهم (ج، ص ۲۲۸)

«يدخل السفياني الكوفة فيسببها ثلاثة أيام ويقتل من أهلها ستين ألفا...»
ناقل این روایت فقط ابن حماد است که از ارطاه نقل می‌کند. علاوه بر آن
روایت را به پیامبر ﷺ اسناد نمی‌دهد.

روایت پانزدهم (ج، ص ۲۲۹)

«تدخل مدينة الزوراء (بغداد) فكم من قتيل وقتيلة ومال منتهب
وفرض مستحل...»

این روایت در منابع دست اول اهل سنت نیامده است. ابن طاووس آن را
از ملاحم سلیلی نقل می‌کند.

روایت شانزدهم (ج، ص ۲۳۰)

«وسيخرج من صلب هذا فتى يملأ الأرض...»

این روایت را طبرانی در المعجم الاوسط خویش می‌آورد.^۱ در این روایت
اشارة‌ای به رایات سود نشده است. در صورت انضمام روایت، می‌توان آن را
به روایات خراسانی منضم کرد؛ ولی این روایت را فقط یک نفر نقل می‌کند.

روایت هفدهم (ج، ص ۲۳۱)

«يبعث السفياني خيله وجنوده، فيبلغ عامة الشرق من أرض خراسان
وأرض فارس...»

۱. طبرانی متولد ۲۶۰ و متوفی ۳۶۰ است. وی سنی ولی از دوست‌داران اهل بیت ﷺ است. او با نواصی مشکل داشت؛ به طوری که یک بار ناصیب‌ها به صورت و لباس او جوهر پاشیدند. وی شصت سال از عمر خود را در اصفهان گذرانده است.

این روایت ربطی به رایات سود ندارد و به پیامبر ﷺ استناد داده نشده است. راوی آن نیز فقط ابن حماد است.

نتیجه

آنچه گذشت روایات نبوی و آثاری است که در رایات سود بیان شده بود. اکثر این روایات، راوی آن تنها یک نفر است؛ در نتیجه، قابل تطبیق برتواتر نیست.

دسته دوم: روایات خاصه

روایت اول (ج ۴، ص ۱۰۵)

«إِذَا هَزَمْتُ الرَّأْيَاتِ السُّودَ خَيْلَ السَّفِيَّانِيِّ، الَّتِي فِيهَا شَعِيبُ بْنُ صَالِحٍ...»
این روایت را ابن حماد نقل می‌کند.

روایت دوم (ج ۴، ص ۱۰۶)

«ذَا خَرَجَتْ خَيْلَ السَّفِيَّانِيِّ إِلَى الْكُوفَةِ، بَعْثَ فِي طَلْبِ أَهْلِ خَرَاسَانِ...». سند و مدرک روایت اول مثل روایت دوم است؛ از همین رو هر دو روایت یکی و دومی کامل‌تر است. منبع روایت در اهل‌سنّت، فتن ابن حماد بوده و از شیعه کسی آن را نقل نکرده است.

روایت سوم (ج ۴، ص ۱۰۸)

«يَظْهَرُ السَّفِيَّانِيُّ عَلَى الشَّامِ (فَلَسْطِينٌ، ارْدَنٌ، لَبَّانٌ وَسُورِيَّة)، ثُمَّ يَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقْعَةً...»

این روایت اشاره‌ای به رایات سود نکرده و به فرض که جزو روایات رایات سود باشد، راوی آن فقط ابن حماد است.

روایت چهارم (ج ۴، ص ۱۰۹)

«تخرج رايات سود تقاتل السفياتي، فيهم شاب من بنى هاشم...». این روایت را تنها این حماد نقل می‌کند.

روایت پنجم (ج ۴، ص ۱۱۰)

«يا عامر إذا سمعت الرأيات السود مقيلة، فاكسر ذلك القفال...».

این روایت را فقط سیوطی (۹۱۱) نقل می‌کند و تا زمان امیر المؤمنین علیه السلام منقطع و مرسل است.

روایت ششم (ج ۴، ص ۱۱۰)

«إذا رأيت فتىً أهلاً لخُواصَانِكَ، أصيّمْ أنتَ اثْمَها وأصيّنَها بِهَا...»

اب: دوایت اشاره‌ای به دایات سود نداد و داوی، آن نیز اب: حماد است.

روايت هفتم (ج ٤، ص ١١١)

«والذي نفسي بيده لا يذهب الليل والنهار حتى تجئ الريات السود من قبيل خراسان...».

این روایت را این منادی نقایل کرده است.

روایت هشتم (ج٤، ص ۱۱۲)

«اذا اختلفت الآيات السود خسف بقية...».

دایری، اب دوایت این حماد است.

روایت نهم (ج، ص ۱۱۱)

«ملک بنی العباس یسر لاعسر، فیه دولتهم...»

این روایت اشاره‌ای به رایات سود ندارد و آن را الغيبة نعمانی نقل می‌کند.

روایت دهم (ج، ص ۱۱۳)

«فان لله مدينة بخراسان يقال لها مرو...»

روایت را اعثم به صورت مرسل از امیرالمؤمنین علیهم السلام نقل می‌کند.

تحلیلی نهایی از روایات رایات سود

روایات بررسی شده در این جلسات، مجموع روایات رایات سود بود. ظاهرا روایاتی که در آنها کلمه رایات سود آمده از بیست روایت تجاوز نمی‌کند. البته راوی اکثر آنها ابن حماد است. پس تواتر معنوی که ادعا شده، از این روایات استفاده نمی‌شود؛ بلکه اخبار، اخبار آحادی است که ناقل اکثر آنها ابن حماد است. ما با رها در مورد فتن ابن حماد گفته‌ایم که مؤلف و مولف، هر دو نزد ما مشکل دارد. مرحوم مجلسی با آن تتبعش به کتاب ابن حماد اعتنا نمی‌کند. کتاب ابن حماد از نظر اهل سنت نیز اعتباری ندارد، هرچند خود ابن حماد از نظر آنان دارای اعتبار است.

نتیجه

تواتر چه لفظی و چه معنوی در رایات سود ثابت نشد. انکار یا تردید در روایات رایات سود ملازم با انکار حضرت مهدی علیهم السلام نیست؛ بلکه حضرت مهدی علیهم السلام و ظهور ایشان از مسلمات و یقینیات بوده و مورد اتفاق همه مسلمانان است.

فهرست مراجع

- قرآن كريم.
١. نهج البلاغه.
٢. ابن ابى الحدید، بى تا، شرح نهج البلاغه، قاهره: مطبعة البابى الحلبي.
٣. ابن اثیر، علی بن ابى كرم، بى تا، اسد الغابه فى معرفة الصحابة، بيروت: مكتبة الاسلامية.
٤. ابن حماد، نعيم بن حماد، ١٤١٤ق، فتن، بيروت: دار الفكر.
٥. ابن طاووس، سيد على بن موسى، ١٤٣٥ق، الملاحم والفتن، ج ١، قم: ذوى القربي.
٦. ابن منادى، احمد بن معنوي، ١٤١٨ق، ملاحم، قم: دار السيرة.
٧. ابو عمر، يوسف بن عبدالله، بى تا، الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، قاهره: مكتبه نهضة.
٨. اربلى، علی بن عيسى بن ابى الفتح، بى تا، كشف الغمة فى معرفة الأئمه، بيروت: انتشارات دار الكتاب الاسلامى.
٩. امين، سيد محسن، ١٣٩٨ق، المجالس السننية فى مناقب ومصائب العترة النبوية، ج ٦، بيروت: دار التعارف.
١٠. جرجانى، عبد الله بن عدى، ١٤٠٥ق، الكامل فى ضعفاء الرجال، ج ٢، بيروت: دار الفكر.
١١. جمعى از نویسنگان، ١٤٢٦ق، معجم الاحاديث الامام المهدى علیه السلام، قم: مؤسسه معارف اسلامی با همکاری مسجد مقدس جمکران.

١٢. خطيب بغدادى، ابوبكر، بى تا، تاريخ بغداد، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٣. خویی، سید ابوالقاسم، بى تا، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، قم: انتشارات مدينة العلم.
١٤. دینوری، ابن قتيبة، ١٤١٥ق، المعارف، تحقيق: عکاشه، ثروت، چ ١، قم: منشورات الشريف الرضی.
١٥. ذهبی، محمد بن احمد، ١٤١٧ق، سیر اعلام النبلاء، تحقيق: الأرنووط، شعیب و العرقسوی، محمد نعیم، بيروت: مؤسسة الرسالة.
١٦. سجستانی، سلیمان بن اشعث، بى تا، سنن ابن داود، دار احیاء السنة النبویة.
١٧. صدر، سید محمد، ١٤١٢ق، تاریخ الغيبة الکبری، دار التعارف للطبعات.
١٨. صدوق، محمد بن علی بن، بى تا، کمال الدین وتمام النعمة، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
١٩. طبسی نجفی، محمد رضا، ١٣٧١ق، الشیعه والرجمه، چ ٣، نجف: مطبعة الآداب.
٢٠. _____، ١٣٨٣ش، فی رحاب حکومۃ الامام المهدی ترجمه: رهیی، احمد سامی، چ ٣، قم.
٢١. _____، ١٤٢٣ق، لایام المکیه من عمر النہضۃ الحسینیه، بیروت: دار الواء.
٢٢. طریحی، فخرالدین، ١٣٩٥ش، مجمع البحرين، چ ٢، تهران: انتشارات مکتبة مرتضویة.
٢٣. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، ١٤١١ق، الغیبہ، چ ١، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
٢٤. عسقلانی، ابن حجر، ١٤٠٤ق، تهذیب التهذیب، چ ١، بیروت: دار الفکر.
٢٥. _____، بى تا، الاصحاب فی تمییز الصحابة، بیروت: دار احیاء التراث العربي.
٢٦. _____، بى تا، لسان المیزان، بیروت: مؤسسه الاعلمی.

٢٧. علوى حسينى، محمدبن عقيل، العتب الجميل على اهل الجرح والعديل، تحقيق: سقاف، حسن بن على، ج١، عمان: دار الامام النبوى.
٢٨. فتلاوى، مهدى حمد، بى تا، رياض الهدى والضلال فى عصر الظهور.
٢٩. فيروزآبادى، محمدبن يعقوب، بى تا، القاموس المحيط، بيروت: دار الجبل.
٣٠. قمى، عباس، ١٤١٤ق، سفينة البحار، ج١، قم: انتشارات اسوة.
٣١. فندوزى، سليمان بن ابراهيم، بى تا، ينابيع المودة لذوى القربى، قم: مكتبه المحمدى، دار الكتب العراقية.
٣٢. كوفى، ابو محمد بن اعثم، ١٤٠٦ق، الفتوح، ج١، بيروت: دار الكتب العلمية.
٣٣. ماقانى، عبدالله، ١٤١١ق، مقباس الهدایه فى علم الدرایه، تحقيق: ماقانى، محمد رضا، ج١، قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.
٣٤. ———، ١٤٢٦ق، تنقیح المقال فى علم الرجال، ج١، قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.
٣٥. مجلسى، محمد باقر، ١٤٠٣ق، بحار الانوار، ج٢، بيروت: مؤسسة الوفاء.
٣٦. نعمانى، محمد بن ابراهيم، بى تا، الغيبة، تحقيق: غفارى، على اكبر، تهران: مكتبة الصدق.